



عبارت حسنہ کا
مستحق



الشيخ العلامة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتیبه های فاطمی: مجموعه روضه ها و گریزهای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نویسنده:

عباس حیدرزاده

ناشر چاپی:

زائر- آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
کتیبه های فاطمی: مجموعه روضه ها و گریزهای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
اشاره	۱۲
فهرست مطالب	۱۷
سخن نخست	۱۹
کتیبه ۱: منزلت فاطمه علیها السلام، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله	۲۵
اشاره	۲۵
گریز ۱	۳۰
گریز ۲	۳۲
کتیبه ۲: سیده نساء العالمین	۳۵
اشاره	۳۵
گریز ۱	۴۱
گریز ۲	۴۱
کتیبه ۳: شفیعہ روز جزا	۴۳
اشاره	۴۳
گریز ۱	۴۸
گریز ۲	۴۹
کتیبه ۴: مقام شیعیان فاطمه علیها السلام در قیامت	۵۱
اشاره	۵۱
گریز ۱	۵۵
گریز ۲	۵۶
کتیبه ۵: تکریم پدر	۵۹
اشاره	۵۹

۶۲	گريز ۱
۶۵	گريز ۲
۶۷	کتيبه ۶: شوهرداري حضرت فاطمه عليها السلام
۶۷	اشاره
۷۱	گريز ۱
۷۲	گريز ۲
۷۳	کتيبه ۷: فاطمه عليها السلام و تربيت فرزندان
۷۳	اشاره
۷۸	گريز ۱
۷۹	گريز ۲
۸۱	کتيبه ۸: خادمان «بيت الزهراء عليها السلام»
۸۱	اشاره
۸۲	الف) فضّه خادمه
۸۲	اشاره
۸۵	گريز ۱
۸۶	گريز ۲
۸۷	ب) اسماء بنت عُميس
۸۷	اشاره
۹۰	گريز ۱
۹۱	گريز ۲
۹۴	کتيبه ۹: قناعت و ساده زيستي
۹۴	اشاره
۹۸	گريز ۱
۹۹	گريز ۲
۱۰۲	کتيبه ۱۰: در محراب عبادت
۱۰۲	اشاره

گريز ۱	۱۰۵
گريز ۲	۱۰۶
کتيبه ۱۱: گل واژه های سخاوت	۱۱۱
اشاره	۱۱۱
الف) بخشش پيراهن عروسی	۱۱۲
اشاره	۱۱۲
گريز ۱	۱۱۵
گريز ۲	۱۱۸
ب) بخشش گردنبند	۱۱۹
اشاره	۱۱۹
گريز ۱	۱۲۱
گريز ۲	۱۲۲
کتيبه ۱۲: چشمه ايتار	۱۲۶
اشاره	۱۲۶
گريز ۱	۱۳۱
گريز ۲	۱۳۳
کتيبه ۱۳: اسوه حجاب و عفاف	۱۳۶
اشاره	۱۳۶
گريز ۱	۱۴۰
گريز ۲	۱۴۱
کتيبه ۱۴: چادر تابناک فاطمه عليها السلام	۱۴۴
اشاره	۱۴۴
گريز ۱	۱۴۹
گريز ۲	۱۵۰
کتيبه ۱۵: درخواست از مهاجر و انصار	۱۵۲
اشاره	۱۵۲

گريز ۱ ۱۵۶

گريز ۲ ۱۵۷

کتيبه ۱۶: گريه هاي جان سوز ۱۶۱

اشاره ۱۶۱

گريز ۱ ۱۶۶

گريز ۲ ۱۶۸

کتيبه ۱۷: شوق شهادت ۱۷۱

اشاره ۱۷۱

گريز ۱ ۱۷۷

گريز ۲ ۱۷۷

کتيبه ۱۸: حمله به خانه وحی ۱۷۹

اشاره ۱۷۹

گريز ۱ ۱۸۳

گريز ۲ ۱۸۴

کتيبه ۱۹: گوشواره شکست ۱۸۶

اشاره ۱۸۶

گريز ۱ ۱۸۹

گريز ۲ ۱۹۰

کتيبه ۲۰: مسمار بر سينه «کوثر» ۱۹۲

اشاره ۱۹۲

گريز ۱ ۱۹۶

گريز ۲ ۱۹۷

کتيبه ۲۱: پسر عمويم را رها کنيد! ۲۰۰

اشاره ۲۰۰

گريز ۱ ۲۰۴

گريز ۲ ۲۰۶

کتابه ۲۲: اذان بلال ----- ۲۰۸

اشاره ----- ۲۰۸

گريز ۱ ----- ۲۱۱

گريز ۲ ----- ۲۱۲

کتابه ۲۳: عيادت کنندگان فاطمه عليها السلام ----- ۲۱۴

اشاره ----- ۲۱۴

گريز ۱ ----- ۲۲۰

گريز ۲ ----- ۲۲۲

کتابه ۲۴: وصيت های بانوی مدينه ----- ۲۲۴

اشاره ----- ۲۲۴

گريز ۱ ----- ۲۲۷

گريز ۲ ----- ۲۲۸

کتابه ۲۵: وداع با اميرالمؤمنين عليه السلام ----- ۲۳۰

اشاره ----- ۲۳۰

گريز ۱ ----- ۲۳۴

گريز ۲ ----- ۲۳۵

کتابه ۲۶: وداع با بدن بي جان مادر ----- ۲۳۸

اشاره ----- ۲۳۸

گريز ۱ ----- ۲۴۲

گريز ۲ ----- ۲۴۳

کتابه ۲۷: غسل شبانه ----- ۲۴۶

اشاره ----- ۲۴۶

گريز ۱ ----- ۲۴۹

گريز ۲ ----- ۲۵۰

کتابه ۲۸: مراسم تشييع و تدفين ----- ۲۵۲

اشاره ----- ۲۵۲

گريز ۱ ۲۵۹

گريز ۲ ۲۶۰

کتيبه ۲۹: نبش قبر ۲۶۲

اشاره ۲۶۲

گريز ۱ ۲۶۵

گريز ۲ ۲۶۶

کتيبه ۳۰: مولا کنار قبر همسرش ۲۶۸

اشاره ۲۶۸

گريز ۱ ۲۷۱

گريز ۲ ۲۷۲

کتاب نامه ۲۷۴

درباره مرکز ۲۸۰

کتابخانه های فاطمی: مجموعه روضه ها و گریزهای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : حیدرزاده، عباس، 1345-

عنوان و نام پدیدآور : کتبیهای فاطمی/ نویسنده عباس حیدرزاده؛ ناظر محتوایی و ویراستار ابراهیم احمدی سبزواری.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1402.

مشخصات ظاهری : 262 ص.

شابک : 978-964-180-612-7

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [257] - 262.

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق.

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- مدایح و مناقب

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint -- Eulogies

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- فضایل -- احادیث

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint -- Virtues -- Hadiths

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- مصائب -- احادیث

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint --- *Sufferings-- Hadiths

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- مرثی

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint -- Elegiac poetry

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- شعر

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint -- Poetry

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن 14 -- مجموعه ها

Religious poetry, Persian -- 20th century -- Collections

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP27/2

رده بندی دیویی: 297/973

شماره کتابشناسی ملی: 9444718

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مریم محققیان

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

کتیبه های فاطمی

عباس حیدرزاده

ص: 3

سرشناسه حیدر زاده عباس 1345- * عنوان و نام پدیدآور: کتبه های فاطمی / نویسنده عباس حیدر زاده؛ ناظر محتوایی و ویراستار ابراهیم احمدی سبزواری * مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1402 * مشخصات ظاهری: 262 ص. * شابک: 7-612-180 - 964 - 978 * وضعیت فهرست نویسی فیفا * یادداشت: کتابنامه: ص. 257 - 262. * موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. * موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- مدایح و مناقب * موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- فضایل - احادیث * موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- مصائب - احادیث * موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- مرثی * موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- شعر * موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن 14 -- مجموعه ها * شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم انتشارات زائر * رده بندی کنگره: BP 27/2 * رده بندی دیویی: 297/973 * شماره کتابشناسی ملی: 9444718 * اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

کتبه های فاطمی

مجموعه روضه ها و گریزهای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نویسنده: عباس حیدرزاده

ناشر: انتشارات زائر (آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام)

ارزیاب علمی: ابراهیم احمدی سبزواری

طراح جلد: مهدی شوشتری

ناظر محتوایی و ویراستار: ابراهیم احمدی سبزواری

صفحه آرا: حسن محسنی

نمونه خوانی: نرگس مروجی - حسن فرقانیها

سال و نوبت چاپ: اول - زمستان 1402

شمارگان: 1000 نسخه

شابک: 7-612-180-964-978

آدرس: قم، آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، مرکز آفرینش های فرهنگی - هنری فاطمی.

ارتباط با ناشر: 025-37175886 همراه: 09937696469

مرکز پخش: 025-37119173 نمایشگاه دائمی: 025-37175361

کتیبه 1: منزلت فاطمه علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله...13

کتیبه 2: سیده نساء العالمین...23

کتیبه 3: شفیعه روز جزا...31

کتیبه 4: مقام شیعیان فاطمه علیها السلام در قیامت...39

کتیبه 5: تکریم پدر...47

کتیبه 6: شوهرداری حضرت فاطمه علیها السلام...55

کتیبه 7: فاطمه علیها السلام و تربیت فرزندان...61

کتیبه 8: خادمان «بیت الزّهراء»...69

کتیبه 9: قناعت و ساده زیستی...81

کتیبه 10: در محراب عبادت...89

کتیبه 11: گل واژه های سخاوت...97

ص: 5

کتیبه 12: چشمه ایثار...111

کتیبه 13: اسوه حجاب و عفاف... 121

کتیبه 14: چادر تابناک فاطمه علیها السلام...129

کتیبه 15: درخواست از مهاجر و انصار...137

کتیبه 16: گریه های جانسوز...145

کتیبه 17: شوق شهادت...155

کتیبه 18: حمله به خانه وحی...163

کتیبه 19: گوشواره شکست...169

کتیبه 20 : مسمار بر سینه «کوثر»...175

کتیبه 21: پسر عمویم را رها کنید!...183

کتیبه 22: اذان بلال...191

کتیبه 23: عیادت کنندگان فاطمه علیها السلام...197

کتیبه 24: وصیت های بانوی مدینه...207

کتیبه 25: وداع با امیرالمؤمنین علیه السلام...213

کتیبه 26: وداع با بدن بی جان مادر...221

کتیبه 27: غسل شبانه...229

کتیبه 28: مراسم تشییع و تدفین...235

کتیبه 29: نش قبر...245

کتیبه 30: مولا کنار قبر همسرش...251

کتاب نامه...257

مداحی و مرثیه خوانی اهل بیت علیهم السلام همواره به عنوان یک هنری شگرف در اتصال قلوب به ساحت مقدس حضرات معصومین علیهم السلام مورد توجه بوده است، به همین جهت مداح و مرثیه خوان در جامعه اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. این جایگاه ویژه به آداب و مهارت هایی نیازمند است که اگر مداح و مرثیه خوان خود را به آن مجهز کند و در کسب آن بکوشد به توفیق الهی خواهد توانست به وظیفه اصلی خود که هدایت انسان ها و تحوّل قلب هاست عمل نماید.

مهم ترین رکن در وادی آداب این جایگاه شریف، اطاعت و بندگی خدا و رعایت تقوای الهی است بسیار روشن است که مداحان و ستایش گران آل الله به جهت موقعیت ممتاز خود در اتصال قلوب به ساحت قدسی باری تعالی و توسل به اهل بیت علیهم السلام به عنوان واسطه این فیض عظیم بیش از دیگران به این مهم نیازمندند. بعد از تقوا، کسب مهارت ها و فنون شعرخوانی و مرثیه خوانی از ضروریات این توفیق الهی است که جز با زانوزدن در محضر اساتید زبده و متعهد و با تمرین و ممارست فراوان به دست نخواهد آمد.

کتاب حاضر که به نام کتیه های فاطمی آراسته شده است، توفیق دیگری است که پس از نگارش کتاب کتیه های محرم نصیب نگارنده گردید. در این کتاب که مشتمل بر سی کتیه است هر کدام از کتیه ها منطبق بر یکی از سیره های تربیتی و سبک زندگی حضرت فاطمه علیها السلام مانند عبودیت، ولایت پذیری، ساده زیستی، پوشیدگی، ایثار، سخاوت، شوهرداری، تربیت فرزند و مصائب آن حضرت تنظیم گردیده است تا مداحان گرامی بتوانند علاوه بر بیان مدح و مصائب آن بانوی بزرگوار، با تبیین سیره و سبک زندگی ایشان، در هدایت هر چه بهتر قلوب مستمعین به سمت فرهنگ فاطمی اثر گذار باشند و در مسیر مداحی عالمانه قدم بردارند.

از آن جا که تدوین این کتاب با نگاه مداحی و بر اساس استفاده مداحان محترم می باشد هر کتیه با یک غزل قصیده یا مثنوی در مدح و منقبت حضرت صدیقه کبری علیها السلام آغاز شده است، سپس متناسب با موضوع و در حد گنجایش مجلس، روایات متناسب نقل گردیده است و در ادامه هماهنگ با موضوع هر کتیه و شیب متناسب وارد مرثیه شده است. شایان ذکر است هر کدام از روایات و مرثیه ها به صورت مستند بیان شده است

از ویژگی های اثر حاضر این است که برای هر کتیه حداقل دو گریز همراه با شعر مرثیه ای آورده شده است تا مادحین محترم بر اساس سلیقه و اقتضای مجلس از آن بهره بگیرند.

این جانب معتقدم قطعاً این مجموعه خالی از اشکال نیست لذا از اساتید گرامی و فرهیختگان محترم و مادحین عزیز تقاضا دارم با دقت نظر و بررسی و و پیشنهادهای خود، نگارنده را در رفع نقایص و کاستی های احتمالی یاری فرمایند.

خداوند متعال را به جهت توفیقات داده شده در تدوین این مجموعه زیر سایه عنایات بی حد و وصف کریمه اهل بیت علیهم السلام حضرت فاطمه معصومه علیها السلام سپاسگزارم.

در پایان لازم می دانم از حجت الاسلام و المسمین نظری منفرد، حجت الاسلام و المسلمین آقای احمدی سبزواری به عنوان ناظر علمی حجت الاسلام و المسلمین

دکتر قاسمی به عنوان مسئول آفرینش های فرهنگی آستان مقدس کریمه اهل بیت علیهم السلام و حجت الاسلام و المسلمین آقای صفی خانی به جهت پیگیری های فراوان در جهت چاپ و نشر این مجموعه تقدیر و تشکر نمایم هم چنین از شاعران عزیزی که آثارشان زینت این کتاب گردیده است بسیار سپاسگزارم.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

عباس حیدرزاده 1402/8/21 ش

ص: 9

(وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.)

اما بعد: یکی از مهم ترین وظایف و مسئولیت های دینی تبلیغ رسالت های الهی در تمام عرصه های اعتقادی، اخلاقی و رفتاری است. قرآن کریم درباره انجام این مسئولیت می فرماید:

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) (1)

«کسانی که رسالات الهی را تبلیغ و آن را به دیگران می رسانند و تنها از پروردگار خوف دارند و خداوند کافی است حسابگر باشد»

از جمله رسالت ها، بیان و تبلیغ سیره و رفتار پیشوایان دینی و معصومین علیهم السلام می باشد زیرا سیره و ذکر رویدادها و آن چه بر آن بزرگواران از مصائب و گرفتاری ها و سختی ها وارد شده است صرف نظر از این که دانستن و آگاهی از آن ها مطلوب است

ص: 11

می تواند برای زندگی انسان ها درس آموز و الهام بخش باشد و در ناملایمات و دشواری ها به آنان که اسوه و الگو هستند، اقتدا نمایند و صبر و بردباری را پیشه خود سازند. به همین مناسبت مجموعه دیگری که حاوی سیره و زندگی با برکت اما کوتاه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام است توسط برادر بزرگوار و استاد فرهیخته جناب آقای حاج عباس حیدر زاده دامت برکاته تدوین گردیده و در ادامه به ذکر مصائب آن بانوی مظلومه پرداخته است و ضمن ارائه مطالب مستند و ذکر منابع آن ها در پاورقی در هر قسمت گریز متناسب با موضوع ذکر شده است. لذا برای مداحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام روش نوینی است که در بردارنده فضائل و مصائب حضرت فاطمه علیها السلام است و این اثر در نوع خود جالب و شایسته تقدیر است.

از خداوند متعال توفیقات روز افزون برای ایشان مسئلت دارم.

إِنَّهُ قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

علی نظری منفرد 1402/9/4

ص: 12

کتیبه 1: منزلت فاطمه علیها السلام، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

ص: 13

نشسته ام بنویسم که بال یعنی تو *** عروج کردن سمت کمال، یعنی تو

نشسته ام بنویسم تصویرت، هیئات *** فراتر از جریان خیال، یعنی تو

محبت تو همان آینه است و مهرت، آب *** تو آب و آینه ای پس زلال، یعنی تو

ز برگ های تو بوی رسول می آید *** گل محمدی بی مثال، یعنی تو

مسیر رد شدنت را کسی نگاه نکرد *** جمال زیر نقاب جلال یعنی تو

تو نور و نور علی نور و خالق النوری

تو از تصوّر خاکی نشین ما دوری

شب سیاه بگیرد تمام دنیا را *** اگر ز خلق بگیرند نام «زهرا» را

هزار سال به جز آستانه کرمت *** نبرده ایم در خانه ای تمنا را

ز روی عاطفه خوابت نمی برد شب ها *** اگر روا نکنی حاجت گداها را

قرار نیست به نان مدینه لب بزنی *** ز سفره ات نگرفتند رزق بالا را

برای آن که مقام تو را نشان بدهند *** نموده اند فراهم بساط فردا را

دل رسول خدا را اسیر درد مکن *** مگیر از سخن خویش لفظ «بابا» را

بگو «پدر» که نبی را حیات می بخشی

ز درد و غصه دلش را نجات می بخشی

تو آن دعای رسولی که مستجاب شدی *** برای خانه خورشید، آفتاب شدی

یگانه دختر احمد شدن مراد نبود *** برای «امّ ابیها» یی انتخاب شدی

تو مرتضی نشده این همه صدا کردی *** تو مصطفی نشده، صاحب کتاب شدی

علی به پای تو شد ذره ذره آب و سپس *** تو هم به پای علی ذره ذره آب شدی

تو عادلانه ترین فیضی و دو تا نه سال *** نصیب روح نبی و ابوتراب شدی

تو آفتاب رسولی و آسمان علی

تو روح سینه پیغمبری و جان علی (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی در وصف حضرت فاطمه علیها السلام فرموده است:

ص: 15

(ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ وَهِيَ بَصَّةٌ مِنِّي وَهِيَ نُورٌ عَيْنِي وَهِيَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَهِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي وَهِيَ الْحُورَاءُ الْإِنْسِيَّةُ مَتَى قَامَتْ فِي مُحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَي رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ إِمَائِي قَائِمَةً بَيْنَ يَدَي تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِيفَتِي وَقَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ آمَنْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ. (1)

«دخترم فاطمه برترین زنان جهان از اولین تا آخرین است فاطمه، پاره تن من است. فاطمه نور دو چشم من است فاطمه، میوه قلب من است. فاطمه روح و جان من است فاطمه، حوریّه ای است که به شکل انسان درآمده است. هنگامی که فاطمه در مقابل پروردگار خود در میان محراب عبادت می ایستد نور او برای ملائکه آسمان نظیر نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد. خداوند به فرشتگانش می فرماید: ای ملائکه من! به فاطمه که برترین کنیزان من است نظر کنید که چگونه در مقابل من ایستاده است و اعضا و جوارح او از خوف من می لرزد فاطمه با توجه قلبی مشغول عبادت من شده است، من شما را شاهد می گیرم که شیعیان وی را از آتش جهنم در امان قرار می دهم»

خلقت نه فقط، خالق داور به تو نازد *** سلطان رُسل، شخص پیمبر به تو نازد

فخریه کند ذات خداوند به حیدر *** این است و جز این نیست که حیدر به تو نازد (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(يَا عَلِيُّ : إِنَّ فَاطِمَةَ بَصْعَةٌ مِنِّي وَهِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي يَسُوؤُنِي مَا سَاءَ مَا وَ

ص: 16

1- شاذان بن جبرئیل قمی، الفضائل، ص 9؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 28، ص 38.

2- غلامرضا سازگار

يُسْرُنِي مَا سَرَّهَا وَإِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَحْسِنُ إِلَيْهَا بَعْدِي (1)

ای علی! فاطمه پاره تن من است و او نور چشم و میوه دل من است؛ هر کس او را بیازارد من را آزرده است هر کس او را شاد کند مرا شاد کرده است. از میان اهل بیت من، او نخستین کسی است که به من ملحق می شود، پس بعد از من به او احسان و نیکی کن»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمود:

(فَأَنَا أَشَمُّ مِنْهَا رَائِحَةَ الْجَنَّةِ) (2)

«من از فاطمه بوی بهشت را استشمام می کنم».

تو همان سیب بهشتی که خداوند و دود *** شب معراج به پیغمبر خود هدیه نمود

دست تو، دست خداوند تعالی است مگر *** که بر آن خم شده و بوسه زده پیغمبر؟ (3)

هر موقع فاطمه علیها السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد، حضرت دستان دخترش را می گرفت و می بوسید و او را در جای خود می نشاند (4)

یا رسول الله! همان فاطمه ای که از او بوی بهشت استشمام می کردی، همان فاطمه ای که فرمودی «میوه قلب من است، هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود کرده و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است» همان فاطمه ای که هر موقع وارد می شد، از جا بلند می شدی و دست هایش را می بوسیدی و او را در جای خود می نشاندی، آری همین دختری را در همین مدینه آن هم کنار قبر مطهرت چنان با تازیانه و غلاف شمشیر زدند که پهلویش شکست بازویش ورم کرد محسنش سقط شد آه! بمیرم آن ضربات چنان سنگین بود

که بی بی دو عالم از حال رفت و روی زمین افتاد.

ص: 17

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 24.

2- ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرایع، ج 1، ص 183.

3- غلامرضا سازگار

4- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج 1، ص 430.

در روایت است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون می بردند، به آستانه در که رسید، دید فاطمه اش روی زمین افتاده است. عبایش را در آورد و روی فاطمه علیها السلام انداخت. (1)

اثر نهاده به بینایی ام چنان سیلی *** علی مقابلم استاده، تار می بینم

دری که سوخت در آتش، ز جای می افتد *** دگر نیاز ندارد لگد به آن در زد (2)

لگد زدند در افتاد بی هوا این سو *** زدند فاطمه را تازیانه رو در رو

ای کاش یک ضربه می زدند ای کاش یک نفر، دختر و یادگار پیامبر مان را می زد، اما چند نفری حضرت را می زدند آن قدر زدند تا بی جان مان روی زمین افتاد.

به جسم خسته او ضربه بی عدد نزید *** زنی که خورده زمین را دگر لگد نزید (3)

گزین 1

یا علی! نگاه کردی دیدی فاطمه ات بر زمین افتاده طاقت نیاوردی، عبایت را روی بدن فاطمه علیها السلام انداختی در حالی که حضرت داخل خانه پشت در افتاده بود. فضه خادمه آن جا بود و کمک می کرد بچه ها بودند با این حال راضی نشدی کسی فاطمه ات را به این حالت ببیند اما یا علی ای کاش در کربلا یک جوانمرد یک غیرتمندی بود که اولاً به ناموس و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله چادر و عبایی می داد تا خودشان را بپوشانند و ثانیاً روی بدن بی سر امام حسین علیه السلام پارچه ای می انداخت آه! بدن مطهرش سه روز، بی غسل و بی کفن میان صحرای کربلا افتاده بود. (4) به قول شاعر:

مُلَقَى ثَلَاثًا بِلاَ غُسْلٍ وَلَا كَفْنٍ *** تُرَبُّ الْفَلَا وَالدِّمَاءُ الْأَكْفَانِ وَالْغَسْلُ؛ (5)

ص: 18

1- دوانی، علی، مهدی موعود (ترجمه بحار الانوار)، ص 1168

2- ناشناس.

3- محمد جواد شیرازی

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 191.

5- محدثی، جواد، موسوعة عاشوراء (تعریب)، ص 384

سه روز او را بی غسل و کفن رها کردند آری، از خون بدنش او را غسل دادند خاک های بیابان به جای کفن بر او پوشیده بود.

امام سجاد علیه السلام هنگام دفن بدن بی سر بابا بدن مطهر آن حضرت را در آغوش کشید و بلند بلند گریه کرد بنی اسد نیز گریه می کردند و به صورت ها لطمه می زدند حضرت به تنهایی پیکر پدر را درون قبر نهاد. بنی اسد خواستند به امام علیه السلام کمک کنند، حضرت فرمود: «نیازی به کمک شما نیست با من کسانی هستند که کمک می کنند» سپس بدن بی سر بابا را در قبر نهاد و صورت بر گلولی مبارکش نهاد و فرمود:

«خوشا به حال زمینی که پیکر پاکت در آن جای گرفت. جهان پس از تو، تاریک و آخرت به نور تو، روشن است. پدر جان! شب ها خواب نداریم و اندوهمان بی پایان است».

سپس خشت لحد را چید، خاک روی آن ریخت و خاک قبر را هموار کرد. آن گاه بر قبر جمله ای نوشت (ننوشت این قبر کسی است که سر در بدن ندارد ننوشت این قبر کسی است که بدنش زیر سم اسبان رفته است ننوشت این قبر کسی است که کفنش بوریاست)، نوشت:

(هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا) (1)

«این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است؛ همان کسی که او را با لب تشنه و غریبانه کشتند».

از این جمله پیداست مصیبت «تشنگی» در کربلا، بالاترین مصیبت بوده است که امام حسین علیه السلام هم لحظات آخر عمرش می فرمود:

(أَسْقُونِي قَطْرَةً مِّنَ الْمَاءِ فَقَدْ تَقَتَّتْ كَبِدِي) (2)

«قطره ای آب به من بنوشانید، چراکه جگر از تشنگی می سوزد.»

گلولی تو عادت به نیزه ندارد *** به قربان زیر گلولیت، حسین جان!

ص: 19

1- موسوی مقرر، عبد الرزاق، مقتل الحسين، ص 337

2- شریف قریشی، باقر، حیاة الإمام الحسين عليه السلام، ج 3، ص 274.

گریز 2

یا رسول الله! همان فاطمه ای که آن همه نزد شما منزلت و مقام داشت، دست او را می بوسیدی، او را در جای خود می نشاندی بوی بهشت از او استشمام می کردی و فرمودی: «هر کس او را بیازارد مرا آزرده است یا رسول الله! همین فاطمه را بعد از رحلت، کنار قبر، چند نفری می زدند؛ مغیره می زد، قنفذ ملعون می زد خالد بن ولید می زد، عمر طوری فاطمه علیها السلام را زد که نوشته اند:

(وَ كَسَرَ ضِلْعُهَا وَ ضَرَبَهَا بِالسَّوِطِ عَلَى عَصْدِهَا وَ جَنْبِهَا، وَ لَطَمَهَا عَلَى خَدَّيْهَا وَ لَكَرَّهَا، وَ ضَرَبَ كَتِفَيْهَا بِالسَّيْفِ، وَ ضَغَطَهَا خَلْفَ الْبَابِ، وَ نَبَتَ مِسْمَارُ الْبَابِ فِي صَدْرِهَا، وَ إِسْقَاطُ مُحْسِنٍ ابْنِهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرَّفْسَةِ؛ (2)

پهلوی حضرت را شکستند با تازیانه به بازو و پهلوی حضرت زدند، سیلی به صورتش زدند، با غلاف شمشیر به کتف هایش زدند، آن چنان حضرت را بین در و دیوار فشار دادند که میخ در به سینه حضرت زهرا علیها السلام فرو رفت و با لگدی که به پهلوی حضرت زدند محسش سقط شد.

ای رسول خدا! در کربلا هم حسین مظلومت را دسته جمعی می زدند. وقتی حضرت روی زمین افتاد شمر ملعون خطاب به لشکر فریاد زد: «منتظر چه هستید؟ کار حسین را تمام کنید!» مقاتل نوشته اند: وَ حَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ از هر طرف به امام علیه السلام حمله کردند. یک کسی ضربه ای به کتف حضرت زد، دیگری ضربه ای به پهلوی حضرت زد، این جا بود که امام علیه السلام روی زمین افتاد. امام علیه السلام گاهی به زحمت می نشست و می افتاد. سنان بن انس (لعنة الله عليه) نیزه ای به گلوئی حضرت زد، سپس همان نیزه را بیرون کشید و به سینه حضرت فرو برد. (3)

ص: 20

1- محمد فردوسی.

2- بحرانی اصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، مستدرک. حضرت زهرا علیها السلام تا امام جواد علیه السلام، ج 11، ص 555.

3- سید بن طاووس علی بن موسی اللهوف علی قتلی طفوف، مترجم: فهری زنجانی، ص 125

تا زمین خورد دوره اش کردند *** هر که با هر چه داشت، زخمی زد

جنگ مغلوبه شد، همه گفتند *** دیگر از خاک بر نمی خیزد

کینه گل کرد تا به آن جا که *** طاقت صبر را سر آوردند

از تن پاره تن زهرا *** پیرهن پاره را در آوردند (1)

ص: 21

1- مصطفی متولی.

کتبه 2: سیده نساء العالمین

اشاره

ص: 23

ای آن که خلقت دو جهان شد برای تو *** جان جهانیان همه یک سرفدای تو

ای آفتاب دیده طاهّا، که آفتاب *** یك بامداد سر نزنَد بی رضای تو

ای دختر رسول خدا بانوی بهشت *** غیر از خدا کسی نبود آشنای تو

ناموس حق، ملیکة دین، ای که مصطفی *** اذن دخول می طلبد در سرای تو

آن کوثری که کرده خدا بر نبی عطا *** مقصود حق، تو بودی و فرزندهای تو

کاخ حیا و زهد بود مهد عصمت *** صد آفرین به عصمت و زهد و حیای تو

ای گوهری که مثل تو نبود به روزگار *** غیر از علی، کسی شناسد بهای تو

مهرت اگر به سینه نباشد، نمی دهند *** باغ بهشت را به کسی بی ولای تو

یا فاطمه! چو عزم شفاعت کنی به حشر *** چشم تمام خلق بود بر عطای تو

«خسرو» کجا ز مدح و ثنای تو دم زند *** جایی که حق سروده به قرآن، ثنای تو [\(1\)](#)

شیخ صدوق رحمه الله علیه به نقل از ابن عباس می نویسد:

ص: 24

یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست به بود امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیه السلام به حضور آن حضرت مشرف بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به خدای متعال عرض کرد:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَأَكْرَمُ النَّاسِ عَلَيَّ، فَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَأَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ وَوَالِ مَنْ وَالَاهُمْ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَأَعِنْ مَنْ أَعَانَهُمْ، وَاجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ رَجْسٍ، مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ، وَأَيِّدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْكَ) (1)

«پروردگارا! تو آگاهی و می دانی که ایشان اهل بیت من و گرامی ترین مردم نزد من هستند. بار خدایا! محبوب بدار آن کسی را که ایشان را دوست دارد، خشم بگیر بر کسی که به ایشان خشم و کینه می ورزد دوست بدار کسی را که ایشان را دوست داشته باشد دشمن بدار کسی را که دشمن ایشان باشد، یاور آن کسی باش که یاور ایشان باشد. پروردگارا ایشان را از هر نوع پلیدی پاک و پاکیزه بدار و از هر گناهی نگاهداری فرما! ایشان را به وسیله روح القدس از جانب خودت تأیید بفرما!»

سپس متوجه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شد و فرمود:

(أَنْتَ إِمَامٌ أُمِّي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي وَأَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ) (2)

«یا علی! تو امام امت من و خلیفه من خواهی بود تو مؤمنان را به سوی بهشت رهبری خواهی کرد»

سپس فرمود:

«دخترم فاطمه را می بینم که:

(أَقْبَلْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُورٍ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَعَنْ يَسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَبَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَخَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ تَقُودُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ) (3)

ص: 25

1- ابن بابویه، محمد بن علی، الامالی، ص 486

2- همان.

3- همان.

فردای قیامت بر شتری از نور سوار است طرف راست او هفتاد هزار فرشته قرار دارد و سمت چپ او هفتاد هزار فرشته و در مقابلش هفتاد هزار فرشته و پشت سرش نیز هفتاد هزار فرشته هستند دخترم فاطمه، زنان مؤمن امت را به جانب بهشت رهبری خواهد کرد»

حضرت فاطمه علیها السلام کدام زنان را به جانب بهشت می برد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه سخنانش فرمود:

(فَأَيُّمَا امْرَأَةٍ صَلَّيْتُ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَصَامْتُ شَهْرَ رَمَضَانَ وَحَجَّتُ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ وَزَكَّيْتُ مَالَهَا وَأَطَاعَتْ رُؤُوسَهَا وَوَالَّتْ عَلَيَّ بَعْدِي دَخَلَتْ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَإِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) (1)

«هر زنی که در شبانه روز پنج وعده نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد، حج بیت الله الحرام را به جا آورد زکات مال خود را بدهد، از شوهرش اطاعت نماید و علی را بعد از من ولی و امام خود بداند به شفاعت دخترم فاطمه زهرا داخل بهشت خواهد شد همانا دخترم فاطمه سرور و بزرگ زنان جهانیان (دنیا و آخرت) است».

پرسیده شد: یا رسول الله! آیا فاطمه فقط بزرگ زنان زمانه خود می باشد؟

حضرت فرمود:

این مقام حضرت مریم دختر عمران است.

(فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَإِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مِحْرَابِهَا فَيَسِّرُ لِمَنْ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَيُنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرِيَمَ فَيَقُولُونَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) (2)

ص: 26

1- همان.

2- همان، ص 478

اما دخترم فاطمه، بزرگ زنان اولین و آخرین جهان است. هنگامی که فاطمه در محراب عبادت می ایستد هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب به وی سلام می کنند و فاطمه علیها السلام را به گونه ای صدا می کنند که حضرت مریم را صدا می کردند. آنان به فاطمه می گویند: خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه نمود خدا تو را از میان تمام زنان جهان برگزید.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و فرمود:

(يَا عَلِيُّ! إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي، يَسُوفُنِي مَا سَاءَهَا وَيَسْرُنِي يَسْرُنِي مَا سَرَّهَا وَإِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يُلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَحْسِنُ إِلَيْهَا بَعْدِي...) (1)

«یا علی! فاطمه پاره تن من و نور چشم و میوه دل من است. آن چه باعث ناراحتی وی شود، باعث ناراحتی من می شود و آن چه موجب خشنودی او شود، موجب خوشنودی من خواهد شد زهرا اولین کسی است از اهل بیت من که به من ملحق می شود بعد از من با دخترم فاطمه نیکو رفتار کن!»

علی علیه السلام طبق سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله همه جا مراقب فاطمه علیها السلام بود و راضی نمی شد کوچک ترین مسئله ای خاطر زهرا علیها السلام را بیازارد امیرالمؤمنین علیه السلام با فاطمه علیها السلام آرامش داشت. اگر غم های عالم روی سینه علی علیه السلام بود، وقتی به فاطمه نگاه می کرد، غم هایش بر طرف می شد در روایت است که آن حضرت فرمود:

(لَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَنَكَّشِفُ عَنِّي الْهُمُومُ وَالْأَحْزَانُ) (2)

«هرگاه محزون و اندوهناک می شدم برای رفع غم و اندوه خود، به فاطمه نگاه می کردم»

یعنب فاطمه علیها السلام «کاشف الكرب» امیرالمؤمنین علیه السلام بود. خود امیرالمؤمنین علیه السلام هم «کاشف الكرب» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چنان که در زیارت نامه آن حضرت آمده است:

ص: 27

1- همان.

2- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام، ج 1، ص 361.

(وَكَاثِفُ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ فِي أَشَدِّ الْمَصَائِبِ وَ أَهْوَلِهَا) (1)

«برطرف کننده اندوه از چهره اش (پیامبر) در سخت ترین مصیبت ها و مشکلات». آری فاطمه علیها السلام غم های علی علیه السلام را برطرف می کرد اما با رفتنش، غمی روی سینه علی علیه السلام گذاشت که تا آخر عمر همراه علی علیه السلام بود. در روایت است:

(فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ بِهِ الْحُزْنُ فَأَرْسَلَ دُمُوعَهُ عَلَى خَدَّيْهِ ...) (2)

«چون از دفن بدن فاطمه علیها السلام فارغ شد و دست خود را از خاک قبر تکانید ناگهان غم و غصه همه وجود امیرالمؤمنین علیه السلام را فرا گرفت. اشک از گونه هایش جاری شد.»

لذا خطاب به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَّا حُزْنِي فَسَدَّ رَمْدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسْهَدٌ ..) (3) «ای رسول خدا! غم و اندوه من همی شکی گردیده! شب من با بی خوابی می گذرد! این غم از قلب من خارج نمی شود تا آن زمانی که خداوند مرا در آن خانه ای که تو در آن هستی، وارد نماید...»

لذا زبان حالش با فاطمه علیها السلام این بود:

هر چه غم از دوش من برداشتی *** جای آن تابوت خود بگذاشتی

با تو غم در خانه من جا نداشت *** بعد تو در جای جایش پا گذاشت

یاد داری خانه هر گه آمدم *** با تپش های دلم در می زدم

با صفای کامل و مهر تمام *** صد غمم بردی ز دل با یک کلام

بس نگاه ناتمامم کرده ای *** با لب بی جان سلامم کرده ای

داغ تو بنیان کن صبر علی است *** خانه بی فاطمه قبر علی است

می نهم بعد تو سر در گوش چاه *** طفل اشکم هست در آغوش چاه

ص: 28

1- مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ص 220؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص 18.

2- مفید، محمد بن محمد، الامالی، ص 281.

3- همان، ص 282 و 283

آرزوها را علی در خاک کرد *** خاک هم گویی گریبان چاک کرد (1)

گریز 1

امیرالمؤمنین علیه السلام «کاشفُ الکربِ» پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ هر موقع کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت، غم و اندوه را از دل پیامبر صلی الله علیه و آله می بُرد. در زیارت نامه آن حضرت هم آمده است: (وَكَاشِفُ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ) (2) فاطمه زهرا علیها السلام نیز کاشف الکرب امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ مولا علی علیه السلام هر موقع نگاه به چهره فاطمه علیها السلام می کرد غم و اندوهش برطرف می شد.

ای مردم! یک کاشفُ الکرب هم در کربلا بود؛ امام حسین علیه السلام تا عباس علیه السلام داشت، نیرو داشت امام حسین علیه السلام تا عباس علیه السلام را داشت قدرت داشت. اما وقتی کنار بدن عباسش رسید، دید تیر به چشمش و عمود آهن به فرقه زده اند، دستانش را قطع کرده اند. نوشته اند: (لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ بَانَ الْإِنْكَسَارُ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (3) زمانی که عباس شهید شد، آثار شکستگی در چهره امام حسین علیه السلام نمایان گردید.

لذا همان جا صدا زد: (الآن انْكَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي) (4) «الآن پشتم شکست و راه چاره ام کم شد»

رها ماندست بر شن ها چه دستی *** جدا از پیکر سقا، چه دستی

عموی ماه! بعد از دست هایت *** بگیرد دست بابا را، چه دستی؟ (5)

گریز 2

یا علی! کنار قبر فاطمه علیها السلام خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردی:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَدٌ...) (6)

ص: 29

1- علی انسانی.

2- مشهدی، محمد بن جعفر المزار الکبیر، ص 220.

3- لبیب بیضون، موسوعه کربلا، ج 2، ص 84

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 42.

5- سید حبیب نظاری

6- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 211 و 212.

یا رسول الله! دیگر غم و اندوه من همی شگی شده است! یا رسول الله! شب ها دیگر خواب ندارد.

در کربلا هم امام سجاد علیه السلام وقتی بدن بی سر بابا را میان قبر گذاشت جملاتی شبیه همین جملات گفت:

(أَمَّا اللَّيْلُ فَمُسَهَّدٌ وَالْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ) (1)

«شب ها دیگر خواب به سراغم نمی آید و اندوهم پایانی نخواهد داشت».

یا علی! در کربلا بنی اسد دیدند زین العابدین علیه السلام از قبر بیرون نمی آید. آمدند بالای قبر نگاه کردند دیدند:

(وَضَعَ حَدَّهُ عَلَى مَنْحَرِهِ الشَّرِيفِ) (2)

«حضرت صورت بر حلقوم بریده بابا گذاشته است».

بدنت در همه دشت پراکنده شده *** آفتاب از تن زخمی تو شرمنده شده

ای تن ریخته بر خاک، سرت را بردند *** به کجا این تن صد چاک سرت را بردند

چقدر بر بدنت جای رد پا مانده *** چقدر نیزه شکسته به تنت جا مانده (3)

ص: 30

1- مقرر، عبد الرزاق، مقتل الحسين عليه السلام، ص 337.

2- همان

3- حسن گردی.

کتیبه 3: شفيعه روز جزا

اشاره

ص: 31

ای خدا منتظر زمزمه «یا رب» تو *** وی اجابت شده مجذوب دعای شب تو

خانه خشت و گلت کعبه عرش الرحمن *** از ازل تا به ابد، دور سرت گشته زمان

چادر عصمت از پرده اسرار قدم *** زده بر پیرھنت دست توسل آدم

دختر ختم رسل، مادر پیغمبرها *** سایه ات روز ازل بر سر پیغمبرها

مهر تو داد گل حضرت آدم را روح *** نام تو روز ازل حک شده بر کشتی نوح

پله تخت تو پیشانی عرش ازلی ست *** توقف کفو علی هستی و کفو تو علیست

ای خدا گفته سلام و صلوات هر دم *** کیستی تو که پدر گفت: فدایت گردم؟

ص: 32

اولین مطلع حُسن ازلی کیست؟ تویی *** رکن ارکان علی کیست؟ تویی
هر چه گفتیم و نگفتیم، از آن اولایی *** تو همان فاطمه ای فاطمه زهرایی
چار بانوی بهشتند ارادت مندت *** هشت تن حامل عرش ازلی پابندت
دست تو دست خداوند تعالاست مگر *** که بر آن خم شده و بوسه زده پیغمبر؟
«روح»، گهواره فرزند تو را جنباند *** آسمان گردد و دستاس تو را گرداند
چهره بر خاک سر کوی تو آورده نیاز *** کرده پرواز به هنگام نماز تو نماز
خلق ناگشته، در آغوش خدا بودی تو *** نه خدا، نه ز خداوند، جدا بودی تو
سَرور عالم بر همسری ات فخر کند *** پدرت احمد بر مادری ات فخر کند
تو همان سیب بهشتی که خداوند ودود *** شب معراج به پیغمبر خود هدیه نمود
چه به خلق و چه به خوی و چه به خلق و چه سرشت *** تو بهشتی تو بهشتی، تو بهشتی، تو بهشت
در صف حشر، تو امید گنهکارانی *** دوزخ و نار به فرمان تو، تو سلطانی
حکم، حکم تو و فرمان تو، فرمان خداست *** عفو، عفو تو و غفران تو، غفران خداست

این ندا می رسد از جانب ذاتِ الله: *** فاطمه! حاجت خود را ز خداوند بخواه

توبگو تا که ببندیم در دوزخ را *** توبگو تا که کنم گل شرر دوزخ را

توبگو تا که عذاب از همگان برداریم *** دوزخی ها را در گلشن فردوس آریم

من خدایم، ولی امروز خدایی با توست *** حکم آغاز ز تو، حکم نهایی با توست (1)

روز قیامت در حالی حضرت زهرا علیها السلام وارد صف محشر می شود که سوار بر یکی از مرکب های بهشتی است و هفتاد هزار فرشته سمت چپ و راست حضرت را احاطه کرده اند.

(وَجَبْرَائِيلُ أَخَذَ بِخِطَامِ النَّاقَةِ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ) (2)

«جبرئیل علیه السلام مهار مرکب خاتون محشر صدیقه اطهر علیها السلام را در دست دارد و با صدای بلند ندا می دهد چشمان خود را ببندید تا فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبور کند».

در آن روز هیچ پیغمبر و رسول و صدیق و شهیدی نیست مگر این که چشمان خود را می بندد تا زهرای اطهر علیها السلام از صحرای محشر عبور نماید. آن گاه از طرف خداوند رثوف ندا می رسد:

«ای حبیبه و فرزند رسول من! از من بخواه تا عطا نمایم، شفاعت کن تا بپذیرم به عزّت و جلال خودم سوگند که امروز ظلم و جنایت هیچ ستمگری از نظر من محو نخواهد شد.»

ص: 34

1- غلامرضا سازگار

2- ابن بابویه، محمد بن علی الامالی، ص 18 .

در همین زمان است که حضرت می گوید:

(إِلَهِي وَ سَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَ شِيعَتِي وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتِي وَ مُحِبِّي وَ مُحِبِّي ذُرِّيَّتِي) (1)

«بار خدایا! فرزندان من، شیعیان دوستان، و دوستان دوستان فرزندان مرا به من ببخش!»

آن گاه از طرف خداوند سبحان، منادی ندا می کند «فرزندان، شیعیان، دوستان، و دوست دوستان فرزندان فاطمه کجایند؟ ایشان عموماً در حالی که فرشتگان رحمت پروردگار آنان را احاطه کرده باشند می آیند سپس فاطمه علیها السلام جلو می رود و ایشان را به بهشت داخل می نماید

شود تا نازنین قلب تو خرسند *** ببخشند و ببخشند و ببخشند

چنان گردد که از فرمان دادار *** بگردد «عفو» دنبال گنهکار (2)

آن حضرت روز قیامت نه تنها فرزندان و شیعیان و دوستان فرزندان را شفاعت می کند بلکه یک شفاعت مخصوص دیگر هم دارد و آن شفاعت، ویژه گریه کنان امام حسین علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«روز قیامت منادی از دل عرش فریاد می زند: ای اهل قیامت! چشم ها را ببندید تا فاطمه، دختر محمد در حالی که پیراهن خونین حسین را در دست دارد، عبور کند. فاطمه عرض می کند:

(أَنْتَ الْجَبَّارُ الْعَدْلُ، إِقْضِ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وَلَدِي) (3)

«خدایا! تویی جبار عادل! بین من و کسانی که فرزندم را کشتند حکم کن!»

به خدای کعبه سوگند که خداوند برای دخترم حکم می کند و سپس فاطمه علیها السلام به خدای متعال عرض می کند:

ص: 35

1- همان.

2- غلامرضا سازگار.

3- المرعشي التستري، القاضي نور الله، احقاق الحق، ج 10، ص 142.

(اللَّهُمَّ اشْفِعْنِي فِيمَنْ بَكَى عَلَى مُصِيبَةٍ...) (1)

«خدایا! شفاعتم را برای کسانی قرار بده که در مصیبت فرزندم گریه کردند».

خداوند هم شفاعت او را درباره آن ها (عزاداران) می پذیرد.

چشمی که بیشتر به خودش گریه دیده است *** فردا به پیش فاطمه، با آبروزتر است (2)

هرگز ز یاد حضرت زهرا نمی رود *** یک لحظه هر کسی که برای تو کار کرد

دنیا و آخرت همه مدیون زینبیم *** ما را صدای ناله او بی قرار کرد (3)

گریز 1

همه عزاداران و گریه کنان ابی عبدالله علیه السلام یک طرف اما یک گریه کن دیگر هم دارد، او هم یک طرف. او تنها گریه نمی کند بلکه هم روضه می خواند و هم گریه می کند. این روضه خوان با همه روضه خوان ها فرق دارد. هر روضه خوانی از روی تاریخ و کتاب مقتل روضه می خواند، اما این روضه خوان خودش صحنه مقتل را می بیند و روضه می خواند. این روضه خوان آن قدر جان سوز روضه می خواند که دوست و دشمن بر احوال او گریه می کنند حتی نوشته اند: وقتی روضه می خواند، مرکب ها اشکشان جاری شده بود و اشک آن ها روی سُم هایشان می چکید. (4)

این روضه خوان وقتی نگاهش به بدن بی سر برادرش حسین علیه السلام افتاد، صدای شیون و ناله اش بلند شد لطمه به صورت می زد و با دلی سوخته و چشمی اشک بار خطاب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گفت:

ص: 36

1- همان.

2- علی اکبر لطیفیان

3- جواد حیدری

4- موفق بن احمد، خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 45

(يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلِّ عَلَىكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا) (1)

ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است و این دختران تو هستند که اسیرند.

و گاهی هم می گفت:

(هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ ... بِأَيِّ الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى بِأَيِّ الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى، بِأَيِّ مَنْ شَيْبُهُ تَقَطَّرُ بِالِدِّمَاءِ) (2)

«این حسین است که سرش از قفا بریده شده و عمامه و ردایش به غارت رفته است.... پدرم به فدای آن شخصی که با غم های بسیار جان سپرد. پدرم به فدای آن لب تشنه ای که بالب عطشان به شهادت رسید. پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می ریزد»

یک جای سالم در بدن دیگر نداری *** جایی برای بوسه بر پیکر نداری

از لابه لای نیزه ها خود را رساندم *** دیدم که افتادی حسین و سر نداری

ای کشته افتاده بی جان بین گودال *** من بی تو می می رم حسین باور نداری؟ (3)

گریز 2

هر کسی داغ می بیند حداقل آزاد است و می تواند برای عزیز از دست رفته اش گریه کند اما فدای آن داغیده هایی که نگذاشتند کنار بدن عزیزانشان گریه کنند. جانم فدای آن خانمی که نگذاشتند کنار بدن برادر گریه کند و با بدن بی سر برادرش، حسین علیه السلام وداع کند. آن قدر زینب کبری علیها السلام را کنار بدن ابی عبدالله علیه السلام زدند که وقتی سکینه،

ص: 37

1- سید بن طاووس، علی بن موسی اللهوف علی قتلی طفوف، ص 134.

2- همان.

3- علیرضا خاکساری.

بنت الحسین علیه السلام کنار بدن بی سر بابا آمد، صدا زد:

(یا ابتاه! أنظر إلى رؤوسنا المكشوفة، وإلى أكبادنا الملهوقة، وإلى عمّتي المصروبة، وإلى أمّی المسحوبة)!! (1)

«بابا! بین چادر از سر ما کشیده اند بین دل های ما پر از غم و اندوه است عمه ام را کتک زده اند و مادرم را اسیر کرده اند!»

اینان همانانند که آتش به خانه می زدند *** پیش علی فاطمه را با تازیانه می زدند

این جا بود که زینب کبری علیها السلام طاقت نیاورد، خم شد لب ها را به گلوی بریده برادر گذاشت

(ثُمَّ إِنَّ الْحَوَراءَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَى نَحْرِ أَخِيهَا الْمَنْحُورِ، وَقَبَلَتْ مَوْضِعاً لَمْ يَقْبَلْهُ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ وَلَا أُمُّهَا الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ؛

(2)

سپس جایی را بوسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مادرش زهرا علیها السلام نبوسیده بودند.

مانده به روی خاک صحرا، پیکر تو *** شیب الخضیب من! مگر مادر نداری؟

دیگر نمی پرسم من از انگشتر تو *** تو هم می پرس از من چرا معجر نداری؟ (3)

ص: 38

1- لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 259.

2- همان، ص 258.

3- علیرضا خاکساری

کتیبه 4: مقام شیعیان فاطمه علیها السلام در قیامت

اشاره

ص: 39

دیده آن گاه که با اشک ملاقات کند *** رزق گریه طلب از مادر سادات کند

گریه هر کس نکند، معرفتش کامل نیست *** گر چه صد مرحله تحصیل اشارات کند

می زند از قفس عالم خاکی بیرون *** هر که با سینه زنی سیر سماوات کند

یا علی گفتم و با منکر زهرا گفتم *** برود توبه کند ترک عبادات کند

این چه سری است که در «بضعة منی» جاری است *** که جهان حیرت از این کشف و کرامات کند

وصف نور تونه در حدّ زبان بشر است *** که خدای توفیق قدر تو اثبات کند

روز محشر که همه دیده گریان دارند *** «نوکر فاطمه» آن روز مباحثات کند (1)

ص: 40

امام باقر علیه السلام در حدیثی به جابر فرمود:

(وَاللّٰهُ يَا جَابِرُ! إِنِّهَا ذَلِكَ الْيَوْمَ لَتَلْتَقَطُ شِيعَتَهَا وَ مُحِبِّهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَدِيدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيِّ)» (1)

«ای جابر! به خدا قسم که فاطمه علیها السلام در آن روز شیعیان خود را به گونه ای از میان اهل محشر جدا می کند و نجات می دهد که پرنده دانه های خوب را از میان دانه های بی ارزش جدا می کند.»

روز محشر که از شفاعت خویش *** حشر دیگر به پا کند زهرا

هم چو مرغی که دانه برچیند *** دوستان را جدا کند زهرا (2)

ای جابر! هنگامی که فاطمه با شیعیانش بر در بهشت می رسند، خداوند به دل هایشان الهام می کند که رو برگردانند. پس آنان می ایستند و پشت سر خود را نگاه می کنند خداوند سبحان می فرماید:

«ای دوستان من! برای چه پشت سر خود را نگاه می کنید؟ من که شفاعت فاطمه علیها السلام را درباره شما پذیرفتم.»

شیعیان جواب می دهند: پروردگارا! ما دوست داریم در چنین روزی، قدر و منزلت ما شناخته شود.

خداوند می فرماید: «ای دوستان من! برگردید و ببینید هر کس به خاطر محبت فاطمه علیها السلام شما را دوست می داشت یا به شما غذا می داد، یا لباس می پوشاند، یا شما را با شربت آبی سیراب می کرد، یا جلوی بدگویان شما را می گرفت، دستش را بگیرد و وارد بهشت کنید.» (3)

هر چه داریم همه از گرم فاطمه است *** دو جهان قطره ای از موج یم فاطمه است

ص: 41

1- قاضی نعمان مغربی، ابو حنیفه، شرح الاخبار، ج 3، ص 63؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 8، ص 52.

2- سید رضا مؤید خراسانی

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 65.

آن بهشتی که خدا وصف به قرآن کرده *** گوشه ای از حرم محترم فاطمه است

نام حیدر که روی درب جنان حک شده است *** نقش و طراحی آن با قلم فاطمه است

هر کسی که به حمایت ز ولایت برخاست *** می توان گفت که او هم قسم فاطمه است (1)

فاطمه زهرا علیها السلام آن چنان شأن و منزلتی نزد خدای متعال دارد که حتی شیعیان و دوستدارانش در روز قیامت صاحب مقام شفاعت می شوند. آن حضرت تمام افتخارش این بود که مدافع حریم ولایت و فدایی امام و مقتدایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. کسی هم که پیرو حضرت زهرا علیها السلام ست باید مدافع حریم ولایت و پیرو احکام دین خدا باشد. آن روزی که منافقان و کودتاچیان (اهل سقیفه) به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و ریسمان به گردن علی علیه السلام انداختند و می خواستند آن حضرت را به مسجد ببرند، (2) حضرت زهرا علیها السلام جلورفت و نگذاشت آن حضرت را با آن حالت از خانه بیرون ببرند. خبر به ابوبکر دادند که: فاطمه نمی گذارد علی را از خانه بیرون بیاوریم. وی به جای این که بگوید حریم یگانه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ کنید و برگردید، به قنفذ دستور داد: اگر فاطمه ممانعت کرد، او را بزنید مرحوم طبرسی در الاحتجاج نوشته است:

فَأَرْسَلَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى قُنْفُذٍ: اضْرِبْهَا فَأَلْجَأَهَا إِلَى عِصَاذَةِ بَيْتِهَا فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعاً

مِنْ جَنْبِهَا وَالْقَتَّ جَنْباً مِنْ بَطْنِهَا فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةً فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَتْ» (3)

ابوبکر به قنفذ دستور داد فاطمه را بزنید فاطمه علیها السلام با يك دست پیراهن علی را محکم گرفته بود با دستِ دیگر به در خانه پناه برده بود. آن جمعیت آن قدر حضرت زهرا علیها السلام را بین در و دیوار فشار دادند که سینه آن حضرت شکست

ص: 42

1- رضا رسول زاده

2- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج، ص 83.

3- همان

و محسنش سقط گردید و پس از آن حضرت بستری شد تا به شهادت رسید.

مادری خورد زمین و همه جا ریخت به هم *** همه زندگی شیر خدا ریخت به هم

بشکند پای کسی که لگدش سنگین بود *** تا که زد، سلسله آل عبا ریخت به هم

ثلث سادات میان در و دیوار افتاد *** نسل سادات به یک ضربه پا ریخت به هم

گر گرفته بدن فاطمه، ای در بس کن *** وسط شعله بین زمزمه ها ریخت به هم

شدّت ضربه چنان بود که سر خورد به در *** روی آشفته «أُمُّ النَّجْبَا» ریخت به هم

پشت در سینه سنگین شده هم ارثی شد *** گیسوانِ پسرش کرب و بلا ریخت به هم

مادرش آمده گودال نچرخان بدنش *** استخوان های گلوی ز قفا ریخت به هم (1)

گریز 1

حضرت زهرا علیها السلام پشت در خانه رفت تا از امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کند، او را با لگد و غلاف شمشیر و تازیانه زدند اما یک دختر نازدانه ای در کربلا فقط کنار بدن بی سر بابا رفت و با پدرِ غریبش درد دل می کرد:

بابا نگاه بر بدن بی سرت کنم؟ *** یا آن که گریه بر سر بی پیکرت کنم؟

بگذار تا که چهره گذارم به حنجرت *** آن گاه گریه بر بدن بی سرت کنم (2)

ص: 43

1- قاسم نعمتی

2- سید هاشم وفایی.

ولی کوفیان بی حیا نگذاشتند این دختر نازدانه کنار بدن بابا بماند و با بدن بی سر بابایش درد دل کند عمر بن سعد ملعون دستور داد او را از بدن بابا جدا کنند (1)

(فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ) : (2)

جماعتی از اعراب (بیابان گرد) رفتند و سکینه علیها السلام را کشان کشان از پیکر پدرش جدا کردند.

سیلی مزین به صورتم ای شمر بی حیا *** من از کنار کشته بابا نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمده ام *** از این دیار، بی کس و تنها نمی روم (3)

نه تنها حضرت سکینه علیها السلام را می کشیدند و می زدند بلکه حضرت زینب علیها السلام را هم می زدند. لذا یکی از شکایت های حضرت سکینه علیها السلام به پدرش این است: «وَإِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ» (4) «بابا ببین عمه ام را زدند.»

تو ای داده از خون به دین آبرو *** ز جا خیز و با قاتل خود بگو

که بر دخترم هر چه خواهی بزن *** ولی تازیانه به زینب مزین (5)

اینان همانانند که آتش به خانه می زنند *** پیش علی، فاطمه را با تازیانه می زنند

گریز 2

در مدینه دسته جمعی به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم بردند.

(فَكَسَرَ ضِلْعًا مِنْ جَنْبِهَا وَالْقَتَّ جَنْبًا مِنْ بَطْنِهَا) (6)

سینه حضرت زهرا علیها السلام شکست و محسنش سقط شد

ص: 44

1- محمدی اشتهاردی، محمد، غم نامه کربلا (ترجمه لهوف)، ص 158.

2- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 134.

3- ناشناس.

4- لیب بیضون، موسوعة کربلاء، ج 2، ص 259.

5- ناشناس.

6- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج 1، ص 83.

مثل این که این روش دشمن بود که هر کجا کم می آوردند، دسته جمعی حمله می کردند.

در کربلا هم چند جا دسته جمعی حمله کردند. من فقط یک جایش را می گویم؛ وقتی مولای ما سیدالشهداء علیه السلام از روی زین بر زمین افتاد با این که آن حضرت توان نداشت قدرت جنگیدن نداشت، بدنش پر از زخم بود تشنه بود، جگرش می سوخت، اما دشمن از هیبت حیدری امام حسین علیه السلام می ترسید در این لحظه شمر ملعون خطاب به لشکر فریاد زد:

« چرا نگاه می کنید؟! » وَ حَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ از هر طرف به امام علیه السلام حمله کردند. ملعونی ضربه ای به کتف حضرت زد دیگری ضربه ای به گردن حضرت زد. این جا بود که امام علیه السلام دوباره با صورت روی زمین افتاد حضرت دیگر توان نداشت؛ گاهی به زحمت می نشست و گاهی می افتاد. در این حال سنان بن انس ملعون نیزه ای به گلوئی حضرت زد سپس همان نیزه را بیرون کشید و به سینه حضرت فرو برد. (1)

چقدر ردّ پاست روی تنت *** چقدر وحشیانه می زدنت

قاری من چرا نمی خوانی *** نکند نیزه خورده بر دهنت

با سُم اسب شد تنت تشییع *** خاک کرب و بلا شده کفنت (2)

ص: 45

1- سید بن طاووس علی بن موسی اللهوف علی قتلی طفوف، ص 125

2- مجید خانی

کتیبه 5: تکریم پدر

اشاره

ص: 47

دریا فقط تو هستی و دریا تر از تو نیست *** انسیه خدایی و حورا تر از تو نیست

تو می درخشی و همه جا نور می شود *** زهرا فقط تو هستی و زهرا تر از تو نیست

وقتی که خاک پای تو عرش است مادرم! *** در اوج آسمانی و بالا تر از تو نیست

پیغمبر خدا به تو می گفت: مادرم! *** با این حساب، «اُمّ اییها» تر از تو نیست

تو «بَضْعَةُ النَّبِيِّ» خدایی و هیچ کس *** آئینه دار حضرت طاهاتر از تو نیست

شان تو از روایت «لولاک» واضح است *** این که بزرگ تر ز تو، بالاتر از تو نیست

تو یاورِی و تکیه به عشق تو زد علی *** با بودن تو، حامی مولاتر از تو نیست

نام تو هم و غم ز دل مصطفی گرفت *** دست خدا علی ست که دست تو را گرفت (1)

با این همه عزّت و جلال و مقامی که صدیقه کبری علیها السلام در بارگاه الهی و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، امّا در سیره و روش زندگی اش، مظهر ادب و متانت و صفا و صمیمیت است. لذا هر موقع پدر بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شد، تمام قد مقابل پدر می ایستاد، عبا و نعلین های ایشان را می گرفت و برای آن حضرت آب می آورد تا وضو بگیرد. (2)

ص: 48

1- مهدی نظری.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 93.

اگر زخمی یا جراحی در بدن پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود می آمد زخم های حضرت را مرهم می گذاشت با مراقبت و مهربانی، دردها و رنج های پدر را کاهش می داد (1) طوری به پدر محبت و خدمت می کرد که یک مادر به فرزندش محبت می کند؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله او را «امّ ابیها» (مادر پدر) خطاب می کرد. (2)

تو آن دعای رسولی که مستجاب شدی *** برای خانه خورشید آفتاب شدی

یگانه دختر احمد شدن، مراد نبود *** برای امّ ابیهایی انتخاب شدی (3)

هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را صدا می کرد با ندای «لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ» جواب پدر را می داد. (4)

اگر چه خودش و فرزندانش گرسنه بودند ولی در غذا خوردن از پیامبر صلی الله علیه و آله سبقت نمی گرفت و می گفت:

(وَاللّٰهُ لَاؤُثِرَنَّ بِهَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَغَیْرِی) (5)

«به خدا سوگند، من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خوردن این غذا بر خودم و دیگران مقدّم می دارم» می دارم.

هر وقت می خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را صدا کند حضرت را با لفظ «پدر جان» خطاب می کرد تا این که آیه نازل شد: (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا) (6)، امام صادق علیه السلام در روایتی از قول حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

«بعد از نزول این آیه، من پدرم را سه مرتبه با لفظ «رسول الله» مورد خطاب قرار دادم، آن حضرت از من اعراض و دوری کرد دفعه بعد خطاب به من فرمود:

فاطمه جان! این آیه درباره تو و اهل خانه ات و نسلی که از تو باقی می ماند، نازل

ص: 49

1- رحمانی همدانی، احمد، فاطمه زهراء علیها السلام علی سرور دل پیامبر صلی الله علیه و آله، ص 280.

2- سید جعفر مرتضی العاملی، رنج های حضرت زهرا علیها السلام، مترجم: محمد سپهری، ص 62.

3- علی اکبر لطیفیان

4- پورسید آقایی، سید مسعود، چشمه در بستر، ص 252.

5- طوسی، ابن حمزه الثاقب فی المناقب، ص 296.

6- «خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید.» (نور/ 63)

نشده است، زیرا توازن من و من از تو هستم بلکه این آیه درباره ستمکاران و متکبران قریش نازل شده و لذا تو هم چنان مرا با لفظ «پدر» صدا بزنی زیرا قلب من با پدر گفتن تو خشنود می گردد و زنده می شود و خداوند نیز آن را بیشتر دوست دارد» (1)

دل رسول خدا را اسیر درد مکن *** مگیر از سخن خویش لفظ «بابا» را

بگو «پدر» که نبی را حیات می بخشی *** ز درد و غصه دلش را نجات می بخشی (2)

عرض کنم: یا فاطمه! هر موقع پیامبر صلی الله علیه و آله را با لفظ «پدر» صدا می زدی، قلب آن حضرت را خشنود می کردی اما یک جا که پیامبر صلی الله علیه و آله را «پدر» صدا زدی، قلب آن حضرت آتش گرفت. آن، زمانی است که دشمنان به خانه ات هجوم آوردند؛ وقتی آن ملعون لگد به در زد و شما بین در و دیوار صدا زدی:

(يَا أَبَتَا! يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَأَبْنَتِكَ) (3)

«ای پدر جان! ای رسول خدا! ببین با حبیب و دختر تو چه می کنند!»

صدای ناله می آمد ولی نفهمیدم *** که مادر است در آتش و یا پسر می سوخت

چگونه خم نشود، می شود مگر وقتی *** ز میخ داغ چنان شد که تا کمر می سوخت (4)

گزین 1

یا فاطمه بی بی جان! بین در و دیوار «بابا» را صدا زدی. (معمولاً بابا، پناه دخترش است. دختر، جاهای خیلی سخت از بابا کمک می خواهد.) اما بی بی جان، بابا به ظاهر نبود تا کمک کند بابا نبود ببیند با دخترش چه می کنند ای کاش در کربلا هم بابا نبود و نمی دید، وقتی علی اکبر علیه السلام صدا زد: (يَا أَبَتَاهُ! عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ)؛ (5) بابا خدا حافظ!

ص: 50

1- ابن شهر آشوب مازندرانی محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 3، ص 320.

2- علی اکبر لطیفیان

3- سید بن طاووس، علی بن موسی، طرف من الأنباء و المناقب، ص 394 و 395.

4- محسن ناصحی

5- قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج 1، ص 674.

امام حسین علیه السلام تا صدای پسرش را شنید خودش را با سرعت، کنار بدن علی اکبر علیه السلام رساند نقل می کنند: هنوز چند قدم به بدن علی اکبر علیه السلام مانده بود، امام حسین علیه السلام خودش را از مرکب به زمین انداخت، زانو به زانو خودش را به جوانش رسانید نگاه به آن بدن قطعه قطعه کرد دید لشکر عمر بن سعد جای سالمی در بدن علی اکبرش نگذاشته اند.

(فَصَاحَ الْإِمَامُ سَبْعَ مَرَّاتٍ: «أَهْ وَ أَلَدَاهُ! أَهْ وَاعْلِيّاً وَائِمْرَةً فُؤَادَاهُ، وَلَدَيْ قَتْلُوكَ» (1))

امام هفت مرتبه فریاد کشید «وای پسر! وای علی! وای میوه قلبم! پسر تو را کشتند.

در روایتی آمده: امام حسین علیه السلام کنار بدن علی اکبر علیه السلام، بگری علیّه شَدِيداً (2) بلند بلند گریه می کرد.

محدث قمی در نفس المهموم آورده است تا آن زمان، کسی صدای گریه امام حسین علیه السلام را نشنیده بود. (3)

سیدالشهداء علیه السلام نشست و سر جوان شهیدش را روی زانو گذاشت، خاک و خون از چشمان و صورت علی اکبر علیه السلام پاک می کرد (4) با همان حال نفرین کرد:

(قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ يَا بُنَيَّ) (5)

«پسر! خدا بکشد جماعتی که تو را کشتند.»

با سر نیزه تن را چه به هم ریخته اند *** ذره ذره بدنت را چه به هم ریخته اند

وسط معركة ای رفتی و گیر افتادی *** سر فرصت بدنت را چه به هم ریخته اند (6)

ص: 51

1- اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت، ص 464

2- لبیب بیضون، موسوعة کربلاء، ج 2، ص 118.

3- قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص 282.

4- مازندرانی، ملا مهدی، معالی السبطین، ص 588

5- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 106.

6- علی اکبر لطیفیان

(فَجَعَلَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَلَى ثَنَاءِ الشَّرِيفَةِ؛) (1) حضرت با دست مبارک، خون از لب های فرزند عزیزش پاک می کرد.

سپس شروع کرد لب های علی را بوسیدن و با میوه دلش صحبت کردن:

(فَإِذَا نَطَقْتُ فَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْطِقِي، وَإِذَا سَكَتُ فَأَنْتَ فِي مِصْرَ مَارِي وَلَدِي وَلَدِي وَلَدِي، فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ، (2) وَقَالَ: أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَغَمِّهَا، وَصِرْتَ إِلَى رَوْحٍ وَرَاحَةٍ، وَبَقِيَ أَبُوكَ فَرِيداً وَحِيداً، وَمَا أَسْرَعَ لِحُوقِ بَكِ) (3)

« هر گاه سخن بگویم، ابتدا تو ورد زبان منی، و چون سکوت کنم تو نقش دل منی. پسر، پسر، پسر! پس صورت بر صورت او گذاشت و فرمود:

تو از هم و غم دنیا راحت شدی و به سوی رحمت خدا و بهشت رفتی، ولی پدرت یگه و تنها ماند و چه زود است ملحق شدن من به تو».

راوی (4) می گوید: در این حال دیدم بانویی از خیمه بیرون آمد و فریاد می زند:

(يَا أُخَيَّةُ وَابْنُ أُخَيَّاهُ) (5)

« وای برادرم، ای وای برادرزاده ام! »

با این وضع به بالین علی اکبر علیه السلام آمد و خود را روی پیکر (به خون غلتیده) او افکند.

عمه ات آمده است من چه کنم؟ *** حرف معجز زده است من چه کنم؟

سعی دارد مرا بلند کند *** نیمه جان را ز جا بلند کند

ای حدیث کسا میان کسا! *** فاطمیه میان عاشورا!

ص: 52

1- اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت، ص 465

2- قمی، شیخ عباس، منتهی الامال (معرب)، ج 1، ص 674

3- اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت، ص 465

4- شایان توجه: بارها در کتاب حاضر (کتابهای فاطمی) بیان شده است: «راوی می گوید...» مراد از راوی و راویان، افرادی از اصحاب و بستگان امام حسین علیهم السلام و یا دشمنان هستند که واقعه عاشورا را مشاهده کردند و یا از زبان کسانی که در کربلا و جریان شهادت و اسارت اهل بیت علیهم السلام حضور داشتند، روایت و نقل کرده اند.

5- مفید محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 107؛ سماوی، محمد بن طاهر، إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، ص 228.

بردنت کی توان یک پدر است *** کار من نیست، کار صد نفر است (1)

گریز 2

هر وقت کار برای اهل بیت علیهم السلام سخت می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله را صدا می زدند و حضرت را مورد خطاب قرار می دادند.

حضرت زهرا علیها السلام در آن روز سخت، بین در و دیوار، وقتی پهلوی او را شکستند سیلی به صورتش زدند و محسنش را کشتند، صدا زد: «بابا جان! بین با دخترت چه می کنند؟» (2) دخترش زینب کبری علیها السلام هم وقتی کنار بدن بی سر برادرش حسین علیه السلام رسید، یک نگاه کرد دید جای سالمی به بدن برادر نگذاشته اند پیکر مطهر ابا عبدالله علیه السلام را زیر سم اسبان کوبیده اند سر از بدنش جدا کرده اند انگشتش را با انگشت بریده و به غارت برده اند. لذا در سخت ترین لحظات و سخت ترین مصیبت ها، لطمه به صورت می زد و با دلی سوخته و چشمی اشک بار روضه می خواند (اولین روضه خوان کربلا که خودش صحنه را می دید و می سوخت و روضه می خواند زینب کبری علیها السلام بود) و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت:

(يَا مُحَمَّدَاهُ صَلِّ عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا) (3)

«ای محمد که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است و این دختران تو هستند که اسیرند».

آن بانوی داغدار همین طور اشک می ریخت و می گفت:

(هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ... بِأَيِّ الْمَهْمُومِ حَتَّى

ص: 53

1- سید پوریا هاشمی.

2- سید بن طاووس، علی بن موسی، طرف من الأنباء و المناقب، ص 394 و 395.

3- سید بن طاووس علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 133.

فَضِي، بِأَبِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى بِأَبِي مَنْ شَيْبُهُ تَقَطَّرَ بِالِدِّمَاءِ) (1)

«این حسین است که سرش از قفا بریده شده عمامه و ردایش به غارت رفته است. پدرم به فدای آن شخصی که با غم های بسیار جان سپرد. پدرم به فدای آن تشنه ای که با لب عطشان به شهادت رسید پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می ریزد»

راوی می گوید: به خدا دوست و دشمن از این سخنان زینب کبری علیها السلام گریه می کردند (2) و حتی مرکب ها اشکشان جاری شده بود و اشک آن ها روی سُم هایشان می چکید. (3)

یک جای سالم در بدن دیگر نداری *** جایی برای بوسه بر پیکر نداری

«هل مِنْ مُعِينٍ» هایی که می گفتی مرا کشت *** ای سرسپاه لشکر، یاور نداری؟

از لابه لای نیزه ها خود را رساندم *** دیدم که افتادی حسین و سر نداری؟

ای کشته افتاده بی جان بین گودال *** من بی تو می می رم، حسین باور نداری؟ (4)

ص: 54

1- همان.

2- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 133.

3- موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 45

4- علیرضا خاکساری

کتیبه 6: شوهر داری حضرت فاطمه علیها السلام

اشاره

ص: 55

از درک بشر، منزلت توست فراتر *** تفسیر کند قدر تو را سوره کوثر

با شوق بهشت آمده هر بار پیمبر *** تا بوسه به دست تو زند، بوسه دیگر

لبریز تبسم شده چشمان محمد *** با «یا اَبَتَا» گفتنت ای جان محمد!

با خنده تو، خانه شده باغ گل یاس *** یا عطر بهشت است چنین می شود احساس؟

از چشم تو افتاده درخشان تر از الماس *** دست تو پر از پینه شد از گردش دستاس

بر چادر تو وصله زد امروز قناعت *** تا روز قیامت شود اسباب شفاعت

هر گوشه ای از خانه تو قبله نما بود *** هر روز تو تفسیری از آیات خدا بود

دیدیم چراغی که به این خانه روا بود *** خورشید فروزنده شام فقرا بود

از دست تو رزقی که رسد رزق طهور است *** یک لقمه نان نیست فقط لمعه نور است

بارانی و بخشنده تر از ابر بهاری *** تا بر لب مولا گل لبخند بکاری

نُه سال نیامد به لبَت خواهشی، آری *** نَه، طاقت شرمندگی اش را تو نداری

یک خنده او را نفروشی به جهانی *** نَه، عشق ندارد به جز این خانه نشانی (1)

ص: 56

در «شوهرداری»، مظهر اطاعت و ادب و وفاداری بود؛ هیچ گاه درخواستی از امیرالمؤمنین علیه السلام نداشت. در روایت است:

«یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام وارد خانه شد و فرمود:

یا فاطمه! آیا غذایی هست برایم بیاوری؟ فاطمه علیها السلام گفت: قسم به خدایی که حقّ تو را بزرگ قرار داده است، سه روز است در خانه چیزی نداریم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فاطمه جان! چرا به من خبر ندادی تا غذایی برای شما تهیه نمایم؟ حضرت گفت: یا ابالحسن! من از خدای خود خجالت می کشم از تو چیزی بخواهم که برایت مقدور نباشد». (1)

در روایتی دیگر آمده که حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد:

«پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: از علی چیزی نخواه! و فرمود: اگر علی چیزی آورد، استفاده کنی و گرنه هرگز از او چیزی نخواهید». (2)

از فشار در و دیوار به من هیچ نگفت *** گله از سوز دل و سینه و مسمار نکرد

آخر این داغ مرا می کشد ای مرگ بیا *** که ز من خواهشی آن یار وفادار نکرد (3)

آن دو نفر (اولی و دومی) (4) هم وقتی برای ملاقات با آن حضرت آمدند، با این که بی بی دو عالم راضی به ملاقات با آن ها نبود، ولی وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فاطمه جان! این ها پیش من آمدند و از من خواستند واسطه شوم به ملاقات شما بیایند، (ببینید شوهرداری و تمکین در برابر خواسته علی علیه السلام را) این جا بود که حضرت فاطمه علیها السلام با نهایت خضوع و فرمانبرداری از علی علیه السلام عرضه داشت:

(يا علي فالَيْتُ بَيْتَكَ وَ النِّسَاءُ تَتَّبِعُ الرِّجَالَ لَا أُخَالِفُ عَلَيْكَ شَيْءٌ) (5)

ص: 57

1- اسکافی، ابو جعفر محمد بن عبدالله، المعیار و الموازنة في فضائل الإمام أمير المؤمنين علی بن أبی طالب صلوات الله علیه، ص 236.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 31

3- ژولیده نیشابوری

4- شایان توجه است برای پرهیز از تکرار نام دو نفر مورد بحث؛ یعنی «ابوبکر بن ابی قحافه» و «عمر بن خطّاب» گاهی از آن ها با عناوینی چون «اولی» و «دومی» یاد کرده ایم.

5- بحرانی اصفهانی، عبدالله علیه السلام عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 1077.

«خانه، خانه دوست و زنان هم از مردان اطاعت می کنند. اگر شما مایل هستید، من هیچ مخالفتی ندارم»

امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه داد و این دو نفر وارد حجره شدند و مقابل بی بی نشستند. آن حضرت صورتش را برگرداند آمدند این طرف مقابل حضرت نشستند، باز بی بی روی خود را برگرداند. حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا علی! بر صورت من پارچه ای بکش! و به روایتی دیگر حضرت زهرا علیها السلام به زنانی که کنار او بودند، فرمود: (حَوَّلْنَ وَجْهِي ؛) [\(1\)](#) صورت مرا برگردانید! زنان صورتش را برگرداندند.

آن دو نفر دوباره آمدند و مقابل حضرت نشستند ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! ما برای جلب رضایت تو آمده ایم از تو درخواست می کنیم که ما را ببخشی و از چیزی که از جانب ما درباره تو واقع شده درگذری فاطمه علیها السلام گفت: من هرگز با شما حتی يك کلمه سخن نمی گویم تا وقتی که با پدرم ملاقات کنم و از شما و کارهایی که درباره من کردید، به او شکایت کنم. گفتند: ما آمده ایم و از تو معذرت می خواهیم و در طلب خوشنودی ات هستیم، ما را ببخش و از ما درگذر و ما را به سبب کارهایی که کرده ایم، مؤاخذه مکن!

فاطمه علیها السلام به سوی علی علیه السلام متوجه شد و گفت: «من هرگز با آنان سخن نخواهم گفت مگر این که از آن ها راجع به سخنی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند، بپرسم. اگر تصدیق کردند، آن وقت نظر خودم را اظهار خواهم کرد گفتند: اشکالی ندارد و ما جز حق نخواهیم گفت و جز به راستی، شهادت و گواهی نخواهیم داد.

فاطمه علیها السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا به یاد دارید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهَا مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي فَكَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي؛) [\(2\)](#)

ص: 58

1- شیخ صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ج 1، ص 187

2- همان. البته روایاتی مشابه این حدیث هم نقل شده است. ر. ک علامه سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح السنّة، ج 3، ص 184 - 188.

فاطمه پاره تن من است و من از او هستم. هر کس او را اذیت کند، مرا آزرده است و هر کس مرا اذیت کند، خدا را آزرده است و هر کس او را پس از مرگ من بیازارد، مانند آن است که مرا در حال حیاتم اذیت کرده است و هر کس او را در حال حیات من بیازارد مانند آن است که مرا پس از مرگم اذیت کرده است»؟

قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ؛ گفتند خدایا! گواهی می دهیم آری آن را شنیده ایم. در این هنگام حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

«سپاس خدا را. خدایا! من تو را شاهد می گیرم و ای کسانی که در این جا حضور دارید، شما هم شاهد باشید که این دو نفر، مرا در زندگی [و در حال مرگ] اذیت کردند». سپس خطاب به آنان فرمود: «به خدا سوگند که هیچ سخنی با شما نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما به سبب کارهایی که کرده اید نزدش شکایت کنم» (1)

گر عیادت می کند دشمن ز من، از مهر نیست *** قاتل است، جان دادن من را تماشا می کند (2)

گریز 1

عرض کنم: یا فاطمه! راضی نشدی کسانی را که به شما ظلم کردند، به صورت سیلی زدند، پهلویت را شکستند حق شما را غصب کردند حتی بینی راضی نشدی با آنان سخن بگویی صورت خود را از آنان برگرداندی و فرمودی: «این ها مرا اذیت کردند». حتی به امی المؤمنین علیه السلام وصیت کردی: (وَلَا تَدْفِنِي إِلَّا لِيَالًا وَلَا تُعَلِّمِ أَحَدًا قَبْرِي؛) (3) مرا شبانه دفن کن و کسی را از قبر من با خبر نسا!». اما یا فاطمه! چه به سر دخترت زینب علیها السلام آمد؟! چهل منزل از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام همان کسی که روی سینه حسینش نشسته بود، تازیانه به دست گرفته بود و مقابل زینب علیها السلام ایستاده بود و ناسزا می گفت و زخم زبان می زد. دخترت چهل منزل هر موقع سرش را بالا می آورد نگاهش به شمر و خولی و سنان و حرمله می افتاد.

ص: 59

1- همان.

2- ناشناس.

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 209.

تو دعا کن به کنار بدنت جان بدهم *** فکر همراهی با شمر دهد آزارم

خیز و نگذار که ما را به اسیری ببرند *** من که از راهی بازار شدن بیزارم

اسب ها! پای خود از سینه او بردارید *** من هم از این تن بی سر شده سهمی دارم (1)

گریز 2

یا فاطمه! وقتی آن دو نفر مقابلت نشستند آن قدر از آن ها نفرت داشتی که به زن هایی که کنارت بودند فرمودی «حَوْلَن وَجْهِي!» صورت مرا برگردانید! صورت شما را برگردانند تا آنان را نبینی اما بمیرم برای حسین غریبت وقتی در گودال قتلگاه افتاده بود، نه تنها قدرت دفاع از خودش را نداشت بلکه کسی نبود او را کمک کند حتی توان نداشت صورت خود را از قاتل خود برگرداند. لذا وقتی شمر ملعون روی سینه مبارک حضرت نشست، محاسن حضرت را در دست گرفت، عبارت زیارت ناحیه دارد: «مَوْلُغُ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضُ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحُ لَكَ بِمَهْتَدِهِ (2) شمشیرش را به گلوی حضرت می کشید و سر مقدس حضرت را از بدن جدا کرد»

کام تشنه، تیر و دشنه، نیزه در دست سنان *** وای و سینه، شمر و کینه، چکمه ها و استخوان

شمر و خنجر، تیغ و خنجر، ناله ها و سوز و آه *** وای مادر، حال خواهر، در کنار قتلگاه

جسم بی جان، گشته عریان، بر زمین کربلا *** نعل تازه، کو جنازه، گرد و خاکی بر هوا

زینب آن دم، غرق ماتم، قامتش در هم خمید *** سر برید و، رگ تپید و، گیسوانش شد سپید (3)

ص: 60

1- سعید خرازی

2- مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ص 505.

3- سید حسین سیستانی

کتیبه 7: فاطمه علیها السلام و تربیت فرزندان

اشاره

ص: 61

تو کیستی؟ تو تمام پیامبری، زهرا! *** تو حَبَّتِ حُجُّجُ الله اکبری، زهرا!

بهشت احمدی و رکن حیدری، زهرا! *** ز چار بانوی باغ جنان، سری زهرا

تو کیستی که علی گشت محو و حیرانت؟ *** تو کیستی که نبی گفت: جان به قربانت؟!

قلمرو حرم تو، تمام ملک خداست *** کجای وسعت عالم، تهی ز نور شماست؟

خدا به چشم نبی در مه رخت پیدا است *** گلی ز دامن پاک تو، سید الشهداست

محبت تو دل از انبیا شکار کند *** به شیعه تو، خداوند افتخار کند

سلام بر تو که امّ الکتاب معتبری *** سلام بر تو که فوق ثنای هر بشری

سلام بر تو که روح مطهر پدری *** سلام بر تو که سر تا قدم پیامبری

تو مادر حسینی، نه مادر همه ای *** چه بهتر است بگویم: فقط تو فاطمه ای (1)

ص: 62

مادر شدی تا نام «مادر» جان بگیرد *** در چشم های عاشقش باران بگیرد

مادر شدی تا در پناه نام پاکت *** بی حرمتی بر نام «زن» پایان بگیرد

تسبیح، بار از دوش های خسته برداشت *** تا کار از کردار تو فرمان بگیرد

مادر شدی تا «شیعه» بی مادر نماند *** تا عشق از دست تو، قرص نان بگیرد

باشد شفیع ما شوی در روز محشر *** باشد خدا بر عاشقان آسان بگیرد

مادر! دعای تو اثر دارد، دعا کن! تا انتظار سبز ما، پایان بگیرد

زهرایی و زهرایی نام تو زیباست *** خورشید عالمتاب در تاریک دنیا است (1)

نه تنها فرزندان آن حضرت، بلکه بشریت، تحت تأثیر ایثار و فداکاری و ولایت پذیری حضرت زهرا علیها السلام است. در این عمر کوتاه خود آن چنان فرزندانش را تربیت کرد که در عبادت، شجاعت، سخاوت، اطاعت، صبر و ظلم ستیزی، الگوی انسان های آزاده عالم شدند.

(1) روزهایی که شب آن، شب قدر بود فرزندانش را به خواب و استراحت ترغیب می کرد تا شب قدر آماده مناجات و راز و نیاز با خدای متعال باشند. در روایت است:

(و كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَا تَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِهَا يَنَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ تُدَاوِيهِمْ بِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَ تَتَأَهَّبُ لَهَا مِنَ النَّهَارِ وَ تَقُولُ مَحْرُومٌ مِنْ حُرْمِ خَيْرِهَا) (2)

«حضرت فاطمه علیها السلام نمی گذاشت هیچ يك از اهل خانه خود در آن شب بخوابند و برای این که خوابشان نبرد غذای کمتری به آنان می داد و از روز، خود را برای «شب زنده داری» آماده می کرد و می فرمود محروم است کسی که از خیر این شب بی بهره بماند.»

(2) برای دیگران دعا می کرد قبل از این که برای اهل خانه اش دعا نماید. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

ص: 63

1- مستشار نظامی

2- بحرانی اصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 913.

«شب جمعه ای شاهد نماز خواندن مادرم فاطمه زهرا علیها السلام بودم. تا سحر به عبادت و دعا ایستاد و همواره برای دیگران به ویژه همسایگان دعا می کرد».

فردای آن شب امام حسن علیه السلام از حضرت پرسید: «مادر جان! دیشب دیدم نماز می خواندی و دائم برای دیگران دعا می کردی چرا برای خودمان دعا نکردی؟» حضرت فرمود:

(يَا بَنِي الْجَارِ ثُمَّ الدَّارِ) (1)

«پسرم اول همسایه بعد خانواده و اهل خانه».

(3) فرزندانش را با احترام صدا می کرد در حدیث شریف «کساء» آمده است: هنگامی که می خواهد فرزندانش را صدا بزند، می فرماید:

(يَا قُوَّةَ عَيْنِي وَثَمَرَةَ فُؤَادِي!) (2)

«ای نور چشمم و میوه قلبم!»

(4) کمک به مستمندان و فقرا را به فرزندانش می آموخت؛ پیراهن عروسی (3) و گردن بندش را به سائل می دهد. (4) هنگام افطار غذایشان را به مسکین و فقیر و اسیر انفاق می کنند. (5)

(5) دفاع از ولایت و امام خویش را به فرزندانش یاد می دهد و تا پای جان در یاری امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایستادگی کرد تا این که بازویش کبود گردید، پهلویش شکست و محسنش سقط شد. (6)

رفت دنبال علی تا که علی را نبرند *** دست بر جامه مولا که علی را نبرند

ص: 64

1- مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، ص 337.

2- شهید ثانی زین الدین بن علی، مُسَكِّنُ الْفُؤَادِ عِنْدَ فَقْدِ الْأَحْبَةِ وَالْأَوْلَادِ، ص 154 .

3- بحرانی اصفهانی، عبد الله عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 230.

4- مرعشی تستری، قاضی نور الله إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج 19، ص 116.

5- انسان (دهر) / 8

6- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 83.

رفت در معرکه خون و مصاف شمشیر *** وای من بازوی زهرا و غلاف شمشیر (1)

اما هرگز دست از حمایت امیرالمؤمنین علیه السلام برنداشت. در حالی که پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله را روی سر گذاشته بود و دست بچه هایش را گرفته بود از خانه بیرون آمد، گریه می کرد و فریاد می زد و می گفت: «چه زود به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حمله بردید!» (2)

در حالی که زنان هاشمی دور او را گرفته بودند (3) به نزدیکی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به جماعت داخل مسجد فرمود: «خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي! (4) پسر عمویم را رها کنید! به خدا قسم اگر دست از او برندارید، موهای خود را پریشان می کنم و گریبانم را چاک می زنم و به پروردگار خود شکایت می کنم!»

سلمان می گوید: علی علیه السلام به من فرمود: «فاطمه را دریاب! اگر موهایش را پریشان کند و گریبانش را چاک بزند، مدینه با اهلش به زمین فرو خواهد رفت!» سلمان می گوید: خودم را به فاطمه علیها السلام رساندم و گفتم: ای دختر پیامبر نفرین نکنید. حضرت فرمود: «ای سلمان (مگر نمی بینی) می خواهند علی را بکشند! می خواهند فرزندانم را یتیم کنند! من نمی توانم صبر کنم بگذار نزد قبر پدرم بروم و ناله کنم» سلمان گفت: یا فاطمه! من را علی فرستاده است که بگویم نفرین نکنید و به خانه برگردید! همین که گفت علی علیه السلام گفته است «نفرین نکنید»، فاطمه علیها السلام فرمود: «حالا که علی علیه السلام می گوید، اطاعت می کنم بر می گردم و صبر می کنم» (5)

در روایتی آمده است امیرالمؤمنین علیه السلام از جا حرکت کرد بیرون مسجد آمد. هنگامی که چشم حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام افتاد خود را بر شانه های آن حضرت انداخت و گفت: (رُوحِي لِرُوحِكَ الْفِدَاءُ، وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَفَاءُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ...) (6) روحم فدای روح تو و جانم

ص: 65

1- جواد محمد زمانی

2- بحرانی اصفهانی، عبدالله عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 565

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 28 ص 206

4- طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج 1، ص 86.

5- میر جهانی طباطبایی سید حسن جنة العاصمه، ص 451

6- رحمانی همدانی، احمد فاطمة الزهراء علیها السلام علیها السلام بهجة قلب المصطفى صلی الله علیه و آله، ص 771

سپر بلای وجودت یا ابالحسن! اگر در سلامت و راحت باشی، با تو هستم و اگر در زحمت و سختی باشی با تو هستم»

این جا بود که هر دو گریه کردند.

گر چه از سر تا به پا دردم علی! *** باز هم دور تو می گردم علی!

من به باغ تو گل نیلوفرم *** مهر تو با قیمت جان می خرم

عاقبت افتاده ام من از نفس *** هر نفس ذکر لبم این است و بس

یا علی عطر نماز من تویی *** قبله راز و نیاز من تویی (1)

گریز 1

یا فاطمه! دیدی امیرالمؤمنین علیه السلام را می برند و قصد کشتن او را دارند. برای نجات جان آن حضرت با همه صدماتی که بر پیکر شما وارد شده بود، به کوچه آمدی و از مولا دفاع کردی و قصد کردی بروی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرین کنی هنوز نفرین نکرده بودی که ستون های مسجد به لرزه درآمد امیرالمؤمنین علیه السلام سلمان را فرستاد و فرمود: «فاطمه جان نفرین نکن و به خانه برگرد!» شما هم گفتی «چشم، صبر می کنم و به خانه بر می گردم». در هر صورتی که بود جان علی علیه السلام را نجات دادی اما دختری زینب کبری علیها السلام هر کاری کرد نتوانست حسینش را از دست شمر نجات دهد. وقتی دید حسینش روی زمین افتاده و دشمن از هر طرف به او حمله می کند طاقت نیاورد از خیمه بیرون دوید رو کرد به عمر بن سعد و خطاب به او فرمود:

(أَقْتُلْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ!) (2)

«آیا ابا عبدالله را می کشند و تو تماشا می کنی؟!»

نوشته اند: اشک های ابن سعد ملعون به صورت و محاسن نحسش می ریخت، ولی صورت خود را از زینب علیها السلام برگرداند. حضرت رو کرد به لشکر و فرمود:

ص: 66

1- سید محسن حسینی

2- ابن اثیر جزری، عزالدین الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 78؛ کرکی حائری سید محمد تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج 2، ص 322

(وَيَحْكُمُ أَمَّا فِيكُمْ مُسْلِمٍ!) (1)

«وای بر شما! آیا مسلمانی بین شما نیست؟ (دارند حسینم را می کشند)!»

کسی جواب زینب کبری علیها السلام را نداد. این جا بود که مقابل زینب کبری علیها السلام، شمر ملعون خطاب به لشکر فریاد زد: از همه طرف به حسین حمله کنید. «فَحُمِلَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» (2) از هر طرف به آن حضرت حمله کردند!

هر کسی خسته می شد از زدنش *** می ربود آن چه می شد از بدنش

این یکی برد جوشنش ز تنش *** آن یکی برد کهنه پیرهش

سنگ ها را که بر جنازه زدند *** تازه بر اسب نعل تازه زدند

پیش تر از بریدن سر او *** پیش تر از شرار پیکر او

می زد آتش به جان خواهر او *** ناله جان خراش مادر او (3)

گریز 2

عرض کنم: یا فاطمه زهرا! طاقت نداشتی بیینی دستان علی علیه السلام را بستند، دور او را گرفته اند و قصد قتل او را دارند. فرمودی: «به خدا قسم اگر دست از او برندارید، موهای خود را پریشان می کنم و گریبانم را چاک می زنم و به پروردگار خود شکایت می کنم» اما یا فاطمه! در کربلا، زن و بچه امام حسین علیه السلام داخل خیمه بودند، وقتی صدای ذوالجناح را شنیدند از خیمه بیرون دویدند. اصلاً دیگر بابایی ندیدند. نگاه کردند و دیدند که ذوالجناح با زین و واژگون و یال غرق به خون به خیمه ها برگشته است. در بخشی از «زیارت ناحیه مقدسه» این طور آمده است:

(فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا وَأَبْصَرْنَ سَرَجَكَ مَلُوبِيًّا... وَلِلْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ... بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ... وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ وَشِمْرُ جَالِسٍ عَلَى صَدْرِكَ مُوَلِّغٌ سَيْفُهُ فِي نَحْرِكَ) (4)

ص: 67

1- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 112.

2- همان.

3- حسن لطفی

4- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 98، ص 240 و 241.

[ای امام حسین!] هنگامی که زنان حرم مرکب را دل شکسته و زین آن را واژگون دیدند، از خیمه بیرون آمدند. به صورت می زدند صدا به شیون و زاری بلند کردند... و به سوی قتلگاه دویدند (نگاه کردند و دیدند) شمر روی سینه ات نشسته بود شمشیرش را بر گلویت می کشید!

دیدم به روی نیزه ها، بال و پرت را *** دیدم به صحرا ارباً اربا، پیکرت را

دیدم به سرعت آمدند و دوره کردند *** دیدم گرفتند اشقیا دور و برت را

دیدم نشسته شمر روی سینه تو *** دیدم تمام لحظه های آخرت را

بالا سرت بودم، گریبان می دریدم *** وقتی که از پیکر جدا می کرد سرت را

آقای من هر کار می کردم، نمی شد *** بیرون کشم از بین مقتل مادرت را

سر را برید و برد و من ماندم همان جا *** زانو زدم بوسه بگیرم حنجره را (1)

ص: 68

کتیبه 8: خادمان «بيت الزهراء عليها السلام»

اشاره

ص: 69

نامت مرا مسافر لاهوت کرده است *** لاهوت را شکوه تو مبّهوت کرده است

از عرش آمدی و زمین آبرو گرفت *** باید برای بردن نامت وضو گرفت

نور قریش! تا که تویی صاحب دلم *** غرق خداست شعب ابی طالب دلم

عمرت نفس نفس همه تلمیح زندگی است *** حرفت چراغ راه و مفاتیح زندگی است

از این شکوه ساده نباید عبور کرد *** باید مدام زندگی ات را مرور کرد

چون زندگیت ساده تر از مختصر شده است *** پیش تجملات جهازت سپر شده است

آینه ای و سنگ صبور پیمبری *** در هر نفس برای پدر مثل مادری

اشک شما عذاب بهشت است خنده کن *** لبخندت آفتاب بهشت است خنده کن

دنیای ما نبوده برازنده شما *** هجده نفس زمین شده شرمنده شما (1)

فاطمه علیها السلام از جنس نور است. زهرای اطهر علیها السلام متعلق به این دنیا نیست. صدیقه کبری حوریّه ای در قامت انسان است همانگونه که در حدیث نورانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است: (إِنَّ فَاطِمَةَ خُلِقَتْ حُورِيَّةً فِي صُورَةِ إِنْسِيَّةٍ؛) (2) فاطمه، حوریّه ای است که همانند صورت انسان خلق شده است.

صفات الهی دارد. سیره و زندگی حضرت مطابق با سیره و روش رسول گرامی اسلام و علی مرتضی علیه السلام است. آن قدر با کرامت و مهربان است که وقتی «فَضَّه خادمه» برای خدمت و کنیزی وارد خانه او می شود حضرت به او سلام می کند و می فرماید: «به خانه خودت خوش آمدی!» سپس دست او را می گیرد و جای خودش می نشاند و به او می فرماید: «عزیزم! در خانه خودت راحت باش و مرا خواهر خود بدان! چند روزی استراحت کن! آن گاه یک روز من کارهای خانه را انجام می دهم و تو استراحت کن و روزی دیگر تو کارها را انجام بده و من عبادت می کنم.» (3)

آن قدر حضرت زهرا علیها السلام به فَضَّه خادمه محبت کرد که او تحت تأثیر این محبت ها، عاشق و خدمت گزار واقعی این خاندان شد تا آن جا که اگر فاطمه علیها السلام برای شفای فرزندانش نذرِ روزه می کند فَضَّه هم نذرِ روزه می کند اگر حضرت سه روز غذای افطارش را به مسکین و یتیم و اسیر می دهد و با آب افطار می کند فَضَّه هم از آن حضرت تبعیت

ص: 71

1- حمید رضا برقی.

2- ابن المغازلی، علی بن محمد الجلابی مناقب اهل بیت علیهم السلام، ص 646.

3- پورسید آقایی، مسعود چشمه در بستر، ص 309.

می کند غذای افطارش را می دهد و با آب افطار می کند (1)

فضّه در همه حالات چه سختی و چه راحتی چه محنت و چه نعمت سهیم و شریک این خاندان می شود، حتی در آن روز هجوم اشرار به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام؛ روزی که (وَضَعَتْ رُبَّ عُمَرَ لَهَا بِالسُّوْطِ عَلَى عَصَهِ دَهَا حَتَّى صَارَ كَالْدُمْلُجِ الْأَسْوَدِ وَرَكَلَ الْبَابِ بِرَجْلِهِ حَتَّى أَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلَةٌ بِالْمُحَسَنِ لِسِيَّةِ أَشَّةٍ هُرٍّ وَاسَّةٍ قَاطِئَهَا؛) (2) عمر با تازیانه به بازوی فاطمه علیها السلام زد، به طوری که بازوی حضرت ورم کرد و آن چنان لگد به در زد که در به پهلوی فاطمه علیها السلام اصابت کرد و مادر روی زمین افتاد و محسن شش ماهه اش سقط شد».

آن چنان ضرب لگد از نفس انداخت مرا *** که هم آغوش غم داغ پسر ساخت مرا

زن همسایه دیوار به دیوار امروز *** به عیادت بر من آمد و شناخت مرا (3)

آن بی بی مظلومه در این شرایط سخت، مونس خود فضّه را صدا زد و فرمود: (أَوْ يَا فَضَّةُ! إِلَيْكَ فَخُذِينِي فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَانِي مِنْ حَمَلٍ؛) (4) ای فضّه! بیا مرا دریاب. به خدا قسم فرزندی را که در شکم داشتم کشتند!

من ندیدم چگونه در افتاد *** مادر ما به دردسر افتاد

آن چنان با لگد به در کوبید *** پشت در، مادر از کمر افتاد

بر علی سینه را سپر کرد و *** میخ در آمد و سپر افتاد

وسط شعله صورتش می سوخت *** و دگر اوز بال و پر افتاد

روی چادر سیاه مادر من *** ردّ نعلین رهگذر افتاد

مادرم ناله ای زد و غش کرد *** و به جان حسین شرر افتاد (5)

ص: 72

1- حسکانی عبید الله بن عبدالله شواهد التنزیل، مترجم: روحانی احمد، ص 308 . 313

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 53، ص 19

3- محمد حسن فرح بخشیان (ژولیده نیشابوری).

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 30، ص 294

5- علیرضا خاکساری

مادرم! غصه بسیار خوردی *** سیلی از دست کفار خوردی

آن چنان زد لگد روی در که *** هم ز در هم ز دیوار خوردی (1)

گریز 1

مدینه با لگد به در زدند و پهلوی مادر را شکستند و محسن شش ماهه را کشتند و به شهادت رساندند. اما کربلا روی دست پدر با تیر به گلوی علی اصغر علیه السلام زدند و این طفل شیرخوار بی گناه را به شهادت رساندند.

(فَذُبِّحَ الْوَلَدُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ) (2)

«تیر از گوش تا گوش طفل را برید»

تیری رسید و صحبت من ناتمام ماند *** گفتم که «آب» تیر برایم جواب شد

تیری رسید و هستی من را به باد داد *** آهنگ من بریده بریده «رباب» شد (3)

این جا بود که امام حسین علیه السلام شروع کرد به گریه کردن و به خدا عرضه داشت: (اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِيُظْلَمُوا فَفَكَّرْنَا) (4) خدایا! بین ما و بین این مردم که ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند اما ما را کشتند داوری کن! (خدا در این لحظه به امام حسین علیه السلام دلداری داد) از آسمان صدایی شنید: (فَنُودِيَ مِنَ الْهَوَاءِ: دَعَا يَا حُسَيْنُ!) فرزندت را به ما واگذار! (فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ؛) ما برای او دایه ای در بهشت قرار دادیم. (5)

تورا با تیر آتش بار کشتند *** مرا بین در و دیوار کشتند

تورا بابا! تن صد چاک افتاد *** مرا مادر به روی خاک افتاد (6)

ص: 73

1- مهدی مقیمی

2- لبیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج2، ص 148.

3- سید محمد جوادی

4- ابن جوزی، سبط، تذكرة الخواص، ص 227

5- همان

6- ناشناس

عرض کنم یا فاطمه! وقتی بین در و دیوار روی زمین افتادی فَصَّه ای بود شما را کمک و به داد شما برسد اما کربلا وقتی حسین غریبت از روی زین روی زمین افتاد کسی را نداشت که به او کمک کند. همان طور که با صورت زمین خورد، زیر لب با خدا مناجات می کرد: (الهي رضا بَقَضَائِكَ وَتَسْلِيماً لِّأَمْرِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ؛) (1) خدایا! راضی به قضای تو و تسلیم فرمان تو هستم و معبودی جز تو نیست.» در همین حال متوجه شد سینه اش سنگین شد چشمش را باز کرد دید شمر با خنجر برهنه... شاید همین لحظه بود که زینب کبری رسید بالای بلندی و نگاه کرد، دید شمر روی سینه حسینش نشسته... .

شمر ظالم اندکی آهسته تر آرام تر *** ضربه ها را بر گلو هر دفعه محکم تر زن!

این گلو باشد حریم بوسه های جدّ من *** بی حیا شرمی نما بر بوسه گه خنجر مزین! (2)

آه از آن ساعتی که با تن چاک چاک *** نهادی ای تشنه لب صورت خود روی خاک

تنت به سوز و گداز، تو گرم راز و نیاز *** سوی خیام حرم دو چشم تو مانده باز

آمده از خیمه گه خواهر غمدیده ای *** دید که شمر از جفا نشسته بر سینه ای

گفت بده مهلتی تا برسم بر سرش *** برادرم تشنه است مبر سر از پیکرش (3)

ص: 74

1- امینی گلستانی، محمد، از مباحله تا عاشورا، ص 135؛ قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج 9، ص 481.

2- حمیدرضا عرب زاده

3- جودی خراسانی.

ای وای از آن حدیث به دفتر نیامده *** ای وای از آن شروع به آخر نیامده

ای وای از آن یقین به باور نیامده *** ای وای از آن مزار کبوتر نیامده

ای وای از آن که رفته و دیگر نیامده

ای دل، حدیث دختر طاها شنیده ای؟ *** «یَرْضَى» شنیده ای «لِرِضَاهَا» شنیده ای؟

هنگامه نماز، دعاها شنیده ای؟ *** حتی «تَوَرَّمت قدماها» شنیده ای؟

«أمن يُجیب»، این همه مضطر نیامده

یا للعجب! «فصلٌ لربِّک» ولادتش *** وا حیرتا! «لیذهب عنکم» شرافتش

«طوبی لهُم وَ حُسْن مآب» است مدحتش *** جبریل با تمام بزرگی و رتبتش

از عهده ستایش او بر نیامده

اما چه سود؟ حرمت قرآن شکسته شد *** یک باره قلب «سوره انسان» شکسته شد

در را زدند و حرمت مهمان شکسته شد *** نان ریخت، سفره سوخت، نمکدان شکسته شد

فصل غریبی تو، چرا سر نیامده؟

زهرها هنوز گریه بی گاه می کند *** مولا هنوز سر به دل چاه می کند

پاییز ادعای «أنا الله» می کند *** صبح بهار از آمدن اکراه می کند

آیا هنوز وقت مقرر نیامده؟ (1)

فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله شب و روز گریه می کرد به طوری که همسایه ها از صدای گریه حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام گلایه کردند. آن قدر گریه کرد که حضرت را یکی از «بگائین عالم» نامیدند. اما تنها جایی که حضرت یک لبخند زد و تبسمی کرد روزهای آخر عمرش بود؛ وقتی که اسماء بنت عمیس کنارش نشسته بود و حضرت به او فرمود:

«اسماء! من از این وسیله و شکلی که جنازه زنان را حمل می کنند ناراحتم، زیرا

در این صورت حجم بدن نمایان است. من نمی خواهم هنگام تشییع حجم بدنم نمایان باشد. إِنِّي نَجِلْتُ وَ ذَهَبَ لَحْمِي، من لاغر شده ام و گوشت بدنم آب شده است. آیا چیزی که بدنم را بپوشاند برایم درست نمی کنی؟» اسماء گفت: بی جان! من در حبشه که بودم، با وسیله ای جنازه ها را حمل می کردند که حجم بدن نمایان نبود. حضرت فرمود: «می شود شکل آن را برایم ترسیم کنی؟» اسماء تختی خواست و آن را برگرداند سپس مقداری چوب به پایه های آن بست و آن گاه پارچه ای روی آن انداخت حضرت با دیدن این وسیله تبسمی کرد (1)

بعد پیغمبر اگر چه با تبسم قهر بود *** لحظه ای با دیدن تابوت زهرا شاد شد (2)

این خانم (اسماء بنت عمیس علیها السلام) (3) اگر چه به عنوان خدمتکار در خانه حضرت زهرا علیها السلام حضور داشت اما آن قدر باتقوا و پرهیزکار و دلدادۀ اهل بیت علیهم السلام بود که «محرم راز» این خاندان شده بود شب عروسی حضرت زهرا علیها السلام به سفارش حضرت خدیجه علیها السلام در کنار حضرت زهرا علیها السلام حضور داشت و برای او مادری کرد (4)

روز آخر عمر حضرت زهرا علیها السلام نیز کنارش بود لذا حضرت به او فرمود: «مقداری آب برایم آماده کن!» اسماء می گوید: آب آماده کردم حضرت با آن آب بدنش را غسل داد. بعد فرمود: «لباس های نوی مرا بیاور!» لباس نو برای حضرت آوردم، آن ها را پوشید، سپس فرمود: «بقیه حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر سرم بگذار!» سپس فرمود: «اسماء! مرا مدتی تنها بگذار آن گاه مرا صدا بزن؛ اگر جوابی ندادم بدان که من به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شده ام!» اسماء می گوید: پس از مدتی هر چه حضرت را صدا زدم، جوابی نشنیدم متوجه شدم که حضرت از دنیا رفته است.

ص: 76

1- تستری، قاضی نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج 10، ص 475

2- محسن حنیفی.

3- اسماء بنت عمیس علیها السلام، جزو زنان صحابی و ولایت مدار بود. وی نخست با جعفر بن ابی طالب علیها السلام ازدواج کرد پس از شهادت جعفر علیه السلام به عقد و همسری ابوبکر درآمد وی بارها به منزل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می آمد و ضمن عیادت در کارهای منزل و نگهداری فرزندان حضرت کمک می کرد در ضمن بعد از رحلت ابوبکر (خلیفه غاصب)، توفیق همسری امی ر مؤمنان علیه السلام نصیب ایشان شد.

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 138

آن قدر حضرت زهرا علیها السلام به اسماء محبت کرده بود و او هم آن قدر نسبت به این خاندان با اخلاص و با محبت بود که حضرت زهرا علیها السلام او را محرم خود می دانست. لذا هنگام شهادتش به او فرمود:

(إِذَا أَنَا مِتُّ فَغَسِّلْنِي أَنْتَ وَعَلِيٌّ، وَلَا يَدْخُلَنَّ عَلَيَّ أَحَدًا) (1)

«وقتی از دنیا رفتم تو و علی مرا غسل دهید و کس دیگری نباشد»

اسماء نقل می کند: من آب می ریختم مولا- بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل می داد. یک مرتبه دیدم بی اختیار صدای گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد، عرض کردم: یا علی! حق دارید از این مصیبت عظمای گریه کنید. لکن دیدم بی اختیار صدای مبارک به گریه بلند شد سبب آن چه بود؟ فرمود: «اسماء! هنوز بازوی مبارکش ورم دارد!» (2)

آن شب که خون از دامن مهتاب می ریخت *** اسماء برای غسل زهرا آب می ریخت

آن شب خدا داند خدا داند که چون بود *** قلب علی، زندانی از فریاد و خون بود

طفلی گرفته آستین از غم به دندان *** تا ناله خود را کند در سینه پنهان

آن شب امیرالمؤمنین با اشک دیده *** می شست تنها پیکر یار شهیده

می شست در تاریکی شب مخفیانه *** گاه جای سیلی، گاه جای تازیانه (3)

گریز 1

یا فاطمه علیها السلام به اسماء وصیت کردی: «تو و علی علیه السلام بدنم را غسل دهید!» اگر چه شبانه بود، ولی بدن مطهر شما را غسل دادند و کفن کردند و شبانه به خاک سپردند. اما فدای آن آقای غریبی که وصیتی برای غسل و کفن خود نداشت بدن مطهرش سه روز روی زمین بی غسل و بی کفن ماند. ای کاش فقط بی غسل و بی کفن بود بدن مطهرش سر نداشت. ای کاش فقط بی سر بود! بدن مطهرش را زیر سم اسبان کوبیده بودند که وقتی حضرت

ص: 77

1- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج 1، ص 475

2- یزدی حائری، محمد حسن، انوار الشهادة، ص 332 و 333

3- غلامرضا سازگار.

وای علی! وای میوه قلبم! پسر مرا کشتند!»

در روایتی آمده: امام حسین علیه السلام کنار بدن علی اکبر علیه السلام «بَكَى عَلَيْهِ بُكَاءً شَدِيداً» (1) بلند بلند گریه می کرد.»

محدث قمی در نفس المهموم آورده است تا آن زمان، کسی صدای گریه امام حسین علیه السلام را نشنیده بود (2) آن قدر فریاد حضرت بلند بود که صدا به خیمه ها رسید. ناگهان دیدند بانویی از خیمه ها بیرون دوید: (وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تَنَادِي: يَا أُخَيَّاهُ! وَابْنُ أُخَيَّاهُ! وَجَاءَتْ حَتَّى أَكْبَتْ عَلَيْهِ؛) (3) زینب علیه السلام از خیمه بیرون دوید و فریاد می زد: وای برادرم! وای پسر برادرم! تا بدن اربا اربا را دید، بی تاب شد و خودش را روی بدن علی اکبر انداخت»

بین آغوش کشیدش، تن او بند نشد *** خواست تا بوسه بگیرد، همه دیدند نشد

کاش سمت حرم اکبر نَبَرَد، برخیزد *** عمه اش دست به معجر نَبَرَد، برخیزد

از علمدار کمک خواست که خواهر را برد *** خواهری آمد و با خود، دو برادر را برد

پیش چشمان همه دست به زانو افتاد *** دید پهلوی علی را و به پهلوی افتاد (4)

ص: 79

1- لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 118.

2- قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص 282.

3- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 107.

4- حسن لطفی.

السلام

ص: 80

عالم همه در مدار تو، یا زهرا *** در پرتو جلوه زارتو، یا زهرا

رشک همه فرشتگان عرش است *** آن چادر وصله دار تو، یا زهرا

فاطمه ای ز ازل، تا به ابد بی مانند *** در «فضیلت» چو علی نیست دگر همتایت

ذات والای تو چون جامع اسماء خداست *** نتوان کرد کس از ذات خدا منهایت

جان فدایت که پدر با همه تکریم تو را *** دست بوسیده و برخاسته پیش پایت

هر چه در خانه تو ماه نظر می فکند *** جز به محراب عبادت نکند پیدایت

دست از دسته دستاس پر از آبله، لیک *** متورم شده از فرط عبادت پایت

ص: 82

خانه گرم شما گرم تر از خورشید است *** که حکایت کند از عشق تو بر مولایت

به خدا وصلی اگر، چادر پر وصله تو راست *** که «بتولی» و فریبت ندهد دنیایت

آورد لطف و صفا بهر تو دیدار علی *** گرد غم می برد از قلب علی ایمانت (1)

وقتی آیه عذاب نازل شد که جایگاه پیروان شیطان در آتش است (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ) (2) پیامبر صلی الله علیه و آله منقلب شد و اشک از چشمانش جاری گشت. اصحابی که در محضر حضرت بودند گریه کردند اما کسی جرأت نکرد از حضرت علت گریه اش را سؤال کند. اصحاب با خود گفتند: چه کنیم پیامبر صلی الله علیه و آله را آرام کنیم؟ گفتند: تنها کسی که باعث آرامش روح و جان پیامبر صلی الله علیه و آله است، فاطمه علیها السلام است. آمدند بی بی را خبر کردند و عرضه داشتند: آیه عذاب نازل شده پدر بزرگوارتان منقلب است و گریه می کند. حضور شما باعث آرامش وجود آن حضرت است فاطمه علیها السلام چادری بر سر کرد و به طرف مسجد به راه افتاد. سلمان نقل می کند: نگاه کردم دیدم چادر حضرت فاطمه علیها السلام دوازده وصله دارد گفتم: واویلا! اشکم جاری شد و با خود گفتم: دختر پادشاهان ایران و روم لباس هایی از حریر و سندس بر تن می کنند ولی دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چادری به سر می کند که دوازده وصله دارد. (3)

رشته چادرش اگر به دست انبیا رسد *** شعار فخر انبیا به عرش کبریا رسد

از لب جان فزاش اگر زمزمه دعا رسد *** جان ز نوای گرم او به جسم مصطفی رسد

ص: 83

1- سید رضا مؤید خراسانی

2- حجر/43

3- مرعشی تستری، قاضی نور الله احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 25، ص 220؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 8، ص 303.

سنگ محبت ورا بر سر و سینه می زنم *** به یاد خاک قبر او، داد مدینه می زنم

قلب شکسته ام بود در همه حال زار او *** شفا گرفت چشم من ز خاک ره گذار او

خانه کوچکش بُود کعبه آرزوی من *** از آن خوشم که فضّه اش نظر کند به سوی من (1)

از کجای زندگی آن حضرت بگوئیم؟ از خانه ساده و بی آرایش او، از مهریه ناچیزش که امام صادق علیه السلام می فرماید: برابر با سی درهم بود (2) و یا از جهیزیه مختصر آن حضرت که وقتی نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهیزیه اندک حضرت فاطمه علیها السلام افتاد، اشک از دیدگانش جاری شد و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

(اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جُلُّ أُنْتِهِمُ الْخَرْفُ) (3)

«خدایا! زندگی را برای خاندانی که بیشتر ظرف هایشان گلی است مبارک گردان!»

کم ترین زیورآلاتی که داشت، یک گردن بند بابرکت بود و آن را به مستمندی هدیه داد تا گرسنه ای را سیر کند و برهنه ای را بپوشاند و فقیری را بی نیاز سازد و بنده ای را آزاد کند. (4)

کرامت، خشتی از قصر بلندت *** سخاوت تا قیامت مستمندت

اگر گیرد کسی از خلق دستی *** تو هستی و تو هستی و تو هستی (5)

ص: 84

1- غلامرضا سازگار.

2- کلینی، محمد یعقوب، الکافی، ج 5، ص 377. (البته درباره مصادیق و میزان مهریه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام، روایات و اقوال دیگری هم وجود دارد.)

3- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج 1، ص 359

4- ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج 43، ص 172.

5- غلامرضا سازگار.

عرض کنم: یا فاطمه! بی بی جان! از زخارف و تجملات دنیا چیزی نداشتی و آن چه که داشتی به نیازمندان و مستمندان کمک کردی. وقتی آن فقیر ابراز نیاز کرد، گردن بندت را به او هدیه دادی و فرمودی: «برو این گردن بند را بفروش! هم خودت را بپوشان هم شکمت را سیر کن و هم خرج راحت باشد.» (1) اما یا فاطمه! مردم در کربلا تلافی کردند و جواب این همه سخاوت و کرامت را دادند. بعد از این که سر از بدن پسرت جدا کردند دستور دادند «خیمه ها را غارت کنید!» گوشواره از گوش بچه ها کشیدند، خلخال از پای بچه ها بیرون آوردند. (2) هجوم دشمن به خیمه های امام حسین علیه السلام آن قدر وحشیانه بود که دو تا از دخترهای خردسال اهل بیت علیهم السلام زیر دست و پای اسب ها جان دادند. (3)

در زیر پای اسب دو کودک ز دست رفت *** چون کودکان پیاده و دشمن سواره بود (4)

فاطمه بنت الحسین علیها السلام نقل می کند: وقتی لشکر ابن سعد در خیمه های ما ریختند، من دختر کوچکی بودم؛ یک جفت خلخال در پایم بود مردی در حالی که گریه می کرد خلخال ها را از پای من بیرون می آورد! به او گفتم: ای دشمن خدا! پس چرا گریه می کنی؟! گفت: چگونه گریه نکنم در صورتی که دارم خلخال های دختر پیغمبر را غارت می کنم! گفتم: پس چرا غارت می کنی؟! گفت: می ترسم دیگری بیاید و این خلخال را ببرد! (5)

من چه گویم خدا زبانم لال *** عده ای هجمه ناگهان بردند

کوفیان حرام خور، حالا *** دست بر معجر زنان بردند (6)

در روایتی آمده است که حضرت زینب علیه السلام فرمود: «هنگام غارت خیمه ها من در کنار خیمه ایستاده بودم دیدم مردی که چشمان آبی داشت، وارد خیمه شد. این

ص: 85

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 172.

2- همان

3- مازندرانی، ملامهدی، معالی السبطین، ص 760.

4- علی انسانی.

5- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، الامالی، ص 164.

6- محمود ژولیده

ملعون، خولی بود؛ هرچه در خیمه بود غارت کرد. پس از غارت، نگاه کرد دید علی بن الحسین علیه السلام که بیمار بود، روی گلیمی خوابیده است. چنان گلیم را از زیر بدن او کشید که حضرت با صورت روی زمین افتاد (1)

خدای من خدا دل بی قرارم *** میان خیمه یک بیمار دارم

درون خیمه زین العابدین است *** همه دار و ندار من همین است (2)

گریز 2

یا رسول الله! نگاه به ظروف گلی و سادگی زندگی فاطمه علیها السلام شما را به گریه انداخت، برای او دعا و از خدا طلب خیر کردی. اما یا رسول الله آن روزی که در حمله و هجوم اشرار به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام زهرایت بین در و دیوار صدایت می زد و می گفت: (یا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَابْنَتِكَ) (3) بابا، ای رسول الله! بین با حبیبه ات و دخترت چه می کنند؟! اگر آن روز فاطمه ات را بین در و دیوار می دیدی؛ چه می کردی؟!

سید بن طاووس می نویسد: «إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ؛ (آن روز) عمر آن چنان با لگد به فاطمه علیها السلام زد که حضرت روی زمین افتاد و محسنش سقط شد!» با زحمت بلند شد دیگر نمی توانست روی پا بایستد تکیه به دیوار داد. عمر خودش می گوید:

این حالت فاطمه را که دیدم نزدیک بود دلم به رحم بیاید، اما یاد کینه های با علی افتادم. لذا از روی چادر، آن چنان سیلی به صورت فاطمه زدم که گوشواره اش شکست و روی زمین افتاد (4)

ز روی پوشیه زد تازه این چنین شده ای *** که چشم هات فقط دید مختصر دارد

نوشته اند که پیشانی ات به جایی خورد *** خلاصه ضربه بد این چنین اثر دارد

ص: 86

1- مازندرانی ملا مهدی معالی السبطین، ص 757

2- محمود شریفی (کمیل)

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 30، ص 294.

4- سید بن طاووس علی بن موسی طرف من الأنباء و المناقب، ص 394.

بزرگ بانوی این شهر باورت می شد: ز خاک کوچه، حسن گوشواره بردارد؟ (1)

بی بی ما حضرت زهرا علیها السلام هیجده ساله بود ولی آن چنان ضربت سیلی سنگین بود که گوشواره حضرت شکست. اما نمی دانم سیلی با صورت و قلب دختر سه چهار ساله امام حسین علیه السلام حضرت رقیه علیها السلام چه کرد!

زبان حال حضرت رقیه علیها السلام با سر بریده بابا این گونه بود:

زجر (2) ملعون به روی جای لبث سیلی زد *** چند شب تلخ شده طعم دهانم بابا!

گیسویم سوخته است و کف پام آبله زد *** بازویم نیز شکسته به گمانم بابا!

سینه ات هستی من بود و خرابش کردند *** چه کسی پای نهاده به جهانم بابا؟!

حرمه تیر به تو زد؟ به خدا می گُشمش *** آخرین تیر تو شد قدّ کمانم بابا!

جان من بند به موهای پریشان تو بود *** گیسویت سوخت، چرا زنده بمانم بابا؟!

چند وقت است صدایم نزدی: «دختر من» *** چند وقت است نگفتم به تو: «جانم بابا!»

نه تو هستی نه عموونه علی اکبر هست *** پس برای چه کسی شعر بخوانم بابا؟!

بس که در راه دویدم به خدا خسته شدم *** بغلم کن روی پایت بنشانم بابا! (3)

ص: 87

1- علی اکبر لطیفیان

2- نام یکی از سربازان و نیروهای ابن زیاد ملعون، «زجر» است.

3- آرش براری

کتیبه 10: در محراب عبادت

اشاره

ص: 89

فاطمه مجموعه صفات خداوند *** فاطمه آینه کمال پیمبر

عصمت کبری، ولیّ الله عظما *** قرّة عین النّبی، حبیبه داور

بضعه احمد نه بلکه مقصد احمد *** همسر حیدر نه بلکه هستی حیدر

شهر علوم، احمد و علی است در آن *** فاطمه آن شهر راست مرکز و محور

جز پدر و شوهر و دو ابن و دو بنت *** روی تو نادیده کس ز اکبر و اصغر

هم به قیامت چو پا نهی رسد آواز *** «غُصُّوا أَبْصَارَکُمْ» به خلق، سراسر

چشم و چراغت دو گوشواره عرشند *** راحت جانت دو نازدانه دو دختر

کرده خدا با صدای پای تو تنظیم *** دور زمان و مدار چرخ مدوّر

حبل متین هزار عارف و عامی است *** هر نخی از چادرت به عرصه محشر

نام برد چون ز خاندان تو یزدان *** ای صدف اهل را چو تو گوهر

بس که تو را دوست دارد ایزد مٔان *** نام تو سازد در آن میانه مکرّر

در عجب از علم تو علی ولیّ الله *** مفتخر از دست بوسی تو پیمبر

بانوی اسلامی و به خانه شوهر *** کهنه حصیری تو راست مفرش و بستر

گندم دستاس توست خوشه پروین *** آبله دست توست مهر منور

تا که خدا فخر آورد به ملائک *** جانب محراب خیز و روی بیاور

وقت مناجات دانه دانه اشکت *** زیور گوش ملائک است چو گوهر (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که فاطمه برای نماز در میان محراب می ایستد، نور او برای ملائکه آسمان مانند نورستارگان برای اهل زمین می درخشد. خداوند به فرشتگانش می فرماید: «ای ملائکه من! به فاطمه که از برترین کنیزان من است نگاه کنید که چگونه در مقابل من قرار گرفته است، اعضا و جوارح او از خوف من می لرزد. فاطمه با توجه قلبی مشغول عبادت من شده است، من شما را شاهد می گیرم که شیعیان او را در امان می گذارم». (2)

محمد، عاشق راز و نیازت *** خدا فخریه دارد بر نمازت

ملک یا حور یا آدم، که هستی؟ *** که می داند که هستی یا چه هستی؟

جهان بر رازها بس پرده برداشت *** سر مویی تو را شناخت، شناخت (3)

در روایت است که وقتی حضرت زهرا علیها السلام به نماز می ایستاد، آن چنان در عظمت حق تعالی غرق می گشت و از خود بی خود می شد که از فکر عزیزان و فرزندان، با همه علاقه ای که به آنان داشت جدا می شد از این رو خدای متعال ملکی را می فرستاد تا گهواره فرزندان او را حرکت دهد. (4)

امام حسن علیه السلام فرمود: «شب جمعه ای تا صبح شاهد نماز خواندن مادرم فاطمه علیها السلام بودم. دیدم نماز می خواند و به همسایه ها دعا می کند فردا پرسیدم: مادر جان! دیشب دیدم نماز می خواندی و برای همسایه ها دعا می کردی پس چرا برای خودمان دعا نکردی؟ فرمود: پسر! (الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ) (5) اول همسایه، بعد خودمان!»

ص: 91

1- سید رضا مؤید.

2- ابن بابویه، محمد بن علی، امالی، ص 113.

3- غلامرضا سازگار.

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 45

5- ابن بابویه، محمد بن علی علل الشرائع، ج 1، ص 182

عرض می‌کنم: یا فاطمه! نماز می‌خواندی و به همسایه‌ها دعا می‌کردی، اما این همسایه‌ها حتی تحمل صدای گریه شما را نداشتند و از صدای گریه شما به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردند و گفتند: ای علی! به فاطمه بگو یا شب گریه کند یا روز! امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی این مطلب را با فاطمه علیها السلام در میان گذاشت، حضرت عرضه داشت: «یا علی! من زیاد در بین این مردم نخواهم ماند و از میان این مردم می‌روم. به خدا سوگند! شب و روز از گریه آرام نخواهم گرفت تا این که به پدرم ملحق شوم!»

همسایگان زگریه من شکوه می‌کنند *** گویند: بُرده گریه ات از ما رفاه را

دیگر برای گریه برون می‌روم ز شهر *** تا نشنوند زین دل غمدیده آه را (1)

آن حضرت روزها دست حسنین علیهما السلام را می‌گرفت و بیرون مدینه به «بیت الاحزان» می‌رفت و برای غم رحلت پدر و غربت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله گریه می‌کرد. (2)

گریز 1

یا فاطمه! به خاطر شکایت مردم روزها می‌رفتی بیرون مدینه (بقیع، أحد) و در «بیت الاحزان» گریه می‌کردی مردم مدینه حتی تحمل گریه‌های شما را نداشتند. اما من یک بانوی داغدیده‌ای را سراغ دارم که در همین مدینه آزادانه گریه می‌کرد. این مادر طوری روضه می‌خواند و گریه می‌کرد که همه از سوز دل او گریه می‌کردند. سیره نگاران و مورخان نوشته‌اند: حتی مروان بن حکم که دشمن اهل بیت علیهم السلام بود، می‌ایستاد و گریه می‌کرد.

این خانم ام البنین علیها السلام، مادر حضرت عباس علیه السلام بود. این مادر در قبرستان بقیع، روضه می‌خواند و می‌گفت:

«أُنْبِثْتُ أَنَّ ابْنِي أُصِيبَ بِرَأْسِهِ مَقْطُوعَ يَدٍ *** وَيَلِي عَلَى شِبْلِي أَمَالُ بِرَأْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ

لَوْ كَانَ سَيْفُكَ فِي يَدَيْكَ لَمَّا دَنَا مِنْهُ أَحَدٌ» (3)

ص: 92

1- غلامرضا سازگار.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 177

3- قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج 2، ص 886.

«برایم خبر آوردند که عمود آهن بر سر پسر زده اند. اما شنیدم اول دست هایش را قطع کردند. وای بر پسر که عمود آهن بر سرش زدند! عباسم!) اگر شمشیر در دستانت بود، هرگز کسی نمی توانست به تو نزدیک شود»!

الا مادر به قریون جمالت *** رخ چون بدر و ابروی هلاکت

شنیدم کام عطشان جان سپردی *** گل ام البنین! شیرم حلاکت!

شنیدم دستهایت را بریدند *** شنیدم چشم نازت را دریدند

چو طفلان این سخن ها را شنیدند *** همه از هم خجالت می کشیدند (1)

ای جبرئیلیم تا خدایت پر کشیدی *** از مادر چشم انتظارت، دل بریدی

جز اُمّ لیلا کس نمی فهمد غم را *** من پیر گشتم تا چنین تو قد کشیدی

تنها نه دلگرمی مادر بوده ای تو *** بر خاندان فاطمه، روح امیدی

بر گردنم انداختی با دست هایت *** زیبا مدال عزّت «اُمّ الشّهدی»

زینب کنار گوش من آهسته می گفت: *** هرگز مپرس از دخرت: از چه خمیدی؟

از خواری بعد از تو گفت و گفت: دیگر

بر پیکر مانیت جایی از سپیدی

این تکه مشک پاره را تا داد دستم *** فهمیدم ای بالا بلند من! چه دیدی

از مشک معلوم است با جسمت چه کردند *** وای از زمین افتادن و از نا امیدی

باور نخواهم کرد تا روز قیامت *** بی دست افتادی، به خاک و خون تپیدی

در سینه پنهان می کنم یک عمر رازم

پس شکل قبرت را دگر کوچک بسازم (2)

گزیده 2

یا فاطمه علیها السلام در «بیت الاحزان» در فقدان پدرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و غربت امیرالمؤمنین علیه السلام گریه

1- ناشناس.

2- قاسم نعمتی

می کردی و اشک می ریختی، اما دیگر به اسیری نرفتی سر پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بالای نیزه ندیدی بی بی جان! من یک دختر سه چهار ساله سراغ دارم که نه تنها در هجر پدر می سوخت بلکه به اسارت هم رفت خرابه نشین هم شد فقط یک شب گوشه خرابه، خواب بابا را دید و از خواب بیدار شد بلند بلند گریه کرد و مدام می گفت:

«بابایم حسین کجاست؟ بابایم حسین کجاست؟ همین الآن پدرم را در خواب دیدم! بابای غریبم کجا رفت؟!»

از صدای گریه او زن ها و بچه ها بیدار شدند هر کدام که از خواب بیدار می شدند گریه می کردند سیلی به صورت می زدند خاک بر سر و صورت می ریختند، گیسو پریشان می کردند صدای زن ها و بچه ها به یزید ملعون رسید پرسید: چه خبر است؟ سر و صدا از کجاست؟ گفتند: دختر خردسال، حسین بهانه بابا گرفته است. دستور داد: سر بابایش را برایش ببرید سر مطهر را داخل طبقی گذاشتند، پارچه ای روی آن انداختند، طبق را مقابل او گذاشتند. این دختر نازدانه نگاهی به ظرف کرد و گفت: «من که غذا نمی خواستم من پدرم را می خواهم به او گفتند: سر بابایت در این طبق است. پارچه را که از روی آن برداشت دید یک سر بریده میان طبق است. با نگاه اول سر بابا را شناخت سؤال کرد: این سر کیست؟ گفتند: این سر پدر توست تا فهمید این سر بریده سر بابایش امام حسین علیه السلام است سر را برداشت به سینه چسباند و صدا زد:

«یا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟ يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ يَا أَبَتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَّنِي عَلَى صِغَرٍ سِنِي؟» (1)

«بابا! چه کسی تو را به خونت آغشته کرده؟ بابا چه کسی رگ گردنت را بریده؟ پدر جان! چه کسی مرا در سنّ کودکی یتیم کرده است؟»

کی روی سینه ت نشسته بابایی؟ *** چشمای نازت و بسته بابایی؟

هنوزم داره خون از لب ت می ره *** دندونات و کی شکسته بابایی؟

ص: 94

بابا جون مثل تو دنیا نداره *** تو دلم جز تو کسی جا نداره

دختر من رو به هم نشون می دن *** می گن این دختره بابا نداره (1)

بابا جان!

تو رو می بوسیدم یادش به خیر! *** روی پات می خوابیدم، یادش به خیر!

واسه من قصه می گفتی یادته؟ *** خوابای خوب می دیدم یادش به خیر!

می خونم با این لبای پر ز خون *** زیر لب «اَنا الیه راجعون»

نباید محضرو تنها گذاشت *** این شب آخری رو پیشم بمون (2)

ص: 95

1- حامد خاکی

2- همان.

کتیبه 11: گل واژه های سخاوت

اشاره

ص: 97

گندم از دسته دستاس تو برکت دارد *** دست لطف تو به هر چیز محبت دارد
بی وضو دست به نام تو زدن جایز نیست *** نام تو عصمت محض است قداست دارد
سائل آمد در این خانه و حاتم برگشت *** در کرم حضرت صدیقه قیامت دارد
تو، به نه سالگی ات «امّ ابیها» شده ای *** حرف ما نیست بگوییم، «روایت» دارد
خوش به حالش که کنیزی شما را می کرد *** واقعاً «فضّه» چه اندازه سعادت دارد
برد با ماست که مأنوس به زهرا شده ایم *** خاک بوسی درش حکم عبادت دارد

ماجرای ورم پای تو در وقت نماز *** «متواتر» شده از بس سندیت دارد

روز محشر همه بر پا و تو بر ناقه سوار *** تا بدانند همه «فاطمه» حرمت دارد (1)

حضرت زهرا علیها السلام هنگام شهادتش دستمال بسته ای را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و فرمود: «یا علی! این دستمال بسته را با من دفن کن!» امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «این بسته چیست؟ حضرت عرضه داشت: «یا اباالحسن! شب عروسیمان دو پیراهن داشتم یکی نو و دیگری کهنه و وصله دار مشغول نماز بودم که فقیری در زد و گفت: ای خاندان نبوت اگر پیراهنی دارید من نیازمند آن هستم. من پیراهن نو را به او دادم و صبح که با لباس کهنه در حضور شما بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و فرمود: دخترم! مگر تو لباس نو نداشتی چرا آن را نپوشیدی؟ گفتم: بابا جان! آن را به سائلی صدقه دادم. حضرت فرمود: بسیار کار خوبی کردی اگر به خاطر شوهرت لباس نو را خودت می پوشیدی و لباس کهنه را صدقه می دادی در هر دو حالت توفیق شامل تو می شد عرض کردم ای رسول خدا! به خودت اقتدا کردم، هنگامی که با مادرم خدیجه ازدواج کردی، هر آن چه را که به شما داده بود در راه خدا انفاق کردی تا حدی که نیازمندی رسید و شما پیراهن خود را به او دادی و خود را با حصیر پوشاندی این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد و مرا به سینه اش چسباند. در این حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: خداوند سلام رسانده و می فرماید: به فاطمه سلام برسان و به او بگو هر چه می خواهی طلب کن و اگر هر آن چه در آسمان و زمین است، بخواهی به تو داده خواهد شد به او بشارت بده که من او را دوست می دارم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: دخترم! پروردگارت به تو سلام رسانده و می گوید: هر آن چه می خواهی طلب کن! عرض کردم: پدر جان لذت خدمت گزاری او مرا از سؤال کردن بازداشته است من نیازی جز نگاه کردن به چهره بزرگوارانه او [در بهشت برین] ندارم. (2) حضرت فرمود: دخترم! دست هایت را بالا بیاور. من دست هایم را

ص: 99

1- سید پوریا هاشمی

2- شَغَلَنِي عَنْ مَسْئَلَةِ لَذَّةِ خِدْمَتِهِ، لَا حَاجَةَ لِي غَيْرُ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ. (دستی، محمد، نهج الحیاة (فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام) ج 56، ص 99)

بالا بردم و حضرت نیز دست هایش را بالا برد و گفت: خداوند! اَمتَم را ببخشای! و من آمین گفتم.

جبرئیل علیه السلام پیامی از سوی حق تعالی آورد که خداوند می فرماید: من آن عده از گناهکاران اَمت تو را که در دلشان محبت فاطمه و مادرش و همسرش و فرزندان او را داشته باشند بخشودم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در این باره سندی می خواهم خداوند به جبرئیل دستور داد دیبایی سبز و دیبایی سپید بیاورد که روی آن نوشته شده است (كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ؛) (1) پروردگارت بر خویشتن رحمت و بخشش را واجب کرده است. سپس جبرئیل و میکائیل و حضرت رسول بر آن گواهی دادند و امضا کردند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دخترم این نوشته در این بسته است. روز وفات که رسید، وصیت کن در قبرت بگذارند. روز قیامت وقتی که مردم سر از قبر بردارند و گناهکاران، مسلم و حتمی شدند و آنان را به سوی دوزخ بکشانند این امانت را تسلیم من کن تا آن چه را که خداوند بر من و تو ارزانی داشته از خداوند بخواهم؛ زیرا تو و پدرت برای جهانیان رحمت هستید» (2)

به محشر ناله ات چون پا گذارد *** سحاب رحمت از هر سو بیارد

به محشر بر فراز چرخ گردون *** ندا خیزد که این الفاطمیون؟

همه حوران به استقبال خیزند *** برات عفو پیش پات ریزند

شود تا نازنین قلب تو خرسند *** ببخشند و ببخشند و ببخشند (3)

یا رسول الله! دیدی دخترت فاطمه علیها السلام لباس عروسی به تن ندارد سؤال کردی: «دخترم فاطمه جان! لباس نویی را که برای تهنیه کرده بودم تا برای عروسی ات بپوشی، چرا نپوشیدی؟» گفت: «بابا جان! در راه خدا صدقه دادم». یا رسول الله! با شنیدن این خبر، اشک از چشمانت جاری شد فاطمه را به سینه چسباندی و گفتی: «دخترم! کار

ص: 100

1- انعام/ 54

2- رحمانی همدانی، احمد، بهجة قلب المصطفی صلی الله علیه و آله (معرب)، ص 768.

3- غلامرضا سازگار.

خوبی کردی!» خدا هم فاطمه را تحسین کرد. یا رسول الله! خودت هم هرچه داشتی، در راه خدا دادی حتی پیراهنت را هم به فقیر دادی و خودت را با حصیر پوشاندی. حتی برای آمرزش امت گنهکارت هم دعا کردی. اما ای پیامبر رحمت و مهربانی! بعد از شما این امت خوب تلافی کردند؛ حق فاطمه و علی علیهما السلام را غصب کردند، پشت در خانه فاطمه علیها السلام هیزم آوردند وقتی هم به آن ملعون یادآور شدند که «إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ» (1) در این خانه فاطمه علیها السلام است»، گفت: «وَأِنْ» اگر فاطمه هم باشد این خانه را به آتش می کشم. در خانه را آتش زدند. پس از این که در نیم سوخته شد، آن ملعون چنان لگد به در زد که تخته در به پهلوی فاطمه علیها السلام خورد «وَرَفَسَ بَطْنُهَا وَإِسْقَاطُهَا مُحَسَّنًا». (2) و همان جا بود که صدای گریه و فریاد آن سیده و بی بی دو عالم بلند شد: «بابا جان! دخترت را زدند، بچه اش را کشتند!» (3)

فاطمه بی دلیل، ناله نزد *** ضربه بی هوا چه سنگین است

زن همسایه سر تکان می داد: *** دست آن بی حیا چه سنگین است؟ (4)

گریز 1

این جا یک «رَفَس» داریم؛ یعنی «با لگد به سینه زدن» (5) آن روز با لگد به سینه و پهلوی مادر زدند. لذا بر اثر این ضربه پهلوی شکست و فرزندش محسن علیه السلام سقط شد. آه آه! یک «رفس» هم در کربلا داریم کجای کربلا؟ توی قتلگاه، لحظات آخر امام حسین علیه السلام به سختی نشسته بود اما وقتی شمر (لعنة الله عليه) وارد قتلگاه شد، اول لگدی به سینه امام حسین زد «فَرَفَسَهُ بِرِجْلِهِ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَقَبَضَ عَلَى شَيْبَتِهِ الْمُقَدَّسَةِ» (6) شمر با پایش به امام حسین علیه السلام ضربه ای زد و حضرت روی زمین افتاد. سپس شمر بر روی

ص: 101

1- سید بن طاووس، علی بن موسی، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ترجمه: الهامی، داوود، ص 387

2- حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر البصائر، ص 449

3- دوانی، علی، مهدی موعود (ترجمه بحار الانوار)، ج 13، چاپ قدیم، ص 1167 و 1168.

4- مسعود اصلانی.

5- ابن منظور، محمد بن مکرم لسان العرب، ج 6، ص 100.

6- مقرّم، عبد الرزاق، مقتل الحسين عليه السلام، ص 298

سینه اش نشست و محاسن مقدس حضرت را به دست گرفت...!»

جنگال بود و...

لب تشنه ای در گوشه گودال بود و....

گودال بود و...

از نیزه و شمشیر مالا مال بود و...

می رفت بالا

تیغی که دست نفرت دجال بود و...

دجال بود و...

در زیر پایش پیکری پامال بود و.... »

از میهمانش

با سنگ زن ها گرم استقبال بود و....

«ای وای ای وای» (1)

خوردی زمین و با عجله من به سر زنان *** هر طور بود آمدم از بین کوفیان

دیدم که بی هوا به سرت سنگ می خورد *** در زیر دست و پا بدنت چنگ می خورد

یک عده گرگ دور تنت پرسه می زدند *** شمر و سنان و حرمله هم پرسه می زدند

یادم نمی رود که سنان حرف بد زد و *** شمر حرامزاده به جسمت لگد زد و

بر سینه ات نشست بمیرم که وای وای *** تا که سرت شکست زدم زیر های های

لب تشنه را که با عجله سر نمی برند *** حداقل مقابل دختر نمی بُرند (2)

1- وحید قاسمی

2- ناشناس.

عرض كنم: يا فاطمه! پيراهن عروسی ات را به فقیری دادی یا رسول الله! هرچه داشتی، در راه خدا انفاق کردی وقتی فقیری رسید چیزی نداشتی که به او بدهی پیراهنت را به او دادی و خودت را با حصیر پوشاندی. اما یا رسول الله! این مردم نمک شناس در کربلا حتی یک پیراهن هم نتوانستند به بدن حسینت ببینند آن هم پیراهنی که حضرت چند جایش را پاره کرده بود که کسی به آن رغبت نکند وقتی امام حسین علیه السلام مقابل خیمه زن ها آمد تا با اهل حرم وداع کند خطاب به خواهرش زینب کبری علیها السلام فرمود: (إِئْتِنِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ، لَا يُرْغَبُ أَحَدٌ فِيهِ مِنَ الْقَوْمِ) (1) برایم لباسی بیاور که بعد از شهادتم کسی از این مردم به آن رغبت نکند. اما همان پیراهن کهنه را نیز به غارت بردند، به طوری که وقتی زینب کبری علیها السلام کنار بدن بی سر برادر آمد دید آن لباس هم به بدن برادر نیست.

برای غارت پیراهنت بمیرم من *** چرا لباس ندارد تنت؟ بمیرم من

بگو چکار کنم، از تو دست بردارند *** برای پیکر تو، يك لباس بگذارند (2)

یزیدیان تنها به غارت پیراهن اکتفا نکردند، یک نفر عمامه آن حضرت را برد دیگری زره آن حضرت را برد، یک نفر کفش امام حسین علیه السلام را برد اما بجدل بن سلیم (لعنت الله علیه) که وارد قتلگاه شد هر چه جستجو کرد چیزی نیافت. چشمش به انگشتر که افتاد، خوشحال شد. هر کاری کرد تا انگشتر را در بیاورد، نتوانست. آه بمیرم! کتاب های مقتل نوشته اند که بجدل (ساربان) ملعون انگشت حضرت را برید و انگشتر را به غارت برد! (3)

نه تنها تیغ و تیر و سنگ بوده *** سر «پیراهنت» هم جنگ بوده

ولی شرمنده، زینب دیر فهمید *** که انگشتر به دستت تنگ بوده (4)

ص: 103

1- بحرانی اصفهانی سید هاشم، مدینه المعاجز، ج 4، ص 67.

2- علی اکبر لطیفیان.

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 58

4- سید حمیدرضا برقی

فقیر بانویی ام که غنی بالذات است *** همان زنی که کرم از کرامتش مات است

فقط نه ما که برای پیمبران محشر *** مدال «فاطمیون»، مایه مباهات است

بین ولایت او را به سیزده معصوم *** بگو که حضرت زهرا، بزرگ سادات است

علی ست حق و مع الحق همان مع الزهراست *** برای فاطمه او لایق مواسات است

سه جمله خطبه او، افتخار «آل الله» *** سه آیه کوثر او، آبروی آیات است

عیار خطبه زهرا، فراتر از انجیل *** دو خط فضیلت زهرا و رای تورات است

دخیل حرمت تسبیح فاطمه است، نماز *** که واجبات گهی گیر مستحبات است

نصیب دوست او بهترین تحیات و *** نصیب دشمن او بدترین مجازات است

چه بانویی حسنینش گرسنه خوابیدند *** ولی برای فقیران به فکر خیرات است (1)

پیرمرد فقیری در مسجد مدینه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار نیاز کرد و گفت: یا رسول الله! گرسنه ام لباسی ندارم فقیرم به من کمک کنید! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من چیزی ندارم که به تو بدهم ولی تو را به جایی راهنمایی می کنم؛ زیرا راهنمای به خیر مانند عامل

ص: 104

به خیر است. برخیز و به سوی خانه آن کسی برو که خدا و رسولش را دوست دارد خدا و رسول هم او را دوست می دارند». آن گاه به بلال فرمود: «این اعرابی را تا در خانه فاطمه راهنمایی کن!»

آن پیرمرد همراه بلال رفت تا به در خانه فاطمه رسیدند و با صدای رسا گفت:

(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطَ جَبْرَائِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ بِالتَّزْوِيلِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

فاطمه علیها السلام فرمود: «و علیک السلام، تو کیستی؟».

پیرمرد گفت: نیازمندی هستم که از راه دور به سوی پدرتان آمده ام ای دختر محمد! من برهنه و گرسنه ام. مرا یاری کن! خدا تو را رحمت کند.

راوی گوید: آن زمان هنگامی بود که پیامبر، علی و فاطمه علیهم السلام سه روز بود که غذا نخورده بودند و رسول خدا هم از حال علی و زهرا علیهما السلام آگاهی داشت.

به هر حال حضرت فاطمه علیها السلام پوستینی که حسن و حسین علیهما السلام روی آن می خوابیدند را به آن پیرمرد داد و فرمود: «این را بگیر! شاید خدا بهتر از آن را هم به تو عطا فرماید.

پیرمرد گفت: ای دختر محمد! من از گرسنگی به تو شکایت می کنم و تو پوست گوسفندی را به من می دهی! من با وجود این ضعیف و گرسنگی با این پوست چه کنم؟ و آن به چه درد من می خورد؟

راوی گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام این سخن را شنید، گردن بند خود را که فاطمه علیها السلام بنت حمزه، دختر عمویش به او هدیه داده بود از گردن خود باز کرد و به پیرمرد داد و فرمود: این گردن بند را بفروش! شاید خداوند مهربان بهتر از این را به تو عطا سازد». پیرمرد پس از آن که گردن بند را گرفت، به سوی مسجد بازگشت و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! این گردنبند را دخترت فاطمه علیها السلام به من بخشید و گفت: آن را بفروش، شاید خداوند بهتر از آن را نصیب تو گرداند.

پیامبر با دیدن گردن بند فاطمه علیها السلام اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: «چگونه خداوند به تو بهتر از آن را نصیب نفرماید، در حالی که فاطمه دختر بزرگ ترین پیامبر خدا آن را به تو عطا کرده است...»! (1)

صحبت از دستی که رزق خلق را می داد، شد *** هر کجا شد حرف از بانو، به نیکی یاد شد

او که جای خود، گلوبندش اسیر آزاد کرد *** حُر هم از یمن ادب بر نام او آزاد شد (2)

ای رسول خدا! همان دستی که گردن بند به فقیر داد، همان دستی که لباس عروسی به نیازمند داد و همان دستی که برای دعا به همسایه ها بالا می رفت را آن چنان با تازیانه زدند که نوشتند: «فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَإِنَّ فِي عَصْدِهَا كَمِثْلِ الدَّمْلَجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ» (3) تا هنگام شهادت آن حضرت اثر این تازیانه مثل بازوبندی بر بازوی فاطمه علیها السلام باقی بود!

اسماء بنت عمیس نقل می کند من آب می ریختم مولا بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل می داد یک مرتبه دیدم بی اختیار صدای گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد، عرض کردم: یا علی! حق دارید از این مصیبت عظمی گریه کنید، لکن دیدم بی اختیار صدایتان به گریه بلند شد، سبب آن چه بود؟ فرمود: «اسماء! هنوز بازوی مبارکش ورم دارد»! (4)

ورم بازوی او، قاتل جانم شده است *** دیدن زخم تن پاره تن آسان نیست

چه کنم فاطمه جانم؟! چه غم سنگینی! *** حرف گلبرگ کبود گل من آسان نیست (5)

گزین 1

عرض کنم: یا امیرالمؤمنین! در تاریکی شب، بدن مطهر حضرت زهرا علیها السلام را غسل

ص: 106

1- ر.ک مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 57

2- محسن حنیفی

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 198.

4- یزدی حائری، محمد حسن، انوار الشهادة، ص 332 و 333

5- حسین ایمانی

می دادید فقط دستتان رسید به ورم بازوی بی بی صدای گریه و ناله شما بلند شد. اما یا علی! فدای آن آقای که کربلا با چشم خودش بدن «إربا إربا» ی علی اکبرش را دید. نقل می کنند:

هنوز چند قدم به بدن علی اکبر علیه السلام مانده بود که امام حسین علیه السلام خودش را از مرکب به زمین انداخت. زانو به زانو خود را به جوانش رسانید، نگاه به آن بدن قطعه قطعه کرد، دید کوفیان سنگدل هیچ جای سالمی در بدن علی اکبرش نگذاشته اند. (فصاح الإمام سبع مَرَاتٍ آه وَاوَلَدَاهُ! آه وَاَعْلِيًّا وَثَمَرَةَ فُؤَادِهِ! وَلَدِي قَتَلُوكَ؛ (1) امام هفت مرتبه فریاد کشید: وای: پسر! وای علی! وای میوه قلبم پسر! تو را کشتند!)

حضرت علیه السلام نشست و سر علی اکبر علیه السلام را روی زانو گذاشت، خاک و خون از چشمان و صورت پسر جوانش پاک می کرد، (2) با همان حال نفرین کرد: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بُنَيَّ!) (3) فرزندم! خدا بکشد جماعتی را که تو را کشتند!

با سر نیزه تنت را چه به هم ریخته اند *** ذره ذره بدنت را چه به هم ریخته اند

وسط معرکه ای رفتی و گیر افتادی *** سر فرصت بدنت را چه به هم ریخته اند؟ (4)

گریز 2

یا فاطمه! گردن بند به سائل بخشیدید لباس عروسی به فقیر دادید، خودتان گرسنه ماندید و با آب افطار کردید، ولی غذای تان را به مسکین و یتیم و اسیر دادید، اما امت خوب تلافی کردند؛ غروب روز عاشورا خیمه های حسینت را غارت کردند، گوشواره از گوش دختر بچه ها کشیدند و خیمه ها را آتش زدند.

فاطمه صغری علیها السلام نقل می کند:

من بر در خیمه ایستاده بودم به بدن پدرم و اصحاب او نگاه می کردم که چگونه

ص: 107

1- اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت، ص 464

2- مازندرانی، ملا مهدی، معالی السبطین، ص 588

3- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 106.

4- علی اکبر لطیفیان

این بدن های بی سر مانند قربانی ها روی خاک بیابان افتاده اند و اسبان بر بدن آنان می تازند با خودم فکر می کردم بنی امیّه بر سر ما چه می آورند؟ آیا ما را می کُشند یا به اسارت می برند؟ یک مرتبه دیدم مردی اسب سوار زنان را با کعب نیزه می زند و آنان به یک دیگر پناه می برند چادر و دستبند زنان را غارت می کند و زنان فریاد می زدند: (واجدّاه! واأبتاه! واَعَلّیا! وا قَلّة ناصِرا! وا حَسناه!!) آیا فریاد رسی نیست که به فریاد ما برسد؟! آیا کسی نیست که از ما دفاع نماید؟!

قلبم به تپش افتاده بود، بدنم می لرزید از ترس این که مبادا آن مرد، مرا مورد هجوم قرار دهد، به طرف عمه ام «ام کلثوم» دویدم. ناگاه دیدم آن مرد متوجه من گردید. من فرار می کردم و او مرا دنبال می کرد، یک مرتبه با کعب نیزه در میان کتف من زد، من با صورت به زمین خوردم. او گوشواره از گوشم کشید، گوشم پاره شد! روپوش من را غارت کرد. خون از سر و صورتم جاری شده بود و روی زمین افتاده بودم ناگاه دیدم عمه ام نزد من آمد در حالی که گریه می کرد می گفت: «عمه جان بلند شو تا برویم!» گفتم: «عمه جان! آیا پارچه ای هست تا من سر خود را بپوشانم؟ آن حضرت فرمود: دختر جان! عمه ات مثل توست» نگاه کردم دیدم پشت عمه ام از ضرب تازیانه سیاه شده بود! وقتی به خیمه برگشتیم دیدم همه خیمه ها را غارت کرده اند برادرم علی بن الحسین علیه السلام روی زمین افتاده و از شدت تشنگی و گرسنگی و تب، طاقت نشستن ندارد. ما برای او گریه می کردیم، او برای ما گریه می کرد! (1)

یاد آن روز که رخسار همه نیلی بود *** هر که می گفت: «حسین»، پاسخ او سیلی بود

دل من گریه به احوال سکینه می کرد *** عمه ام ناله کنان یاد مدینه می کرد (2)

فاطمه بنت الحسین علیها السلام نقل می کند:

ص: 108

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 60 و 61

2- ناشناس.

وقتی لشکر ابن سعد ملعون در خیمه های ما ریختند من دختر کوچکی بودم. یک جفت خلخال در پایم بود مردی در حالی که گریه می کرد خلخال ها را از پای من بیرون می آورد! به او گفتم: ای دشمن خدا! پس چرا گریه می کنی؟! گفت: چگونه گریه نکنم، در صورتی که دارم خلخال های دختر پیغمبر را غارت می کنم. گفتم: پس چرا غارت می کنی؟! گفت: می ترسم دیگری بیاید و این خلخال ها را ببرد!

(1)

من چه گویم خدا، زبانم لال *** عده ای هجمه ناگهان بردند

کوفیان حرام خور، حالا *** دست بر معجز زنان بردند (2)

ص: 109

1- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، الامالی، ص 165 و 166

2- محمود ژولیده.

کتیبه 12: چشمه ایثار

اشاره

ص: 111

شنیده می شود از آسمان صدایی که *** کشیده شعر مرا باز هم به جایی که

نبود هیچ کسی جز خدا، خدایی که *** نوشت نام تو را نام آشنایی که

پس از نوشتن آن، آسمان تبسم کرد *** و از شنیدنش افلاک، دست و پا گم کرد

نوشت فاطمه، شاعر زبانش الکن شد *** نوشت فاطمه، هفت آسمان مزین شد

نوشت فاطمه، تکلیف نور روشن شد *** دلیل خلق زمین و زمان، معین شد

نوشت فاطمه، یعنی خدا غزل گفته است *** غزل قصیده نابی که در ازل گفته است

نوشت فاطمه، تعریف دیگری دارد *** ز درک خاک، مقام فراتری دارد

ص: 112

خوشا به حال پیمبر، چه مادری دارد *** درون خانه بهشت معطری دارد

پدر همیشه کنارت، حضور گرمی داشت *** برای وصف تو از عرش، واژه بر می داشت

چرا که روی زمین واژه وزینی نیست *** و شأن وصف تو، اوصاف این چینی نیست

و جای صحبت این شاعر زمینی نیست *** و شعر گفتن ما غیر شرمگینی نیست

خدا فراتر از این واژه ها کشیده تو را *** گمان کنم که تو را، اصلاً آفریده تو را

که گرد چادر تو آسمان طواف کند *** و زیر سایه آن کعبه اعتکاف کند

ملک ببیند و آن گاه اعتراف کند *** که این شکوه جهان را پر از عفاف کند

کتاب زندگی ات را مرور باید کرد *** مرور کوثر و تطهیر و نور باید کرد

در آن زمان که دل از روزگار دلخور بود *** و وصف مردمش «الهیکم التکاثر» بود

درون خانه تو، نان فقر آجر بود *** شبیه شعب ابی طالب از خدا پر بود

بهشت عالم بالا، برایت آماده است *** حصیر خانه مولا به پایت افتاده است

به حکم عشق بنا شد در آسمان علی *** علی از آن تو باشد تو هم از آن علی

چه عاشقانه همه عمر مهربان علی! *** به نان خشک علی ساختی به جان علی (1)

اهل بیت علیهم السلام در کمال ساده زیستی و با سختی زندگی می کردند و همان مقدار کمی را هم که داشتند و نیاز خودشان بود در راه خدا انفاق می کردند. در روایت است:

روزی عرب تازه مسلمانی در مسجد مدینه از مردم کمک خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود نگاهی کرد سلمان از جا بلند شد تا نیاز این سائل را برطرف نماید در هر خانه ای رفت، دست خالی برگشت. هنگامی که با نا امیدی به طرف مسجد باز می گشت، نگاهی به خانه فاطمه علیها السلام افتاد با خود گفت: خانه امید همین جاست. در خانه را کوبید و داستان مرد عرب مستمند را برای بی بی گفت. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

(يَا سَلْمَانُ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ لَنَا ثَلَاثًا مَا طَعِمْنَا وَ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَدْ اضْطَرَبَا عَلَيَّ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ ثُمَّ رَقَدَا كَأَنَّهُمَا فَرْخَانِ مُتَنَوِّفَانِ وَلَكِنْ لَا أَزِدُ الْخَيْرَ إِذَا نَزَلَ الْخَيْرُ بِنَائِي؛) (2) ای سلمان! سوگند به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید، سه روز است که غذا نخورده ایم و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی بی قراری می کنند و خسته و مانده به خواب رفته اند اما من خیری که درب منزل را کوبیده، رد نمی کنم!

آن گاه پیراهن خود را به سلمان داد تا با گرو گذاشتن آن نزد شمعون یهودی، مقداری خرما و جو قرض بگیرد.

سلمان می گوید: نزد شمعون آمدم وقتی پیراهن حضرت را به او دادم پیراهن را به چشمانش گذاشت و گریه کرد و گفت: این همان زهد و تقوای واقعی در دنیاست که حضرت موسی علیه السلام در تورات به ما وعده کرده است و همان جا ایمان آورد و مسلمان شد. خرما و جوی قرضی را گرفتم و به طرف خانه فاطمه علیها السلام آمدم و گفتم: بی بی جان! مقداری از این خرما و جو را برای فرزندان گرسنه ات بردار حضرت فرمود:

ص: 114

1- سید حمید رضا برقی

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 72.

(يَا سَلَمَانُ! هَذَا شَيْءٌ أَمَضَ يَنَاهُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَسْنَا نَأْخُذُ مِنْهُ شَيْئًا؛ (1) ای سلمان! این کار را فقط برای خدای بزرگ انجام دادیم و هرگز چیزی از آن بر نخواهیم داشت!)

فدای شما بی بی جان! وقتی برای شفای حسنین علیهما السلام سه روز «روزه» گرفتید و با این که نان افطارتان از جو قرضی بود، آن را به مسکین و یتیم و اسیر دادید و سه شب با آب افطار کردید (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) (2) «و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند» و هیچ پاداش و عوضی نخواستید. حتی فرمودید: به تشکر هم نیازی نیست ما فقط برای رضای خداوند اطعام کرده ایم (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا) (3) «ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.»

اکنون ما هم دست خالی مان را مقابل آن حضرت دراز کنیم و بگوییم: بی بی جان ما هم مسکین و فقیریم به جان حسن و حسین به جان زینب و ام کلثوم، ما را دست خالی ردّ مکن!

تسبیح دلم پاره شد آن دم که شنیدم *** با دست خودش داده اناری به یتیمی

حتی اثر وضعی تسبیح و دعا را *** بخشیده به همسایه، چه قرآنِ کریمی

در خانه زهرا همه معراج نشینند *** آن جا که به جز چادر او نیست گلیمی

ای کاش در این بیت بسوزم که شنیدم *** می سوخت حریم دل مولا چه حریمی

آتش مزین آتش، در و دیوار دلش را *** جز فاطمه در قلب علی نیست مقیمی (4)

دومی، خودش در نامه ای که به معاویه نوشت، این گونه نقل می کند:

خواستیم علی را برای بیعت از خانه بیرون بیاوریم فاطمه پشت در ایستاد و نمی گذاشت علی را ببریم. من به زور می خواستم وارد خانه شوم، ولی فاطمه نمی گذاشت

ص: 115

1- همان.

2- انسان/8

3- انسان/9

4- سید حمیدرضا برقی

که من وارد خانه شوم من با شدت در را فشار دادم و با تازیانه بر دست های او زدم تا در را رها کند. از شدت درد تازیانه ناله کرد و گریست ناله او به قدری جان کاه و جگرسوز بود که نزدیک بود دلم نرم شود و از آن جا منصرف گردم اما به یاد کینه های علی افتادم. با پای خودم لگد بر در زدم ولی او هم چنان در را محکم نگه داشته بود که باز نشود. وقتی که لگد بر در زدم صدای ناله فاطمه را شنیدم و این ناله طوری بود که گمان کردم مدینه را زیر و رو کرد در آن حال فاطمه صدا می زد:

(يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَأَبْنَتِكَ أَوْ يَا فَضَّةُ إِلَيْكَ فَخُذِيْنِي فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي)؛ ای پدر جان! ای رسول خدا! ببین با حبیب و دختر تو چه می کنند. آه! ای فضه بیا و مرا دریاب به خدا قسم فرزند در رحم من کشته شد!

اما من در را فشار دادم در باز شد. وقتی وارد خانه شدم فاطمه با همان حال روبرویم ایستاد ولی شدت خشم من مرا به گونه ای کرده بود که گویی پرده ای در برابر چشمم افتاده است چنان سیلی روی روپوش صورت او زدم که به زمین افتاد. (1)

دیوار هم به شدت ضربه اضافه کرد *** از هر دو سمت چهره او ضرب دیده شد (2)

گیرم که بود بغض علی در نهاد تو *** سیلی زدن به صورت زهرا دگر چرا؟!

سیلی زدی به مادر و دستت شکسته باد! *** مادر زدن مقابل چشم پسر چرا؟ (3)

گریز 1

آی مردم ای گریه کن ها! مدینه جلوی چشم حسنین و زینب، «مادر» را می زدند! من از شما سؤال می کنم چه بر سر یک پسر هفت هشت ساله می آید وقتی که می بیند جلوی چشمش مادرش را می زنند؟ دختر چهار پنج ساله چه می کشد وقتی که می بیند مادرش از ضربت سیلی روی زمین افتاده است؟

ص: 116

1- سید بن طاووس، علی بن موسی طرف من الأنباء و المناقب، ص 394 و 395.

2- احسان محسنی فر.

3- سید رضا مؤید خراسانی

بیش از همه به حالت زینب دلم بسوخت *** «مادر» کسی مقابل «دختر» نمی زند (1)

ای مردم! اگر مادر را جلوی چشم بچه هایش زدند باز هم بچه ها یک پشتوانه داشتند، دلشان گرم بود که بابای شان امیرالمؤمنین علیه السلام آن جا بود، گرچه ریسمان به گردن بابا انداخته بودند و آن حضرت را می کشیدند اما همه می دانند «بابا» باعث غرور و عزت بچه هاست، «بابا تکیه گاه بچه هاست. بچه ها با وجود بابا دلشان محکم است دختر به بابایش می نازد دختر با بابایش پروبال دارد الهی کسی جلوی چشم دختر به بابا جسارت نکند.

اما ای مردم! این غرور را شکستند می دانید کجا؟ در شهر شام، در مجلس یزید، وقتی یزید ملعون دست برد چوب خیزران را برداشت و جلوی چشم زن و بچه ها به لب و دندان امام حسین علیه السلام زد.

(ثُمَّ دَعَا يَزِيدٌ عَلَيْهِ اللَّعْنَةَ يَقْضِيهِ خَيْرُزَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِنَّ ثَنَائًا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام (2)؛ پس یزید ملعون عصای خیزران را طلبید و با آن بر دندان های امام حسین علیه السلام می زد

کنار تشت طلاست «فاطمه» مهمان من *** چوب مزنی یزید! بر لب و دندان من

با چه دلی می زنی بر لب من خیزران؟ *** کز همه دل می برد نغمه قرآن من

گر چه تحمل کنم ضربه چوب تو را *** تاب مرا می برد گریه طفلان من (3)

ملا مهدی مازندرانی می نویسد:

فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیهما السلام وقتی این صحنه را دیدند، به عمه شان حضرت زینب علیه السلام پناه بردند و می گفتند: «عمه جان! ببین یزید با چوب دستی خود به دهان و دندان بابا می زند» (4)

ص: 117

1- غلامرضا سازگار

2- سید بن طاووس، علی بن موسی اللهوف علی قتلی طفوف، ص 179

3- غلامرضا سازگار.

4- مازندرانی، شیخ محمد مهدی معالی السبطین، ص 838.

در روایت است: یزید ملعون آن قدر با چوب دستی خود به دهان امام حسین علیه السلام زد که دندان های مقدس آن حضرت شکست (1)

چوب زد بر لب تو تا که مرا زجر دهد *** این یزید از دل من خوب خبر داشت حسین!

آن قدر زیر لبم ذکر خدا را گفتم *** تا که دست از سر لب های تو برداشت، حسین! (2)

گریز 2

عرض کنم: یا فاطمه! شما و اهل خانه گرسنه ماندید ولی غذای افطارتان را به مسکین و یتیم و اسیر دادید و سه روز با آب افطار کردید شدت گرسنگی بچه ها به حدی بود که وقتی روز بعد امیرالمؤمنین علیه السلام همراه حسنین علیهما السلام به مسجد رفتند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله دید بچه ها دارند می لرزند و رنگ از صورتشان پریده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! برویم خانه بینم حال دخترم چطور است؟ حضرت وقتی به منزل آمد دید دخترش فاطمه علیها السلام میان محراب عبادت ایستاده و از گرسنگی شکمش به کمرش چسبیده است.»

یا فاطمه! ای کاش امت پیامبر این ایثارها و انفاق های شما را جبران می کردند اما بر عکس کاری با اهل بیت شما در شهر شام کردند که منهل بن عمرو نقل می کند:

امام سجاد علیه السلام را در کوچه های شهر شام دیدم تکیه بر عصا کرده بود و خون از ساق های پای حضرت جاری بود و رنگ صورت مبارکش زرد شده بود. عرضه داشتم: (كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ) حالتان چطور است؟ ای فرزند رسول خدا! «حضرت در حالی که اشک از چشمش جاری بود فرمود:

«چگونه است حال کسی که اسیر یزید بن معاویه است؟! زن های ما تا به حال

ص: 118

1- همان، ص 840.

2- علی ذوالقدر.

شکم هایشان از طعام سیر نگشته و شب و روز را به نوحه و گریه می گذرانند. هرگاه یزید ما را می طلبد گمان می کنیم که اراده قتل ما را دارد و به جهت کشتن ما را می طلبد.»

منهال گفت: عرضه داشتم اکنون کجا می روید؟

فرمود: «آن جایی که ما را منزل داده اند سقف ندارد و آفتاب، بدن های ما را سوزانده است. اکنون به جهت ضعف بدن بیرون آمده ام تا لحظه ای استراحت کنم و به خاطر ترس از آزار و اذیت زن ها، زود برمی گردم!»

منهال می گوید: همین طور که با حضرت سخن می گفتم، شنیدم ندای زنی از خرابه بلند شد و آن حضرت را صدا زد: «کجا می روی ای نور دیده؟! و آن زن، زینب کبری علیها السلام بود. (1) عنی عقيله بنی هاشم نگران برادرزاده اش بود....»

بی جهت نبود وقتی از امام سجاد علیه السلام پرسیده شد: در سفر کربلا، کجا بیشتر به شما سخت گذشت؟ سه مرتبه فرمود: «الشام! الشام! الشام!». (2)

سهم من غصه و آلام شده *** ذکر هر شام من «الشام» شده

ما کجا مجلس اغیار کجا *** ما کجا کوچه و بازار کجا

ما کجا سنگ لب بام کجا *** ما کجا خنده و دشنام کجا (3)

همین قدر بگویم در شام کاری کردند که دختر سه چهار ساله امام حسین علیه السلام، حضرت رقیه، کنار سر بریده جان داد همین که سر بریده بابا را مقابلش گذاشتند سر را برداشت به سینه چسباند و چند جمله ای بیشتر نتوانست با سر بریده بابا صحبت کند. اول جمله اش این بود: (یا أَبَتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَّنِي عَلَى صِرَاطٍ سَيِّئٍ؟ بابا جان! چه کسی مرا به این کودکی یتیم کرده؟) بعد گفت: (یا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟) بابا جان! چه کسی تو را به خونت آغشته کرده؟» یک سؤال دیگر کرده که این سؤال

ص: 119

1- قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال (معرب)، ج 1، ص 777.

2- محدثی، جواد فرهنگ عاشورا (فارسی)، ص 240.

3- محمد فردوسی

خیلی عجیب است یک نگاه به رگ های بریده گلوی بابا کرد و گفت: «یا اَبْتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؛ بابا جان! چه کسی رگ گردنت را بریده؟» شاید وقتی نگاه به رگ های بریده گلوی بابا کرد دید رگ ها نامرتب بریده شده است شاید شنیده بود سر بابا را از قفا بریده اند. لذا سؤال کرد: «یا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؛ بابا جان چه کسی رگ های گردنت را بریده؟» (1)

مرا ببخش که نشناختم تو را اول *** به چهره تو نمانده است رنگ و رو بابا!

خدایش خیر دهد راهب مسیحی را *** که با گلاب تو را داده شستشو بابا!

الهی خیر نبیند که خولی نامرد *** کشیده دست به روی تو بی وضو بابا

بیا و باز صدایم بزن رقیه من! *** تو هم بخواه ز من که بگو بگو بابا

لب ترک ترک را ندیده می بوسم *** چه خوب شد که به چشمم نمانده سو، بابا!

چقدر سخت لب چوب خورده بابا جان! *** چقدر سخت بریده شده گلو بابا (2)

ص: 120

1- قمی، شیخ عباس، نفس المهموم (معرب)، ص 416.

2- محمد حسن بیات لو.

کتیبه 13: اسوه حجاب و عفاف

اشاره

ص: 121

عالم اسیر جزر و مد بی قراری ات *** طوفان چه کرده با دل دریا کناری ات

رخ در محاق برده ای، ای ماه نیمه جان! *** نیلی شده است روی تو از زخم کاری ات

دریای صبر، کوه نجابت، شکوه عشق *** حیرت زده است عاشقی از بردباری ات

در راه عشق صرف نظر کردی از وجود *** جان جهان فدای ولایت مداری ات

تشبیه تو به هر چه به جز تو قشنگ نیست *** پیش رخ تو نیلی دریا که رنگ نیست

در خانه، سادگی و صفا موج می زند *** در هر طرف حضور خدا موج می زند

لب بسته ایم و ناله دل هایمان بلند *** در این سکوت محض صدا موج می زند

ص: 122

مادر کنار پنجره، پهلوی گرفته است *** بابا میان اشک و دعا موج می زند

سجاده ات دریچه بازی ست رو به عرش *** در آن، عبادت دو سرا موج می زند

گرچه دلش از آن همه غم در تلاطم است *** با این وجود وقت دعا فکر مردم است

کوه از غم تو دست به پهلوی گرفته است *** با ناله ات زمین و زمان خو گرفته است

از بازوی شکسته، نگفتی که نشکند *** کَرار از توقوت بازو گرفته است

ای چادر تو اوج حجاب و عفاف زن *** از کور، مثل تو چه کسی رو گرفته است؟

در پرده های عصمتی و خانه تو نور *** امروز شمع عمر تو سوسو گرفته است (1)

در روایت است: مردی نابینا اجازه گرفت و به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد پیامبر صلی الله علیه و آله دید که زهرا علیها السلام بلافاصله از جا بلند شد فاصله گرفت و خود را پوشاند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دخترم! این مرد نابیناست (تو را نمی بیند).» فاطمه علیها السلام گفت: (إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَإِنِّي أَرَاهُ وَهُوَ يَشُمُّ الرِّيحَ؛) (2) اگر او مرا نمی بیند، من که او را می بینم و او بوی مرا استشمام می کند.»

این جا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أَشْهَدُ أَنَّكَ بَصْعَةٌ مِنِّي، (3) شهادت می دهم تو پاره تن من هستی).

ص: 123

1- محمد جواد الهی پور

2- ابن مغازلی، علی بن محمد، مناقب اهل البيت عليهم السلام، ص 466

3- همان

باید بشر «سرمشق» از او بگیرد *** کز بس حیا، از کور رو بگیرد

بر مرد و زن از او چنین پیام است: *** نامحرمان را بوی زن، حرام است (1)

آن قدر حضرت صدیقه کبری علیها السلام مراقب حجاب و عفاف خود بود که حتی بعد از شهادتش هم نمی خواست حجم بدنش نمایان باشد روزهای آخر عمرش با این که حال مساعدی نداشت یک روز به اسماء بنت عمیس (2) فرمود:

«اسماء! من از این وسیله و شکلی که جنازه زنان را حمل می کنند ناراحتم زیرا در این صورت، حجم بدن نمایان است. من نمی خواهم هنگام تشییع حجم بدنم نمایان باشد»

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که به اسماء فرمود:

(إِنِّي نَحَلْتُ وَذَهَبَ لِحَيِّي) (3) من لاغر شده ام و گوشت بدنم آب شده است. آیا چیزی که بدنم را بپوشاند برایم درست نمی کنی؟» اسماء گفت: بی بی جان! من در حبشه که بودم با وسیله ای جنازه ها را حمل می کردند که حجم بدن نمایان نبود. حضرت فرمود: «می شود شکل آن را برایم ترسیم کنی؟» اسماء تختی خواست و آن را برگرداند. سپس مقداری چوب به پایه های آن بست و آن گاه پارچه ای روی آن انداخت. حضرت با دیدن این وسیله تبسمی کرد و فرمود همین وسیله خوب است بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله کسی لبخند حضرت زهرا علیها السلام را ندیده بود مگر این لحظه ای که به تابوت خود لبخند زد (4)

بعد پیغمبر اگرچه با تبسم قهر بود *** لحظه ای با دیدن تابوت زهرا شاد شد (5)

اما این که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت کرد: (فَغَسَلْنِي

ص: 124

1- سید رضا مؤید.

2- اسماء بنت عمیس علیها السلام با شوهر اولش (جعفر طیار علیه السلام) و تعدادی از مسلمانان مکه به خاطر اذیت و آزار مشرکان، با صلاح دید رسول خدا صلی الله علیه و آله به کشور حبشه (اتیوپی) مهاجرت کرده بودند و چندین سال در آن جا سکونت داشتند.

3- بحرانی اصفهانی عبدالله عوالم العلوم، ج 11، ص 1102.

4- تستری، قاضی نورالله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج 10، ص 475.

5- محسن حنیفی

وَلَا تَكْشِفْ عَنِّي)، (1) مرا غسل بده و پیراهنم را بیرون میاور، شاید نمی خواست نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به بدن مجروح و پهلوی شکسته بیفتد تا نکند خاطر آن حضرت آزرده شود. اسماء نقل می کند: من آب می ریختم مولا بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل می داد. ناگهان دیدم بی اختیار صدای گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد. عرض کردم یا علی! حق دارید از این مصیبت بزرگ گریه کنید. لکن دیدم بی اختیار صدای مبارک به گریه بلند شد، سبب آن چه بود؟ فرمود: «ای اسماء! هنوز بازوی مبارکش ورم دارد!» (2)

روی ورم بازوی تو دست علی خورد *** یک بار تو جان دادی و صد بار علی مرد (3)

گریز 1

یا علی! شبانه از زیر پیراهن دستتان به ورم بازوی بی بی رسید، طاقت از کف دادید، صدای گریه شما بلند شد یا علی! شما دیگر بدن مجروح ندیدید، ورم بازو ندیدید، فقط دستتان ورم بازو را لمس کرد اما مولای من! حسینت در کربلا دستتان بریده دید فرق عمود خورده دید بدن پُر از تیر و نیزه دید وقتی رسید کنار بدن علمدارش (قمر بنی هاشم علیه السلام) دیگر زانوانش رمق نداشت. نشست روی زمین، سر عباسش را به زانو گذاشت خاک و خون از صورت و چشمان و دهانش پاک کرد. (4) سید بن طاووس نوشته: امام حسین علیه السلام کنار بدن برادرش عباس علیه السلام بلند بلند گریه کرد. (5)

افتاده ای برای چه از پا؟ بلند شو! *** خوردم زمین کنار تو، از جا بلند شو!

لشکر به قامتِ خم من خنده می کند *** شد علقمه محل تماشا بلند شو! (6)

جمله ای کنار بدن علمدارش فرمود که کنار هیچ بدنی این جمله را نغمه بود صدا زد:

ص: 125

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 179

2- یزدی حائری، محمد حسن انوار الشهادة، ص 332 و 333.

3- حسین ایمانی.

4- مازندرانی، ملا مهدی، معالی السبطین، ص 636

5- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 118.

6- رضا رسول زاده

(الآن انكسر ظهري وقلت حيلتي) (1)

«الآن پشتم شکست و چاره ام کم شد!»

مرحوم ملا مهدی مازندرانی در کتاب معالی السبطین نوشته امام حسین علیه السلام می خواست بدن برادرش را به خیمه ها بیاورد در این حال قمر بنی هاشم علیه السلام به زحمت چشمش را باز کرد، «گفت: «حسین جان! مرا به کجا می بری؟» اباعبدالله علیه السلام فرمود: «می خواهم تو را به خیمه ها ببرم» حضرت ابوالفضل علیه السلام گفت: «برادر جان! تو را به جدّت رسول الله قسم می دهم که مرا به خیمه مبر! زیرا من از سکینه علیها السلام خجالت می کشم. من به سکینه علیها السلام وعده آب داده ام.» (2)

گفتم که آب را ببرم خیمه ها، نشد *** شرمنده ام بگو به خدا بچه ها نشد

آقا ببخش! من همه جایم شکسته است *** تو آمدی، به پایت ابوالفضل پا نشد (3)

گریز 2

عرض کنم: یا فاطمه! به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کردی که: «هنگام غسل دادن، پیراهن از تن من بیرون میاور!» به اسماء فرمودی: «نمی خواهم هنگام تشییع، حجم بدنم نمایان باشد. از این که حجم بدن مقدّست نمایان شود نگران بودی. بی بی جان! حسینت هم کربلا می دانست بعد از شهادتش لباسش را به غارت می برند، حضرت نمی خواست بدنش برهنه باشد. لذا هنگام وداع با اهل حرم از خواهرش حضرت زینب علیها السلام لباس کهنه ای خواست و فرمود: (اِيتِنِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ، لَا يُرْغَبُ أَحَدٌ فِيهِ مِنَ الْقَوْمِ؛) (4) لباسی به من بده بر تن کنم که کسی بعد از شهادتم آن را به غارت نبرد تا بدنم برهنه و عریان نباشد.» اما یزیدیان همین پیراهن را هم بعد از شهادتش به غارت بردند.

هر کسی خسته می شد از زدنش *** می ربود آن چه می شد از بدنش

ص: 126

1- موسوی مقررّم، عبد الرزاق، مقتل الحسين، ص 282.

2- مازندرانی ملا مهدی معالی السبطین، ص 635 و 636

3- محمد ناصری

4- بحرانی، سید هاشم مدینه معاجز الأئمة الاثني عشر، ج 4، ص 67.

این یکی بُرد جوشنش ز تنش *** آن یکی برد کهنه پیرهنش

سنگ ها را که بر جنازه زدند *** تازه بر اسب نعل تازه زدند (1)

بعد از این که سر از بدن امام حسین علیه السلام جدا کردند عمامه و زره و شمشیر و لباس و انگشتر حضرت را به غارت بردند. عمر بن سعد ملعون در بین لشکر فریاد زد: «مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ» (2) کیست بدن حسین را با اسبش لگدکوب کند؟»

از میان لشکر، ده نفر آمدند و بدن مطهر نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و میوه دل حضرت زهرا علیها السلام را زیر سم اسبان قرار دادند!

(فَدَّاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ؛ (3) طوری بدن امام علیه السلام را زیر سم اسبان کوبیدند که استخوان های سینه و پشت حضرت خرد شد!)

نعل تازه به سم اسب زدن فکر که بود؟ *** که سراپای تو با سطح زمین، یکسان شد (4)

ص: 127

1- حیدر توکلی

2- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 113.

3- سید بن طاووس، علی بن موسی اللهوف علی قتلی طفوف، ص 136.

4- سعید خرازی.

کتیبه 14: چادر تابناک فاطمه علیها السلام

اشاره

ص: 129

بنویسید که معصومه عصمت زهراست *** سند محکم اثبات نبوت، زهراست

دختری که لقب «اُمّ اییها» دارد *** پدرش بوسه به دستش بزند جا دارد

و خداوند اگر «و اعتصموا» می گوید *** از کرامات نخ چادر او می گوید

سوره دهر چنین گفته به مدحش سخنی *** تا ابد، دهر نبیند به خود این گونه زنی

راه عرفان خداوند به او وابسته ست *** جز در خانه زهرا همه درها بسته ست

همه در خدمت بانوی دو عالم بودند *** ابر و باد و مه و خورشید و فلک هم بودند

فضه هم بود ولی باز خودش نان می پخت *** نان برای دل بی تاب یتیمان می پخت

بارها خادمه اش گفت: به لطف شادم *** من از آن روز که در بند توام آزادم

زهد با دیدن او، حسّ تفاخر دارد *** قرّة العین نبیّ، وصله به چادر دارد

نه فقط جلوه او سوره انسان آورد *** چادرش یک شبه هشتاد مسلمان آورد (1)

ص: 130

وقتی که ماه در سحر چادر تو بود *** خورشید زیر بال و پر چادر تو بود

زیر قدم تو پر و بال ملائکه *** فوج فرشته دور و بر چادر تو بود

هر کس که منتسب به تو شد سر به راه شد *** اصلاً «حجاب» در اثر چادر تو بود

وقتی در آسمان خدایی بدون شک *** زینب در آن میان قمر چادر تو بود

تو قبل مریم آمده ای مادر بهشت! *** پس این همه حیا، اثر چادر تو بود

یک شب چهل یهود (1) مسلمان تو شدند *** این هم نشانه دگر چادر تو بود (2)

فدای این بی بی بشوم که حتی چادرش هم اعجاز می کند. در روایت است: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام برای قرض گرفتن مقداری جو، به یک یهودی مراجعه کرد، مرد یهودی گفت: یا علی! چیزی به عنوان رهن نزد من بگذار! امیرالمؤمنین علیه السلام چادر حضرت زهرا علیها السلام را نزد او قرار داد و مرد یهودی چادر را گرفت و به خانه برد و در اتاقی گذاشت. هنگام شب زن آن شخص یهودی برای انجام کاری داخل آن اتاق شد و نوری را دید که اتاق را روشن کرده است. فوراً از اتاق بیرون آمد و آن چه را که دیده بود به شوهرش اطلاع داد. مرد یهودی که فراموش کرده بود چادر فاطمه علیها السلام را در آن اتاق قرار داده است، به سرعت وارد اتاق شد و دید نوری از چادری ساطع می شود که علی علیه السلام آن را نزد او گرو گذاشته است. مرد یهودی و همسرش با تعجب از خانه بیرون آمدند و اقوام و فامیل خود را با خبر کردند تا آنان هم شاهد این اعجاز باشند و آنان با دیدن این معجزه به اسلام گرویدند و ایمان آوردند. نوشته اند: هشتاد نفر یهودی از «معجزه چادر» حضرت زهرا علیها السلام مسلمان شدند! (3)

رشته چادرش اگر به دست انبیا رسد *** شعار فخر انبیا به عرش کبریا رسد

از لب جان فزاش اگر زمزمه دعا رسد *** جان ز نوای گرم او به جسم مصطفی رسد (4)

ص: 131

1- بر اساس روایت، «هشتاد یهودی، دین اسلام را پذیرفتند

2- مهدی نظری (با اندکی تغییر)

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 30.

4- غلامرضا سازگار

چه بگویم که بود فاطمه جان در خور تو *** عالمی گشته مسلمان تو و چادر تو

چادرت مظهر حجب است، تجلی عفاف *** گرد تو عصمت و اخلاص و حیا، گرم طواف (1)

از برکت حجاب و عفاف و چادر بیدبی است که هشتاد یهودی مسلمان می شوند؛ این چیزی نیست جز اطاعت و بندگی خداوند که در وجود حضرت فاطمه علیها السلام موج می زند. در روایت است:

یک روز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب خود سؤال فرمود: «بهترین چیز برای زن چیست؟ هیچ کس جواب مناسبی برای آن نداشت. هنگامی که علی علیه السلام به خانه آمد و این مطلب را از حضرت زهرا علیها السلام پرسید، حضرت فرمود:

(أَنْ لَا تَرَى رَجُلًا وَلَا يَرَاهَا رَجُلٌ) (2) بهترین چیز برای زن، آن است که مردی را نبیند و هیچ مرد نامحرمی نیز او را نبیند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام روز دیگر در جمع اصحاب، به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله جواب آن پرسش را بیان کرد. حضرت فرمود: «چه کسی این پاسخ را گفته است؟» علی علیه السلام گفت: «فاطمه علیها السلام!» حضرت فرمود: (صَدَقَتْ إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي) (3) «دخترم راست گفته است، همانا که او پاره تن من است».

اما همین فاطمه علیها السلام وقتی پای دفاع از ولایت و گرفتن حق امیرمؤمنان علی علیه السلام به میان می آید، ماندن در خانه را جایز نمی بیند و برای رفع غصب «فدک» چادرش را به سر می کند و تنها نه بلکه با عده ای از هاشمیات به مسجد می رود. در روایت است: آن گونه به مسجد می رفت که چادرش به زمین کشیده می شد و وقتی به مسجد رسید، آن چنان ناله ای از دل برکشید که اهل مسجد به گریه افتادند. (4)

یک روز دیگر هم به مسجد آمد. اما این بار با دفعه قبل فرق داشت. این دفعه بدنش

ص: 132

1- یوسف رحیمی.

2- تستری، قاضی نور الله، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج 25، ص 70.

3- همان

4- قاضی نعمان مغربی، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج 3، ص 34.

مجروح بود. آن بانوی مظلومه از شدت ضرباتی که بر بدنش وارد شده بود، روی زمین افتاده و از هوش رفته بود. وقتی به هوش آمد پرسید: «فصّه! علی کجاست؟» فصّه گفت: علی را به مسجد بردند بی بی با حال ناتوانش چادر به سر کرد، دست حسنین علیهما السلام را به دست گرفت با جمعی از زنان هاشمی به مسجد آمد. علی علیه السلام را با سر برهنه دید که شمشیر بالای سرش گرفته بودند. حضرت تا این صحنه را دید، ناله ای زد و فرمود:

«دست از پسر عمّم بردارید! قسم به آن کسی که محمّد را به حق فرستاد! اگر دست از او برندارید، موی خود را پریشان می کنم و پیراهن پدرم را بر سر می گذارم و به پیشگاه خدای متعال فریاد می کنم! نافه صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و بیچه او نزد خدا گرامی تر از دو پسر من نیست!»

در این حال بود که سلمان می گوید: «به خدا قسم، دیدم ستون های مسجد به حرکت در آمد» (1) امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: «دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را دریاب!».

سلمان می گوید: «خود را به فاطمه علیها السلام رساندم و گفتم: خداوند پدر گران قدرت را پیام آور مهر و محبت برای جهانیان قرار داده است. به منزل برگردید!» حضرت رو به من کرد و فرمود: «سلمان! مگر نمی بینی می خواهند امیرمؤمنان علیه السلام را به شهادت برسانند؟ سلمان! کاسه صبرم لبریز شده است، دیگر نمی توانم صبر کنم! بگذار کنار قبر پدرم بروم، موی خود را پریشان کنم گریبان پاره کنم و به درگاه خداوند ناله سر دهم!».

سلمان می گوید: «به حضرت عرض کردم: می ترسم مدینه فرو بریزد! بی بی جان! یا فاطمه! امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به سوی شما فرستاده است و فرموده نفرین نکنید!» تا سلمان گفت: «علی علیه السلام می فرماید: نفرین نکنید»، حضرت فاطمه علیها السلام گفت: «چشم! صبر می کنم و به خانه برمی گردم». اما وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کردند، حضرت به طرف فاطمه علیها السلام آمد و وقتی به فاطمه رسید حضرت زهرا علیها السلام سرش را روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و گریه کرد و عرضه داشت:

ص: 133

(روحي لِرُوحِكَ الْفِدَاءَ وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَفَاءَ، يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنْ كُنْتَ فِي خَيْرٍ كُنْتَ مَعَكَ وَإِنْ كُنْتَ فِي شَرٍّ كُنْتَ مَعَكَ):

«جان فاطمه به قربانت و روح و جانم سپر بلاهای تو باد! ای اباالحسن! من همراه با تو هستم و تو را تنها نخواهم گذاشت؛ اگر در امنیت و سلامت باشی، با تو خواهم بود اگر در سختی و رنج هم باشی، با تو خواهم بود».(1)

اولین شیعه بی تاب علی، زهرا بود *** که سراپای وجودش سپر مولا بود

یک جهان هم اگر از بیعت خود بر می گشت *** باز هم فاطمه دور سر حیدر می گشت (2)

گزین 1

یا فاطمه! امیرالمؤمنین علیه السلام به شما پیغام داد: «نفرین نکنید!» گفتی «چشم!» امیرالمؤمنین فرمود: «به خانه برگردید!»، گفتی «چشم!» دخترت زینب کبری علیها السلام هم از شما یاد گرفت، آن وقتی که رسید توی گودال قتلگاه بدن خونین و پر از زخم امام حسین علیه السلام را دید طاقت نیاورد روی زمین نشست خود را روی بدن آن حضرت انداخت، با اشک و ناله صدا می زد:

«آیا تو حسین منی؟ آیا تو برادر منی؟ آیا تو فرزند مادر منی؟ آیا تو نور دیده منی؟ برادرم تو را به حقّ جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله با من حرف بزنی! تو را به حقّ پدرم علی مرتضی علیه السلام مرا صدا بزنی تو را به حقّ مادرم فاطمه علیها السلام جواب مرا بده!»

در این لحظه، حضرت با صدایی ضعیف به او فرمود: «خواهرم! آرام باش، با گریه و ناله ات قلبم را آتش زد!» (3) «ارجعي إلى الفسطاط و اجمعي العیال و الأطفال؛ (4) خواهرم به خیمه برگرد، زنان و کودکان را جمع آوری و مواظبت کن» حضرت زینب علیها السلام گفت: «چشم! بر می گردم!» به امر امام و مولایش به خیمه برگشت.

ص: 134

1- قزوینی، سید محمد کاظم، فاطمة الزهراء علیها السلام از ولادت تا شهادت ترجمه: علی کرمی، ص 390 و 391.

2- مجید تال

3- قزوینی، سید محمد کاظم، زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 159 و 160.

4- یزدی، محمد حسن، انوار الشهادة، ص 206

سینه پُر داغ و پیکرم پُر درد *** یک نفر مرد و این همه نامرد

زینبا! سوی خیمه ها برگرد! *** خواهرم! ارجعی الی الفسطاط!

شده از تیغ، پاره پاره تنم *** می رسد زخم تازه بر بدنم

تا نبینی تو دست و پا زدنم *** خواهرم! ارجعی الی الفسطاط! (1)

در همین هنگام بود که زمین شروع به لرزیدن کرد و خورشید گرفت و هوا تیره و تار شد. زینب علیها السلام به سوی خیمه امام سجاد علیه السلام دوید و صدا زد: «برادرزاده! مرا چه شده است؟ عالم را دگرگون می بینم، خورشید گرفته است، زمین می لرزد!» حضرت فرمود: «عمه جان! پرده خیمه را بالا بزن. حضرت نگاهی کرد دید ذوالجناح پدرش بدون سوار میان میدان سرگردان است. آن طرف نگاه کرد دید سر مقدس پدرش بالای نیزه است! این جا بود که امام سجاد علیه السلام صدا زد: «عمه جان! زنان و کودکان را جمع کن. پدرم را کشتند!» آن گاه حضرت از حال رفت و با صورت به زمین افتاد (2)

گریز 2

عرض کنم: یا فاطمه! یک شمشیر بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام دیدی، طاقت نیاوردی، فریاد زدی و فرمودی: «دست از پسر عمم بردارید! به خدا قسم! اگر دست از او برندارید، موی خودم را پریشان می کنم و پیراهن پدرم را بر سر می گذارم و به پیشگاه خدای متعال فریاد و شکایت می کنم!» آن قدر ایستادی و مقاومت کردی تا مجبور شدند دست از علی علیه السلام بردارند اما یا فاطمه! در کربلا دخترت زینب علیها السلام هر کاری کرد نتوانست حسینش را از دست یزیدیان نجات بدهد. آن لحظه ای که نگاه کرد، دید دور حسینش را گرفته اند و هر کسی با حربه ای به بدن او می زند؛ ملعونی تیر به دهان ابا عبدالله علیه السلام زد! دیگری نیزه ای به کتف آن حضرت زد و آن یکی از پشت نیزه ای به کمر امام حسین علیه السلام زد! دیگری می خواست سر از بدن ابا عبد الله علیه السلام جدا کند! (3) این جا بود که زینب کبری علیها السلام

ص: 135

1- سید رضا مؤید.

2- قزوینی، سید محمد کاظم، زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 161.

3- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 112.

از کوفیان کمک خواست تا سر از بدن حسینش جدا نکنند ولی کسی او را یاری نکرد. ابتدا رو کرد به عمر بن سعد ملعون و صدا زد:

(اَيُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟!) « دارند حسینم را می کشند و تو نگاه می کنی؟! »

عمر بن سعد با این سخن حضرت زینب علیها السلام اشک از چشمش جاری شد، ولی جوابی نداد (1) و رویش را برگرداند. (2) سپس آن حضرت خطاب به لشکر صدا زد:

(وَيْحَكُمْ! أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟!) (3)

«وای بر شما! آیا مسلمانی بین شما نیست؟!»

کسی جواب زینب علیها السلام را نداد به ناگاه شمر وارد قتلگاه شد. امام حسین علیها السلام در حالی که با بدن مجروح نشسته بود، شمر ملعون لگدی به حضرت زد، روی سینه مبارکش نشست و سر از بدن آن امام مظلوم و عطشان جدا کرد. (4)

دور تا دور حسینش چشم تا می کرد کار *** نیزه بود و نیزه بود و نیزه بود و نیزه دار

گفت: ای نامرد! کمتر بین خون تابش بده! *** یا مبر سر از تنش یا لااقل آبش بده! (5)

ص: 136

1- ابی مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطف، ص 252

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 55.

3- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 112.

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 56

5- عبدالحسین میرزایی

کتیبه 15: درخواست از مهاجر و انصار

اشاره

ص: 137

نام تو فاطمه یا فاطمه تسبیح علیست *** یاد تو لحظه اعجاز مفاتیح علیست
با تو تکلیف قدر، حکم قضا، معلوم است *** در کنار تو دگر صبر و رضا معلوم است
لحظه هایت همه ایثار، صداقت، تقوا *** راضیه، مرضیه، صدّیقه، زکیّه، زهرا
به شکوهت نرسد انسیه و حورایی *** چهره پوشانده ای از سائل نابینایی
چه بگویم که بود فاطمه جان در خور تو *** عالمی گشته مسلمان تو و چادر تو
چادرت مظهر حجب است، تجلّی عفاف *** گرد تو عصمت و اخلاص و حیا، گرم طواف
رحمت و جود و سخا، جلوه ای از آیه توسّست *** در دعاهاست مقدّم به تو، همسایه توسّست

هر که از باغ بهشت تو سخن می گوید *** از بزرگی و کرامات حسن می گوید

به روی دوش نبی، نور دو عینی داری *** جان عالم به فدایت! چه حسینی داری!

در کرم خانه لطف تو مقرب باشد *** هر که خاک قدم حضرت زینب باشد

قدر یک گوهر یکدانه تو مکتوم است *** ام کلثوم تو اما چقدر مظلوم است

آب، مهریه تو گشته و تطهیر شده *** در دل شیعه فقط مهر تو تکثیر شده

این تویی که همه جا اذن شفاعت داری *** تو که در هر نفست، صبح هدایت داری

خانه را سنگر اسلام و امامت کردی *** در وفاداری و ایثار قیامت کردی

آه از غربت مولا به لب جان آمد *** آمدی و همه عشق به میدان آمد

آمدی تا که فدایی ولایت باشی *** آمدی مادر ایثار و شهادت باشی (1)

آن بانوی مظلومه تا توان داشت از امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کرد؛ پشت در آمد، پهلویش را شکستند محسنش را سقط کردند به کوچه آمد با غلاف شمشیر به بازویش زدند. با پهلوی شکسته به مسجد آمد تا علی علیه السلام را به خانه برنگرداند، از مسجد برنگشت. اما روزهای آخر دیگر توان راه رفتن نداشت. با این حال باز هم دست از حمایت و دفاع از علی علیه السلام برنداشت.

ص: 139

در روایت است که تا چهل شب امیرالمؤمنین علیه السلام او را سوار بر مرکب می کرد، بی بی دست حسنین علیهما السلام را می گرفت و کنار خانه مهاجرین و انصار می رفت و از آنان برای مطالبه حقّ علی علیه السلام کمک می خواست آنان هم قول می دادند فردا بیایند و از حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کنند اما به جز سلمان و مقداد و ابوذر و زبیر، کس دیگری نمی آمد (1)

همه هستی اش را در راه دفاع از امامش داد و در هیجده سالگی میان بستر مرگ قرار گرفت. در لحظات آخر هم باز به یاد غم های امیرالمؤمنین علیه السلام گریه می کرد. گریه های حضرت زهرا علیها السلام دل امیرالمؤمنین را آتش می زد علی علیه السلام از او سؤال کرد: «يَا سَيِّدَتِي! مَا يُبْكِيكِ؟» (2) ای سرور من! چرا گریه می کنی؟» فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: «أَبْكِي لِمَا تَلْقَى بَعْدِي» (3) گریه ام به خاطر مصائبی است که بعد از من با آن روبرو می شوی!.

با صدای گریه ات هر بار حق حق می کنم *** راحت جان علی! با رفتنت دق می کنم (4)

چند وقتی هست که حال و هوایت خوب نیست *** گریه کمتر کن گلم، گریه برایت خوب نیست

باز حال بازوی مشکل گشایت خوب نیست *** فاطمه برخیز! حال بچه هایت خوب نیست (5)

امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه را دلداری داد و فرمود: (لَا تَبْكِي فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَصَغِيرٌ عِنْدِي

ص: 140

1- هلالی عامری، کوفی، سلیم بن قیس اسرار آل محمد، ص 765.

2- بحرانی اصفهانی، عبدالله عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 1073

3- همان

4- وحید محمدی

5- همان

في ذاتِ الله؛ (1) گریه نکن سوگند به خدا که این مصائب در راه خدا در نزدِ کوچک و ناچیز است!

گریز 1

گریه های دم آخر حضرت زهرا علیها السلام، دل امیرالمؤمنین را آتش زد. کربلا هم گریه های دم آخر سکینه دل امام حسین علیه السلام را آتش زد وقتی که بابا میدان می رفت، جلوی ذوالجناح را گرفت، روی زانوی بابا نشست، گفت: بابا جان! «استَسَلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟» تسلیم مرگ شدی؟» حضرت فرمود: «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یابوری ندارد؟ یک درخواستی از بابا کرد، جگر بابا را آتش زد گفت: بابا جان! یک خواهش از شما دارم: «رُدُّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا؛ ما را به حرم جدمان (مدینه) برگردان» این جا بود که اشک حضرت جاری شد و فرمود: (هَيْهَاتَ لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ)، «اگر مرغ قطا را به حال خود واگذارند می خوابد.» (یعنی بابا، دشمن می خواهد خون مرا بریزد) و بعد فرمود:

لَا تُحْرِى قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي (2)

تا جان در تن من است با اشک حسرت خود دل مرا مسوزان. گریه هایت را بگذار برای بعد از شهادت بابا.

دل دختر به پدر خوش باشد *** مهربانی ز دو سرخوش باشد

تو بهین باب سرافراز منی *** تو خریدار من و ناز منی

بعد از این ناز برای که کنم؟ *** جا به دامان وفای که کنم؟ (3)

این جا اشک بابا را جاری کرد. یک جا هم اشک زن ها و بچه ها را درآورد. کجا؟ وقتی ذوالجناح، بی صاحب برگشت، همه دورش را گرفتند و هر کسی سؤالی می کرد. یکی می گفت: ذوالجناح! برادرم کو؟ یکی می گفت: ذوالجناح! عمویم را چرا نیاوردی؟ اما سؤال

ص: 141

1- بحرانی اصفهانی عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 1073

2- قمی، شیخ عباس، نفس المهموم (معرب)، ص 315.

3- علی انسانی.

دختر با همه فرق داشت آمد جلو دست به گردن ذوالجناح انداخت و گفت: «یا جوادِ اَبی! هَل سَقِی اَبی اُم قُتِل عَطشاً؟» (1) ذوالجناح! بابام تشنه بود، آیا آبش دادند یا با لب تشنه؟...»

چو خنجر بر گُلوی او نهادند *** به آن لب تشنه آیا آب دادند؟ (2)

گریز 2

یا علی! در مدینه فاطمه علیها السلام برای غربت شما گریه کرد در کربلا هم دخترش زینب کبری علیها السلام برای غربت و مظلومیت ابا عبد الله الحسین علیه السلام گریه کرد کجای کربلا، زینب علیها السلام گریه کرد؟ شب عاشورا وقتی متوجه شد برادرش فردا به شهادت می رسد، از کنار بستر زین العابدین علیه السلام بلند شد با پای برهنه دوید داخل خیمه امام حسین علیه السلام، گریه می کرد و می گفت: «ای کاش مرده بودم و زنده نبودم امروز گمان می کنم مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته اند. تو باقیمانده گذشتگان و پناهگاه بازماندگان مایی!» امام حسین علیه السلام اشک چشمان او را پاک کرد و فرمود: «خواهرم شیطان صبر تو را نریاید شکیباً باش و صبر کن!»

این جا بود که امام حسین علیه السلام هم طاقت نیاورد همین که اشک های زینب علیه السلام و بی تابی او را دید اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: «اگر پرنده قطاراً يك شب آزاد می گذاشتند می خوابید» (یعنی دشمن عزم کشتن من را دارد) با این سخن زینب کبری علیها السلام صدا زد:

(يَا وَيْلَتَاهُ أَفْتَعْتَصَبُ نَفْسِكَ اغْتِصَاباً فَذَلِكَ أَفْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي) (3)

«حسین جان! وای بر من! آیا تو را غاصبانه و ظالمانه می کشند؟ برادر! قلب مرا پاره کردی!»

برای زینب، شنیدن این سخن بسیار دشوار و سخت است در این حالت، حضرت

ص: 142

1- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 17، ص 118

2- ناشناس.

3- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 94.

زینب علیها السلام (الطَّمَتْ وَجْهَهَا وَهَوَتْ إِلَى جَنْبِهَا فَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِيًا عَلَيْهَا) (1) لطمه به صورت خود زد گریبان پاره کرد و از حال رفت و روی زمین افتاد. امام حسین علیه السلام خواهرش را به هوش آورد و سپس فرمود: «زینبم! صبور باش! بدان که اهل زمین خواهند مرد و اهل آسمان باقی نمی مانند هر چیزی غیر از ذات مقدس پروردگار هلاک خواهد شد. پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود و برادرم از من بهتر بود. [اما همگی از دنیا رفتند]!»

صبر کن ای خواهر غم دیده ام! *** شمر چون بی نی به روی سینه ام

کن تحمل نور چشمان ترم *** از قفا گر شمر می برد سرم

پرده از رخ واکن زین ماجرا *** گر بینی رأس من بر نیزه ها

تو مکش از سینه آه دردناک *** گر بینی پیکرم را روی خاک

اشک خونین، خواهر از چشمان مریز *** گر بینی جسم زارم ریز ریز (2)

این جا یک جا بود که وقتی در شب عاشورا خبر شهادت برادر را شنید لطمه صورت زد و گریبان پیراهنش را پاره کرد. یک جا هم در مجلس یزید ملعون، وقتی سر مطهر ابا عبدالله علیه السلام را میان تشت طلا دید.

(وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَنْبِهَا فَشَقَّتْهُ) (3)

«از شدت غم و اندوه گریبان خود را چاک زد!»

چوبی به لب، نشسته دیدم *** دندان تو را شکسته دیدم

چشمان تو را پر آب دیدم *** دور سر تو شراب دیدم

چون مجلس کینه را بیاراست *** خصم تو ز ما کنیز می خواست

خونین شدن سر تو دیدم *** جان کندن دختر تو دیدم

عباس کجاست تا بشیند؟ *** رخسار کبود من ببیند (4)

ص: 143

1- همان.

2- علی اصغر بنایی یزدی

3- ابن نماي حلی، جعفر بن محمد، مشیر الاحزان، ص 100

کتیبه 16: گریه های جان سوز

اشاره

ص: 145

همین که دست قلم در دوات می لرزد *** به یاد مهر تو چشم فرات می لرزد

نهفته راز «إِذَا زُلْزِلَتْ» به چشمانت *** اگر اشاره کنی کائنات می لرزد

هزار نکته باریک تر ز مو این جاست *** بدون عشق تو بی شک صراط می لرزد

مگر که خار به چشمان خضر خود دیدی *** که در نگاه تو، آب حیات می لرزد

تورا به کوثر و تطهیر و نور، گریه مکن *** که آیه آیه تن محکمت می لرزد

کنون نهاده علی سر به روی شانه در *** و روی گونه او خاطرات می لرزد (1)

با سوز مادرانه فقط گریه می کنی *** هر شب به یک بهانه فقط گریه می کنی

یک شب ز درد سینه فقط آه می کنی *** یک شب ز درد شانه فقط گریه می کنی

می ترسم این سه ساله تو، کم بیاورد *** وقتی میان خانه فقط گریه می کنی

حنّانه ام! به جان علی آب رفته ای *** روزانه و شبانه فقط گریه می کنی

ص: 146

هنگام پخت نان که کمی از دل تنور *** آتش کشد زبانه فقط گریه می کنی

من که ندیده ام که چگونه تو را زدند *** از درد تازیانه فقط گریه می کنی

حرفی که با علی غریب نمی زنی *** آرام و مخفیانه فقط گریه می کنی

بعد از هزار سال تو بر غربت علی *** بانوی بی نشانه فقط گریه می کنی (1)

(مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ، نَاحِلَةً الْجِسْمِ، مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ، بَاكِیَةَ الْعَيْنِ، مُحْتَزَّةَ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ) (2)

بعد از رحلت پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله دائماً سر خود را می بست. جسمش ناتوان شده بود قوت خود را از دست داده بود همیشه چشمانش گریان بود و قلبی سوخته داشت. ساعت به ساعت از هوش می رفت!

آن قدر گریه می کرد که جزویکی از بگائین (گریه کنندگان) عالم قرار گرفت. گرچه گریه آن حضرت هفتاد و پنج روز یا نود و پنج روز بیشتر نبود، ولی آن چنان جان سوز بود که هر کسی صدای گریه او را می شنید منقلب می شد علامه مجلسی نوشته بزرگان اهل مدینه نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و گفتند:

(يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ فَاطِمَةَ تَبْكِي اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَلَا أَحَدٌ مِّنَّا يَتَهَنُّ بِالنَّوْمِ فِي اللَّيْلِ...؛) (3)

یا ابا الحسن! فاطمه شب و روز گریه می کند ما از صدای گریه او شب ها خواب نداریم و روزها هم به علت مشغله استراحتی نداریم. از شما تقاضا داریم به او بگویید یا شب گریه کند یا روز!

علی به فاطمه فرمود: «فاطمه جان مردم مدینه از صدای گریه شما گلایه کردند و گفتند به فاطمه بگویید یا شب گریه کند یا روز» حضرت زهرا علیها السلام گفت: «یا ابا الحسن! من زیاد در بین این مردم نخواهم بود و به زودی از میان آنان می روم!».

ص: 147

1- رضا رسول زاده

2- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 362.

3- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 177

چراغ عمر کوتاهم کند سوسو ولی افسوس *** که هستم چشم بر راه اجل اما نمی آید

شما ای اهل یثرب! می شوید آسوده از دستم *** صدای گریه زهرا دگر فردا نمی آید (1)

«علی جان! به خدا سوگند، من شب و روز از گریه آرام نخواهم گرفت تا این که به پدرم ملحق شوم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «باشد فاطمه جان! هر طور که میل داری، انجام بده!» (2)

در روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام سایبانی در قبرستان بقیع درست کرد و فاطمه علیها السلام روزها دستِ حسن و حسین علیهما السلام را می گرفت و به بقیع می رفت و در «بیت الاحزان» گریه می کرد (3) کاروان ها که از آن جا رد می شدند می دیدند بانویی نشسته و دو تا آقازاده کنارش هستند و گریه می کند آن چنان جان سوز گریه می کرد که ناله اش در دل هر رهگذری اثر می گذاشت لذا سؤال می کردند: این بانو چه کسی است که این طور جانسوز گریه می کند؟ می گفتند: این بانو فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ (4)

بس که اشک از دیده کم سو گرفتی، فاطمه! *** چند وقتی هست با غم خو گرفتی، فاطمه

زیر چادر دست بر پهلوی گرفتی فاطمه *** از عزیز خود علی هم رو گرفتی فاطمه! (5)

این یک گریه بود که حضرت زهرا علیها السلام در فراق پدر داشت، اما یک گریه هم لحظات آخر عمرش داشت؛ وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به بالین آن حضرت نشست، دید فاطمه علیها السلام دارد گریه می کند. پرسید:

ص: 148

1- علی انسانی

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 177.

3- همان

4- پورسید آقایی سید مسعود چشمه در بستر، ص 199 و 200.

5- وحید محمدی

«يَا سَيِّدَتِي! مَا يُبْكِيكِ؟» ای سرور من! برای چه گریه می کنی؟ عرضه داشت: «يا علي! أَبْكِي لِمَا تَلْقَى بَعْدِي؛ گریه ام به خاطر مصائبی است که بعد از من با آن روبرو می شوی». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (لَا تَبْكِي! فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَصَغِيرٌ عِنْدِي) (1) گریه نکن، سوگند به خدا این مصائب در راه خدا برای من کوچک و ناچیز است.»

عرض کنم: یا فاطمه! نگرانی تان درست بود بعد از شهادت شما مصائب سنگینی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد تحمل سختی خانه بی بی فاطمه علیها السلام، دیدن گریه های بچه های فاطمه علیها السلام رسیدن دستش هنگام غسل به بازوی ورم کرده زهرا علیها السلام به ویژه وداع جانسوز بچه ها با بدن بی جان مادر و بیرون آمدن دستان مادر از کفن و در آغوش گرفتن حسنین علیهما السلام، دیدن این صحنه نه تنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی سخت بود، بلکه برای فرشتگان الهی هم سخت بود. در این حال شنید که منادی می گوید:

(يَا أَبَا الْحَسَنِ ارْزُقْهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكَيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ) (2)

«يا ابا الحسن! حسن و حسین علیهما السلام را از روی پیکر مادرشان بلند کن که سوگند به خدا این حالت، فرشتگان آسمان را به گریه انداخته است.»

آن حضرت با چه حالی بچه ها را از بدن مادر جدا کرد؟ خدا می داند! امام علی علیه السلام بر همه این مصائب و سختی ها و دفن شبانه و غریبانه فاطمه علیها السلام صبر کرد، اما یک جا دیگر صبرش لبریز شد کجا؟ آن زمانی است که به حضرت خبر دادند یا علی! عده ای آمده اند داخل قبرستان بقیع و می خواهند قبرها را بشکافند و بدن فاطمه علیها السلام را از قبر بیرون بیاورند و بر او نماز بخوانند! وقتی این خبر به گوش علی علیه السلام رسید، دیگر کاسه صبرش لبریز شد چشمان مبارکش سرخ شد و رگ های گردنش متورم شد. قبای زرد رنگی که هنگام خشم بر تن می کرد را پوشید شمشیرش را برداشت. با سرعت خودش را به بقیع رساند و خطاب به آن جماعت فرمود:

ص: 149

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 218

2- همان، ج 43، ص 179

«اگر یک سنگ از این قبرها جابه جا شود همه افرادی که این جا هستند را نابود می کنم»

دومی گفت: ای ابوالحسن! این چه رفتاری است که داری؟ به خدا قسم! ما قبر فاطمه را می شکافیم و بر پیکرش نماز می خوانیم امیرالمؤمنین علیه السلام یقه او را گرفت و او را بلند کرد و به زمین کوبید و فرمود:

«من از حق خود تنها به این دلیل چشم پوشی کردم که مبادا مردم از دین خود برگردند. (یعنی هر جنایتی کردی، صبر کردم؛ فاطمه را سیلی زدی تحمل کردم با غلاف شمشیر به پهلوی زهرا زدی صبر کردم محسنم را کشتی صبر کردم) به آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست اگر به این قبرها دست اندازی کنید زمین را از خون شما سیراب خواهم کرد!»

این جا بود که اولی جلو آمد وساطت کرد و گفت: ای ابوالحسن! تو را به حق پیامبر صلی الله علیه و آله و آن خدای بالای عرش، سوگند می دهم که آرام شوی زیرا ما از انجام دادن کاری که مورد پسند تو نیست خودداری می کنیم امیرالمؤمنین علیه السلام لباس عمر را رها کرد و مردم پراکنده شدند و به دنبال کارهای خود رفتند. (1)

گریز 1

اهل بیت علیهم السلام مأمور به صبر و شکیبایی بودند اما دو نفر از آن ها خیلی صبور بودند، تا این که بر اثر شرارت های دشمن، کاسه صبرشان لبریز شد؛ یکی آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و دیگری دخترش زینب کبری علیها السلام

حضرت زینب علیها السلام همه جا صبر کرد، حتی کنار بدن بی سر برادر که آمد از پا نیفتاد شجاعانه دست زیر آن نازنین بدن برد و عرضه داشت: (إِلَهِي! تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ؛) (2) «خدایا! این قربانی را از ما بپذیر!» در مجلس ابن زیاد وقتی آن ملعون به حضرت زینب علیها السلام گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟» (3) کار خدا را با برادرت و خاندانت

ص: 150

1- همان، ج 43، ص 171 و 172.

2- بحرانی اصفهانی، شیخ عبدالله، عوالم العلوم، ج 11، ص 958.

3- سید بن طاووس، علی بن موسی الهوف علی قتلی طفوف، ص 160

چگونه دیدی؟ حضرت در پاسخ او با افتخار فرمود: (مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا). (1) در کوفه، عالمانه و شجاعانه خطبه خواند و مردم کوفه را حيله گر و خیانتکار و بی وفا خواند. در کوفه آن گونه سخن گفت که زن و مرد گریه می کردند (2) اما یک جا کاسه صبر و تحمل دختر علی علیه السلام لبریز شد، آن هم در مجلس یزید وقتی سر بریده برادر را مقابل یزید دید.

(وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَسَدَّ قَمَرُهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْزِعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِنِّْي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى... (3)

زینب علیها السلام از شدت غم و اندوه گریبان خود را چاک زد و با صدایی محزون که قلب ها را جریحه دار می کرد فریاد زد: ای حسین! ای محبوب دل رسول خدا! ای فرزند مکه و منا! ای پسر فاطمه زهرا، سرور زنان! ای پسر دختر برگزیده خدا...!

دو چشمم غرق خون بود و نظر بر تشت زر کردم *** تو قرآن خواندی و من بر لبان تو نظر کردم

در آن لحظه که دشمن چوب بر لعل لب ت می زد *** گریبان چاک دادم از غم تو دیده تر کردم

اگر بی طاقتی از خود نشان دادم مکن منعم *** که من از بهر طفلان تو احساس خطر کردم (4)

راوی گوید: ناله و شیون زینب علیها السلام باعث شد که همه گریستند.

(فَبَايَكْتُ وَاللَّهِ كُلَّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَ يَزِيدُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ سَاكِتٌ)، (5) سوگند به خدا! همه کسانی را که در مجلس حاضر بودند به گریه درآورد، ولی یزید ساکت بود.

ص: 151

1- جز زیبایی چیزی ندیدم (امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، ج 1، ص 614).

2- مفید، محمد بن محمد، الامالی، ص 321 و 322.

3- ابن نما، حلی، جعفر بن محمد، مشیر الاحزان، ص 100.

4- سید هاشم وفایی

5- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 179.

دل ریش شد ز غم به دلم نیشتر مزن! *** آتش به خرمن من از این بیشتر مزن!

دست شکسته باد! که دندان او شکست *** ای سنگ دل! تو سنگ به درج گهر مزن! (1)

گریز 2

یا علی! در جواب گریه های فاطمه علیها السلام فرمودی: «فاطمه جان نگران مباش! این مصائب و سختی ها در راه خدا برای من کوچک و ناچیز است» یا علی! یک عمر برای رضای خدا صبر کردی، یک عمر خون دل خوردی امام حسین علیه السلام هم در کربلا وقتی آمد مقابل خیمه ها، به خواهرش زینب علیها السلام فرمود: (نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ) (2) «کودکم را بده تا با او وداع کنم.»

زینب کبری علیها السلام طفل را به دست امام حسین علیه السلام داد همین که حضرت خواست او را ببوسد حرمله ملعون تیری به گلوی علی اصغر علیه السلام زد و او را به شهادت رساند.

فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ (3) آن تیر بر حلقومش نشست و او را به شهادت رساند. (چه غوغایی شد! چقدر سخت بود! آن هم مقابل خیمه ها جلوی چشم مادرش حضرت رباب علیها السلام جلوی چشم حضرت زینب علیها السلام، جلوی چشم زن ها و بچه ها، همه دیدند گلوی از گل نازک تر آن نوزاد شش ماهه هدف تیر سه شعبه قرار گرفت!)

ای پاره پاره حنجر من دست و پا مزن *** روی مرا به خون گلویت حنا مزن

از خون گرم حنجر پاک تو سوختم *** با داغ خویش، لرزه به عرش خدا مزن!

ای شیر خواره! سنگ ز داغ تو آب شد *** با خنده ات شرر به دل ماسوی مزن! (4)

امام علیه السلام قنداقه را به دست حضرت زینب علیها السلام داد. دو دستش را زیر خون گلوی علی اصغر علیه السلام گرفت، سپس خون ها را به آسمان پاشید و این جا بود که گفت: (هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِثَ إِلَهُ) (5) چون خدا می بیند، این مصیبت برایم آسان است. »

ص: 152

1- علی انسانی

2- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 117.

3- همان

4- محمد فراهانی

5- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 117.

شنیدم صدایی، دهانت شکست*** گلو پیچ خورد، استخوانت شکست

فقط از تو بیرون پر تیر بود *** تمام توقّد سر تیر بود (1)

ص: 153

1- حسن لطفی.

کتابه 17: شوق شهادت

اشاره

ص: 155

تو که در سینه خود سوره کوثر داری *** بوسه بر دست خود از لعل پیمبر داری

تو همان سیب بهشتی که پیمبر بویید *** دامنی چون گل ریحانه معطر داری

تو شب قدری و قدرت همه جا نا معلوم *** قدری از عالم امکان، تو فراتر داری

ای فدای تو و آن چادر خاکی شده ات *** ای فدای تو و آن تاج که بر سر داری

سپر شیر خدا، سینه مجروح تو شد *** باز هم شرم ز ماه رخ حیدر داری؟!

چقدر زار شدی، آب شدی، فاطمه جان *** این چه حالیست که در گوشه بستر داری؟

مرگ را هی نطلب! زینب تو می شنود *** تو خودت تازه جوان هستی و دختر داری (1)

ص: 156

آن بانوی مظلومه، این روزهای آخر دیگر ناتوان و خسته شده بود. با همه علاقه ای که به علی علیه و فرزندانش (حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم علیهم السلام) داشت، آرزوی مرگ می کرد و دعایش این بود:

«يَا إِلَهِي يَا إِلَهِي عَجَلْ وَفَاتِنِي سَرِيعاً *** فَلَقَدْ تَنَقَّصَتِ الْحَيَاةُ يَا مَوْلَاتِي!» (1)

«ای خدای من! ای مولای من! اجل مرا به زودی برسان! زیرا زندگی ام تیره و تار گردیده است.»

آن قدر از این دنیای پُر فریب و تیره خسته و رنجیده بود که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمرش به او فرمود: «فاطمه جان! گریه نکن! اولین کسی که از اهل بیت به من ملحق می شود تو هستی» با این که در غم و اندوه از دست دادن بابا می سوخت، اما با شنیدن این، خبر لبخندی زد و خوشحال شد. (2)

در روایتی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی خبر از ظلم هایی که بعد از خودش به اهل بیتش می شود را می داد، فرمود: (وَأَنْتِ هَكَتُ حَرَمُتُهَا وَغُصِبَتْ حَقُّهَا وَ مُنِعَتْ إِزْنُهَا وَ كُسِرَ رَجَبُهَا وَ أَسْقَطَتْ جَنِينَهَا وَ هِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ! فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِيْثُ فَلَا تُغَاثُ، فَلَا تَزَالُ بَعْدِي مَحْرُومَةً مَكْرُوبَةً بَاكِيةً؛) (3) «گویا می بینم بعد از من احترام فاطمه ام از دست رفته باشد، حقش را غصب کرده باشند از ارث خود ممنوع شده است، پهلوی او شکسته جنینش سقط شده باشد و او فریاد می زند و محمداه ولی کسی به دادش نمی رسد. می کند ولی کسی به فریادش نخواهد رسید. لذا بعد از من دائماً محزون، غصّه دار و گریان خواهد بود.»

در این حال است که به خدای خود عرض می کند:

(يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ سَيِّمْتُ الْحَيَاةَ وَ تَبَرَّئْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَالْحَقْنِي بَأَبِي!) (4) پروردگارا! من از زندگی

ص: 157

1- جزائری، سید نعمت الله ریاض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج 1، ص 62.

2- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 1، ص 187.

3- طبری، عماد الدین بشاره المصطفی لشعبة المرتضى، ص 199.

4- بحرانی اصفهانی، عبدالله عوالم العلوم و المعارف، مستدرک. حضرت زهرا تا امام جواد علیهم السلام، ج 11، ص 337.

سیر شده و از مردم دنیا بیزارم، مرا به پدرم ملحق نما!

آه! چه زود دعای بی بی مستجاب شد. اسماء بنت عمیس نقل می کند:

روز آخر حضرت زهرا علیها السلام مرا صدا زد و به من فرمود: «اسماء! مقداری آب برایم آماده کن آب آماده کردم حضرت با آن آب بدنش را غسل داد. بعد فرمود: «لباس های نوی مرا بیاور» لباس نو برای حضرت آوردم آن ها را پوشید بعد فرمود: «بقیه حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر سرم بگذار!» این کار را انجام دادم. سپس فرمود: «اسماء! مرا مدتی تنها بگذار آن گاه مرا صدا بزن اگر جوابی ندادم بدان من به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شده ام.»

بنشین کناری ناله از دل در خفا زن! *** بانوی خود را لحظه ای دیگر صدا زن!

دیدی اگر خامش به بستر خفته ام من *** راحت شدم، پیش پیمبر رفته ام من (1)

اسماء می گوید: از حجره بیرون آمدم، لحظاتی بعد وارد حجره شدم حضرت را صدا زدم:

(يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصَافِي! يَا بِنْتُ أَكْرَمَ مَنْ حَمَلَتْهُ النِّسَاءُ! يَا بِنْتَ خَيْرِ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا! يَا بِنْتَ مَنْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى!) (2)
«ای دختر محمد مصطفی! ای دختر بهترین کسی که مادرش وی را حمل کرد! ای دختر بهترین کسی که بر سنگریزه ها پا نهاد! ای دختری آن کسی که مقامش "به قاب قوسین أو أدنی" (3) رسید!» اما جوابی نشنیدم، چون پارچه را از روی صورت حضرت برداشتم دیدم فاطمه علیها السلام از دنیا رفته است!

در روایت است: چون اسماء با بدن بی جان حضرت روبرو شد طاقت نیاورد در حالی که اشک می ریخت خود را به روی بدن آن حضرت انداخت و فاطمه علیها السلام را می بوسید و می گفت: یا فاطمه علیها السلام وقتی خدمت پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدی، سلام

ص: 158

1- غلامرضا سازگار

2- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الائمة علیهم السلام، ترجمه: علی بن حسین زواره ای، ج 2، ص 62.

3- اشاره به معراج پیامبر صلی الله علیه و آله (نجم / 9).

اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان!» آن گاه گریان پاره کرد و می نالید و اشک می ریخت. (1) اما یک مرتبه نگاه کرد دید امام حسن و امام حسین علیهما السلام از راه رسیده اند. آن ها نگاه کردند دیدند مادرشان رو به قبله با شرایط خاصی در بستر خوابیده است. سؤال کردند: «اسماء! مادر ما هیچ گاه این موقع از روز نمی خوابید، چرا مادر ما این گونه خوابیده است؟» اسماء با چشم گریان گفت: «عزیزان من! مادرتان نخوابیده، بلکه از دنیا رفته است» تا این جمله را شنیدند امام حسن علیه السلام خود را روی بدن مادر انداخت و بدن مادر را حرکت می داد و می گفت: (يَا أُمّاهُ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ تَفَارِقَ رُوحِي بَدَنِي) (2) «مادر جان! پیش از این که روح از بدنم بیرون رود با من حرف بزن!» (امام حسین علیه السلام چکار می کرد؟ کارهای امام حسین علیه السلام با همه فرق دارد کارهای امام حسین گریه خیز است) امام حسین علیه السلام آمد پایین پای مادر پاهای مادر را می بوسید (وَاقْبَلِ الْحُسَيْنُ يُقْبَلُ رِجْلَهَا) و گریه می کرد و می گفت: (يَا أُمّاهُ! أَنَا ابْنُكَ الْحُسَيْنُ، كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِي فَأَمُوتَ) (3) مادر جان! من فرزند تو حسینم پیش از این که بمیرم با من صحبت کن!»

برخیز و با حسین ز بازو سخن بگو! *** از درد زخم سینه و پهلوی سخن بگو!

یادم نرفته بر در و دیوار خوردنت *** یادم نرفته سیلی اغیار خوردنت

هر چه صدا زد دید مادر جواب نمی دهد. صدا زد: «مادر جان!

آیا تو بر حسین جوابی نمی دهی؟ *** تشنه رسیده، کاسه آبی نمی دهی؟» (4)

این، یک صحنه ای بود که حسنین علیهما السلام با بدن بی جان مادر روبرو شدند. یک صحنه هم آن شبی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل می داد، وقتی می خواست بندهای کفن را ببندد صدا زد:

(يَا أُمَّ كُلُّوْهُم ! يَا زَيْنَبُ ! يَا سَكِينَةُ ! يَا فَضَّةُ ! يَا حَسَنُ ! يَا حُسَيْنُ ! هَلُمُّوْا تَرَوْدُوا مِنْ أُمَّكُمْ)

ص: 159

1- رحمانی، همدانی، احمد فاطمة الزهراء علیها السلام البهجة قلب المصطفى صلی الله علیه و آله، ص 763

2- اربلی، علی بن عیسی کشف الغمه فی معرفة الاثمه علیهم السلام، ترجمه: علی بن حسین زواره ای، ج 1، ص 472.

3- همان

4- علی صالحی

فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ (1) ای امّ کلثوم! زینب! سکینه! (2) فَصَّه! حسن و حسین! بیایید و مادر خود را برای آخرین بار ببینید روز فراق آمد و ملاقات دیگر با مادر در بهشت خواهد بود.»

داغ دل مولا دوباره گشت تازه *** ریحانه ها را زد صدا پای جنازه

آن پر شکسته طائران از جا پریدند *** افتان و خیزان جانب مادر دویدند

چون جان شیرین جان او در برگرفتند *** گل بوسه از آن لاله پرپر گرفتند (3)

حسن و حسین علیهما السلام گریه کنان دویدند خود را روی سینه مادر انداختند و فریاد می زدند و می گفتند: «آه از این حسرتی که هیچ وقت به علت از دست دادن جدّمان پیامبر خدا و مادرمان فاطمه زهرا از بین نخواهد رفت مادر جان! ما بعد از تو در دار دنیا یتیم ماندیم.»

یک باره از عمق کفن آهی برآمد *** با ناله بیرون دست های مادر آمد (4)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَأَنْتَ وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَصَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا)

«من خداوند را شاهد می گیرم که فاطمه زهرا آه و ناله کرد، دست های خود را از کفن بیرون آورد و حسنین علیهما السلام را به سینه خود چسبانید.»

(یا الله! چه صحنه عجیبی بود! همه گریه می کردند) ناگاه هاتفی از آسمان ندا در داد: (يَا أَبَا الْحَسَنِ! اَرْفَعِيْهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكَيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ) (5) «ای ابوالحسن! حسنین

ص: 160

1- بحرانی اصفهانی شیخ عبد الله عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 1070.

2- شایان توجه: الف) با رجوع به چند منبع قدیمی معلوم شد که امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام، سه دختر به نام های: زینب، امّ کلثوم و سکینه داشتند اما به عللی بسیاری از سیره نگاران مورّخان و نویسندگان به ثبت اسم «سکینه» و زندگی نامه اش نپرداخته اند. ب) خوشبختانه جناب آقای سید محمدرضا واحدی در پژوهشی ارزشمند کتابی در خصوص ایشان نوشته است به نام بانوی ناشناخته سکینه علیها السلام دختر امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

3- غلامرضا سازگار

4- همان

5- بحرانی اصفهانی، شیخ عبد الله عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 1070

را از روی پیکر مادرشان بردار! به خدا سوگند که فرشتگان آسمان ها به گریه درآمده اند».

ناگه ندا آمد: علی! بشتاب بشتاب! *** دُرَدانه های وحی را دریاب دریاب!

مگذار زهرا را چنین در بر بگیرند! *** مگذار روی سینه مادر بمیرند! (1)

این جا بود که امیرالمؤمنین با اشک و گریه، فرزندان فاطمه علیها السلام را از روی سینه مادر برداشت و آن ها را مورد نوازش قرار داد.

گریز 1

اما کربلا، دل ها بسوزد برای آن آقای غریبی که وقتی دختر نازدانه اش سکینه علیها السلام بدن بی سر بابا را در آغوش گرفت، نگذاشتند با بدن بی سر بابا درد دل کند. کسی او را نوازش نکرد کسی او را دلداری نداد. نوشته اند:

(فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ) (2) عده ای جمع شدند، سکینه را از بدن بابا به زور جدا کردند و او را می کشیدند.

کشیده آتش از جانم زبانه *** پرو بالم اگر شد پر نشانه

مرا از تو جدا کردند بابا! *** چهل کوفی به ضرب تازیانه (3)

گریز 2

آری؛ آن قدر صحنه وداع حسنین علیهما السلام با مادرشان سخت بود که منادی گفت: «ای علی! بچه ها را از روی سینه مادر بردار! زیرا این حالت، فرشتگان آسمان را به گریه درآورده است!»

در کربلا هم یک صحنه بسیار سخت برای امام حسین علیه السلام پیش آمد که منادی به صدا درآمد و آن حضرت را دلداری داد؛ آن هم وقتی بود که تیر به گلوی علی اصغر علیه السلام زدند. اباعبدالله الحسین علیه السلام تا نگاه کرد دید تیر سه شعبه گوش تا گوش علی اصغر علیه السلام را

ص: 161

1- غلامرضا سازگار

2- سید بن طاووس، علی بن موسی الهوف علی قتلی طفوف، ص 134.

3- یوسف رحیمی

دریده است. دلش شکست، شروع کرد به گریه کردن و گفت: (اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنَصُرُونَا فَقْتُلُونَا) (1) خدایا! بین ما و بین این مردم که ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند اما ما را کشتند داوری کن! (خدا در این لحظه به امام حسین علیه السلام دلداری داد) صدایی شنید:

(فَتَوَدَّى مِنَ الْهَوَاءِ دَعَا يَا حُسَيْنُ! فرزندت را به ما واگذار! فَإِنْ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ (2) ما برای او دایه ای در بهشت قرار دادیم تا او را شیر دهد.)

مادرت دیده به راه است که سیراب آیی *** با چه رویی تن تو خیمه رسانم پسرم!؟

بی هوا تیر رسید و نفسم بند آمد *** با نگاه تو گرفته ست زبانه پسرم

صبر کن تا پر قنداقه تو پاره کنم *** سخت جان می دهی ای راحت جانم پسرم

ز ترک های لب ت بوسه گرفتن سخت است *** خنده آخر تو برده توانم پسرم

با وجودی که کنم قبر تو یکسان با خاک *** باز هم جان تو بابا نگرانم پسرم (3)

ص: 162

1- ابن جوزی، سبط، تذکرة الخواص، ص 227.

2- همان.

3- قاسم نعمتی.

گتیه 18: حمله به خانه وحی

اشاره

ص: 163

ای شکوهت فراتر از باور *** ای مقامت فراتر از ادراک

وصف تو درک «ليلة القدر» است *** فهم ما از تبار «ما ادراک»

*

کوثری، بی کرانه دریایی *** ما و ظرف حقیر این کلمات

باید از تو نوشت با آیات *** باید از تو سرود با صلوات

*

آیه در آیه وصف تو جاری ست *** «فتلقی...»، «مباهله»، «کوثر»

در دل «انما یرید الله ...» در «فصل لربک و انحر»

*

از بهشت آمدی به هیئت نور *** عطر سیبت وزید در هستی

تو گلی... نه تو نوبهاری... نه *** تو بهشت دل پدر هستی

*

پدر و مادرم فدای شما! *** «مادری» کرده ای برای پدر

چشم بد دور، چشم شیطان کور! *** دست تو بود و بوسه های پدر

*

از بهشت آمدی و روشن شد *** سرنوشت دل «علی» با تو

بی تو کم بود در تمام جهان *** نیمه دیگرش ولی با تو

*

وصف ذات تو وصفات علی *** وصف آینه است و آینه

غربت و خنده تو و دل او *** قصه گرد و دست و آینه

*

خانه می شد بهشتی از احساس *** با گل افشانی بهاری تو

عاطفه با تمام دل می زد *** بوسه بر دست خانه داری تو

*

خانه از زرق و برق خالی بود *** از صفا عاشقی، محبت، پُر

داشتی ای کلید دار بهشت *** پینه بر دست وصله بر چادر (1)

شاعر دیگری می گوید:

آن چه در این خانه خود را می نمود *** عشق بود و عشق بود و عشق بود

اما

حیف شد این خانه را آتش زدند *** با کبوتر، لانه را آتش زدند (2)

1- سید محمد جواد شرافت

2- علی انسانی

در کتاب هدایة الکبری آمده که حضرت زهرا علیها السلام می فرماید:

(فَجَمَعُوا الْحَطَبَ بِبَابِنَا وَ أَتَوْا بِالنَّارِ لِيُحْرِقُوا الْبَيْتَ فَأَخَذْتُ بَعْضَ أَذْنِي الْبَابِ ...؛ در خانه ما هیزم جمع کردند و آتش آوردند تا خانه را آتش بزنند من پشت در را گرفتم و گفتم: شما را به خدا و پدرم رسول خدا سوگند می دهم دست از ما بردارید و برگردید! اما توجهی نکردند. آن دومی تازیانه را از قنفذ گرفت فَصَدَّ رَبَّ بِهِ عَصَیْ دِي فَأَلْتَوَى السُّوْطَ عَلَى يَدَيَّ حَتَّى صَارَ الدَّمْلَجُ، آن چنان به بازویم زد که تازیانه به دستم پیچید و بازویم متورم شد. آن گاه، وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَرَدَّهٗ عَلَيَّ وَ أَنَا حَامِلٌ فَسَقَطْتُ لَوَجْهِی وَ النَّارُ تَسَعَّرُ؛ با پای خود لگد محکمی به در زد. در به سینه و پهلوی من خورد. آتش به صورتم زبانه می کشید. من در حالی که باردار بودم با صورت زمین خوردم . (باز هم دست برداشت وارد خانه شد) وَ صَفَقَ وَجْهِي بِيَدِهِ حَتَّى انْتَثَرَتْ قُرْطِي مِنْ أَذْنِي (1) آن چنان سیلی به صورتم زد که گوشواره از گوشم افتاد.

از سر غیظ و پستی تو را زد *** مثل شیشه شکستی تو را زد

راه را بر تو سد کرد و حس کرد *** بی کس و یار هستی تو را زد

بین کوچه، غرورم لگد شد *** تا حرامی دو دستی تو را زد (2)

گریز 1

آه! این سیلی با صورت مادر هیجده ساله چه کرد که حتی گوشواره از گوش آن حضرت افتاد؟ حالا سؤال من این است: ای مردم این سیلی با صورت دختر سه ساله چه می کند؟

از ضرب دست ها چه به روزش رسیده است *** آن چهره ای که با نفسی سرخ می شود

پایی که زخم تاول آن هم نیامده *** وقتی به داد آن نرسی، سرخ می شود

ص: 166

1- هدایة الکبری، ص 179

2- مهدی مقیمی

آن قدر پیر کرده مرا نیزه دار تو *** هر کس که دید طفل تو را اشتباه کرد

عمه به معجرم دو گره زد ولی ببین! *** روی مراکشیدن معجر، سیاه کرد (1)

گریز 2

بی بی جان! در مدینه لگد به در خانه زدند، در به سینه و پهلوی شما خورد. آن چنان این ضربه محکم بود که با صورت بر زمین خوردی و محسن شش ماهه ات سقط شد! کربلا هم وهب بن صالح ملعون چنان از پشت نیزه ای به پهلوی ابی عبدالله زد که حضرت از روی زین مرکب با صورت روی زمین آمد. «فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِهِ الْأَيْمَنِ (2) حضرت از روی مرکب با طرف راست صورت روی زمین افتاد!»

بی بی جان! شما وقتی روی زمین افتادی صدا زدی: (يَا فَصْدَهُ! إِلَيْكَ فَخُذْنِي فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي مِنْ حَمَلٍ، فَضَّه! مرا دریاب! به خدا محسنم را کشتند!) اما کربلا وقتی حسین با صورت روی زمین افتاد دیگر کسی را نداشت تا کمکش کند «فَنَادَى شِمْرٌ وَيْلَكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ؟! (3) شمر ملعون فریاد زد: منتظر چه هستید؟ کار حسین را تمام کنید!»

فَجَعَلُوا يَرِشُ قُوَّةَ بِالسَّهَامِ، وَ يَطْعُنُونَهُ بِالرَّمَا حِ، وَ يَضْرِبُونَهُ بِالسَّيْفِ، حَتَّى أَثَخَنُوهُ بِالْجِرَاحِ (4) دسته جمعی با تیر و نیزه و شمشیر به حضرت حمله کردند، آن قدر بر آن بدن نازنین زدند که بدن مطهر پر از زخم شد

بی هوا نیزه ای به پهلوی خورد *** نفسش رفت و برنگشت ای وای!

جلوی خواهرش چهل تا نعل *** از تن شاه می گذشت ای وای!

دختران آه می کشند، آخر *** آه این کودکان اثر دارد

همه گویند: جای بابا کاش *** روی ما شمر چکمه بگذارد (5)

ص: 167

1- حسن لطفی.

2- خصیبی، حسین بن حمدان هداية الكبرى، ص 323.

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 56

4- همان.

5- هانی امیر فرجی.

چقدر نیزه و شمشیر به رویت زده اند *** تو به هم ریخته ای، چنگ به مویت زده اند

قطعه قطعه بدنت جمع به یک جا نشود *** چقدر تیزی خنجر به گلویت زده اند (1)

ص: 168

1- مجید قاسمی

کتیبه 19: گوشواره شکست

اشاره

ص: 169

من بحر نهفته در سبویم *** فریاد شکسته در گلویم
 بحری شده ام تمام گوهر *** در مدح و ثنای کُفو حیدر
 آن شمس عالم هدایت *** پیوند رسالت و ولایت
 او کوثر و نور و قدر و طاهاست *** او مریم یازده مسیحاست
 گلاوزه وحی بر لب اوست *** صد لیلہ قدر هر شب اوست
 وقتی به نماز بست قامت *** کردند فرشتگان قیامت
 دیدند خدای بی نیازش *** فخریّه نموده بر نمازش
 چون پرتو حق که تابد از طور *** تابید شبی از چادرش نور
 ز آن نور که بود نور ایمان *** هفتاد یهود (1) شد مسلمان
 از عصمت او «حجاب» جوشد *** جز او که زکور چهره پوشد؟
 فردوس، گدای فضّه اوست *** خاک کف پای فضّه اوست

ص: 170

1- البته بنا به روایت هشتاد یهودی از برکت چادر حضرت زهرا علیها السلام مسلمان شدند. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 30

مسکین تو ای ملیکه دین! *** صد باغ «فدک» دهد به مسکین

بالله به بهشت نازداری *** توکی به فدک نیاز داری!

تو بهر علی قیام کردی *** خود را سپر امام کردی

تو یار امام راستینی *** تو دست خدا در آستینی (1)

حضرت فاطمه علیها السلام برای یاری امیرالمؤمنین علیه السلام و باز پس گیری «فدک» از خانه بیرون آمد، اما جسارتی به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کردند که عالم و آدم برای آن گریه می کنند.

مرو که کوچه برای پرت خطر دارد! *** مرو که رد شدن امروز دردسر دارد!

مگر نگفت خداوند خلقتت حتی *** برای صورت تو، برگ گل ضرر دارد؟

گمان نمی کنم این مرد بی حیا این جا *** بدون حادثه دست از سر تو بردارد (2)

شنیدن روضه مادر از زبان فرزندش امام صادق علیه السلام جان سوز است. حضرت فرمود:

«مادرم قباله فدک را از اولی گرفت و راهی خانه شد در بین راه، دومی او را دید و به حضرت گفت: «مَا هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكَ؛ این نوشته ای که همراه توست، چیست؟ حضرت فرمود: این نوشته ای است که ابوبکر در مورد بازگرداندن فدک برای من نوشته است. او گفت: آن را به من بده! حضرت امتناع کرد!»

امام صادق علیه السلام ادامه می دهد: (فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهِ وَكَانَتْ حَامِلَةً بِابْنِ اسْمِهِ الْمُحْسَنِ فَاسْقَطَتْهُ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا) (3) «مادرم فاطمه علیها السلام به محسن علیه السلام باردار بود. عمر چنان لگدی به پهلوی آن حضرت زد که محسنش سقط شد!»

مادرم خورد زمین و جگرم تیر کشید *** از غم بال و پرش، بال و پرم تیر کشید

چند گامی به عقب آمد و افتاد و شکست *** تا سرش خورد به دیوار سرم تیر کشید

چشم او رفت سیاهی و حرم را گم کرد *** در پی چشم ترش، چشم ترم تیر کشید

ص: 171

1- غلامرضا سازگار.

2- علی اکبر لطیفیان

3- مفید، محمد بن محمد، اختصاص، ص 185

بعد هر ضربه که آن روز به مادر می خورد *** رشته های رگ قلب پدرم تیر کشید (1)

دومی به همین اکتفا نکرد. امام صادق علیه السلام فرمود: (ثُمَّ لَطَمَهَا فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ تَقِفْتُ ثُمَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَفَهُ) (2) «چنان سیلی به صورت فاطمه علیها السلام زد که گویا من می بینم که گوشواره از گوش او افتاد! آن گاه نوشته را گرفت و پاره کرد.»

سر مادرم داد زد بی حساب *** حیا داشت مادر، ندادش جواب

غضب کرد و شد دست نحسش بلند *** شد عالم به روی سر من خراب

بمیرم که زد سیلی بی هوا *** به مادر به آینه در حجاب

چنان خورد که گوشواره شکست *** گرفت از دو چشمم همین صحنه خواب (3)

گزین 1

عرض کنم: یا امام صادق! در مدینه مادران را سیلی زدند در مدینه مادران را با غلاف شمشیر و تازیانه زدند. اما کربلا امام باقر علیه السلام فرمود: «به گونه ای [فجیع] امام حسین علیه السلام را کشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله حتی برای کشتن حیوان هم از آن نهی کرده بود. (یعنی قتل صبر) «وَلَقَدْ قَتَلُوهُ قَتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ، لَقَدْ قَتَلَ بِالسَّيْفِ وَالسَّانِ، وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَا؛ (4) پدر غریبم را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا می زدند. به همین هم اکتفا نکردند. وَلَقَدْ أَوْطَوْهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ؛ بعد از آن بدن مبارکش را زیر سم اسبان کوبیدند»

فرقه بالسیوف فرقه بالسنان *** می زدن حسینم و حرومیا بی امان

فرقه بالسیوف فرقه بالسنان *** می زدن با هم دیگه خولی و شمر و سنان

فرقه بالرماح فرقه بالحجر *** می زدن با نیزه و شمشیر و تیر و سپر

فرقه بالرماح فرقه بالحجر *** انگاری بازم زدن مادرم و پشت در

ص: 172

1- محمد کیخسروی.

2- مفید، محمد بن محمد، اختصاص، ص 185

3- مرضیه عاطفی

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 91.

یا امام صادق! اگر در مدینه لگد به پهلوی مادر زدند، اگر در مدینه سیلی به صورت مادر زدند اگر در مدینه در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را آتش زدند دیگر کسی سیلی به صورت دختر پنج ساله حضرت فاطمه علیها السلام زینب کبری علیها السلام نزد دیگر کسی گوشواره از گوش بچه ها نکشید دیگر کسی خلخال از پای دخترها بیرون نیاورد. یا امام صادق! دیگر کسی بچه های زهرا را تازیانه نزد اما در کربلا وقتی سر امام حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند اول کاری که کردند دستور دادند: خیمه ها را غارت کنید! در غارت خیمه ها گوشواره از گوش بچه ها کشیدند فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل می کند:

«من بر در خیمه ایستاده بودم به بدن پدرم و اصحاب او نگاه می کردم که چگونه با بدن های بی سر مانند قربانی ها روی خاک بیابان افتاده اند و اسبان بر بدن آنان می تازند با خودم فکر می کردم بنی امیه بر سر ما چه می آورند؟ آیا ما را می کشند یا به اسارت می برند؟ یک مرتبه دیدم مردی اسب سوار، زنان را با کعب نیزه می زند و آنان به یک دیگر پناه می برند چادر و دستبند بانوان را غارت می کنند و زنان فریاد می زنند: واجداه! وأبتاه! واعلیّا و اقلّة ناصراه! و احسناه! آیا فریاد رسی نیست که به فریاد ما برسد؟! آیا کسی نیست که از ما دفاع نماید؟!»

قلبم به تپش افتاده بود بدنم می لرزید از ترس این که مبادا آن مرد مرا مورد هجوم قرار دهد. به طرف عمه جانم اُمّ کلثوم دویدم ناگاه دیدم آن مرد متوجه من گردید، من فرار می کردم و او مرا دنبال می کرد. یک مرتبه با کعب نیزه در میان کتف من زد. من با صورت زمین خوردم او گوشواره از گوشم، کشید گوشم پاره شد. روپوش من را غارت کرد، خون از سر و صورتم جاری شده بود و روی زمین افتاده بودم. ناگاه دیدم عمه ام نزد آمد و در حالی که گریه می کرد می گفت عمه جان بلند شو تا برویم! گفتم: عمه! آیا پارچه ای هست که من سر خود را بپوشانم؟ آن حضرت فرمود: دختر جان عمه ات هم مثل توست. نگاه کردم دیدم پشت عمه ام از ضرب تازیانه سیاه شده بود!» (1)

ص: 173

حتی فرشته دست به شیون گرفت و سوخت *** تا دست روی چادر زن ها گذاشتند

از روسری گرفته و تا گوشواره را *** در خیمه ها به معرض یغما گذاشتند (1)

ای کاش به غارت خیمه ها اکتفا می کردند دستور دادند خیمه ها را آتش بزنید! خیمه ها را که آتش زدند به دستور امام سجاد علیه السلام همه به سمت بیابان فرار کردند. اما دیدند خانمی فرار نمی کند؛ گاهی به اطراف نگاه می کرد، گاهی به آسمان نگاه می کرد، گاهی دست روی دست خود می زد یکی از افراد سپاه دشمن به او گفت برای چه ایستاده ای؟ چرا فرار نمی کنی؟ عمه سادات زینب کبری علیها السلام صدای گریه و ناله اش بیشتر شد و فرمود: چگونه فرار کنم؟ بیماری در خیمه دارم که نمی تواند حرکت کند (2)

شب را برای آن همه نیلوفری شده *** یک خیمه نیم سوخته را جا گذاشتند

دل های سوخته شان تازه گر گرفت *** برگرد آب، روضه سقا گذاشتند (3)

ص: 174

1- علیرضا شریف.

2- معالی السبطين، ص 757 و 758؛ موسوعه كربلاء، ج 2، ص 230.

3- علیرضا شریف.

کتیبه 20: مسمار بر سینه «کوثر»

اشاره

ص: 175

قرار از دل من می رود قرار علی! *** اگر کناره بگیری تو از کنار علی

بیا مکن طلب مرگ از خُدای خودت *** که هست زندگی با تو انتظار علی

فقط اشاره بکن، تا بگویمش برود *** مگر که نیست اجل تحت اختیار علی؟

میپوش چهره ز من که به عشق دیدن توست *** اگر که «خانه نشینی» شده ست کار علی

مرا حلال کن ای نور مثل سایه شدی *** و هر چه داشته ای کرده ای نثار علی

خزان حریف علی ات نبود اگر که غلاف *** نبود علّت قتل تو ای بهار علی!

همین که دست تو افتاد از نفس دیدند *** به شکل «اشک» زمین ریخت برگ و بار علی

به انتقام تو خیزد و یا که صبر کند؟ *** هنوز مانده دو دل تیغ ذوالفقار علی

غبار رویی از این خانه غم آلوده *** به جز تو، کار کسی نیست خانه دار علی

همین مدینه که می گفت از فتوحاتم *** شده است محو تماشای انکسار علی

رکاب قلب علی هم شکست از آن دم که *** شکست، پهلویت ای درّ شاهوار علی! (1)

آن روز هرکسی رسید فاطمه علیها السلام را با حربه ای زد؛ یکی با غلاف شمشیر دیگری با تازیانه و آن یکی سیلی. اما یک نامرد بی حیا آن چنان حضرت را بین در و دیوار فشار داد که صدای ناله یادگار پیامبر بلند شد. صدا زد:

(یا أَبَتَا! یا رَسُولَ اللَّهِ! هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَأَبْنَتِكَ) (2)

«بابا جان! یا رسول الله! ببین با محبوبه و دخترت چه می کنند؟!»

نوشته اند: آن روز عمر با سیصد نفر به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم آورد؛ خانه ای که خدای متعال درباره اش فرموده: (فِي بُيُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) (3) خانه ای که افرادی در آن هستند که خداوند درباره آنان فرموده: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (4). هیزم آوردند در خانه را آتش زدند؛ خانه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله بدون اجازه وارد نمی شد حضرت زهرا علیها السلام پشت در آمد که نگذارد وارد خانه شوند اما آنان به جای اینکه وقتی صدای حضرت را شنیدند حرمت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ کنند، آن چنان فاطمه علیها السلام را بین در و دیوار فشار دادند که:

ص: 177

1- محمد قاسمی

2- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 30، ص 294

3- در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود. (نور/ 36)

4- خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (احزاب/ 33)

(وَكَسَّرَ ضِدَّ لَعْنِهَا وَضَرَبَهَا بِالسُّوْطِ عَلَى عَضْدِهَا وَجَنْبِهَا، وَلَطَمَهَا عَلَى خَدَّيْهَا وَلَكَّزَهَا، وَضَرَبَ كَتِفَيْهَا بِالسَّيْفِ، وَضَغَطَهَا خَلْفَ الْبَابِ، وَنَبَتَ مِسْمَارُ الْبَابِ فِي صَدْرِهَا، وَإِسْقَاطُ مُحْسِنٍ ابْنُهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرَّقَسَةِ؛) (1)

پهلوی حضرت را شکستند با تازیانه به بازو و پهلوی حضرت زدند، سیلی به صورتش زدند، با غلاف شمشیر به کتف حضرت زدند، آن چنان حضرت را بین در و دیوار فشار دادند که میخ در به سینه حضرت زهرا علیها السلام فرو رفت و با لگدی که به پهلوی حضرت زدند، محسش سقط شد.

با این که حضرت زهرا علیها السلام دیگر رمق و توانی نداشت اما علی علیه السلام را رها نکرد. علامه میر جهانی می نویسد:

فاطمه علیها السلام یک طرف پیراهن امیرالمؤمنین را گرفته بود و نمی گذاشت حضرت را ببرند. عده زیادی هم از آن طرف، علی علیه السلام را می کشیدند با این حال حریف فاطمه علیها السلام نمی شدند. این جا بود که عمر شمشیر را از دست خالد بن ولید گرفت و با غلاف شمشیر بر بازوی فاطمه علیها السلام زد. آن قدر با غلاف بر بازوی حضرت زد تا آن که بازوی حضرت مجروح شد. (2)

آن روز تنها عمر، حضرت فاطمه علیها السلام را نمی زد بلکه نوشته اند: مغیره آن قدر حضرت را زد که بدن حضرت مجروح شد.

بشکنند دست مغیره که به قنفذ می گفت: *** آن قدر ضربه شدید است که او پا نشود (3)

خالد بن ولید بی مهابا حضرت را می زد قنفذ هم به فرمان عمر با غلاف شمشیر و تازیانه آن چنان به پشت و پهلوی فاطمه علیها السلام می زد که اثر آن در بدن مطهر آن حضرت باقی ماند. لذا حضرت غش کرد و روی زمین افتاد. (4) امام صادق فرمود:

ص: 178

1- بحرانی، اصفهانی عبد الله عوالم العلوم و المعارف، مستدرک . حضرت زهرا تا امام جواد علیه السلام، ج 11، ص 555

2- میر جهانی طباطبایی، سید حسن جنة العاصمة، ص 458.

3- علی بهرامی نیا

4- ثم ضرب المغيرة بن شعبة فاطمة حتى أدامها، ثم سلّ خالد بن الوليد السيف ليضرب فاطمة، ثم لكزها قنفذ بنعل السيف بأمر عمر، ثم ضرب قنفذ فاطمة بالسوط على ظهرها وجنبها إلى أن أنهكها وأثر في جسمها الشريف. (بحرانی اصفهانی، عبد الله، عوالم العلوم و المعارف، مستدرک . حضرت زهرا تا امام جواد علیه السلام، ج 11، ص 580)

(وَكَانَ سَبَبٌ وَفَاتِهَا أَنْ قُتِفْنَا مَوْلَى عُمَرَ لَكَرَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ) (1) علّت شهادت آن حضرت، همان ضربه ای بود که قنفذ، غلام عمر، به امر او وارد کرده بود).

قنفذ از راه از آن لحظه که آمد می زد *** تازه می کرد نفس را و مجدّد می زد

وای از دست مغیره، چقدر بد می زد *** جای هر کس که در آن روز نمی زد می زد (2)

دلم پر خون ز غوغای زمانه *** بزن قنفذ بزن با تازیانه!

که تا حیدر پر و بالم نبیند *** وصیت می کنم غسل شبانه (3)

گریز 1

عرض کنم: یا فاطمه! بر اثر فشار در و مسمار و ضرباتی که به شما وارد شد سینه شما شکست. اصلاً مرحوم طبرسی در الاحتجاج، جمله ای نوشته است که فریاد از نای هر انسان آزاده ای بلند می شود. ایشان نوشته است:

فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعاً مِنْ جَنْبِهَا (4)

قنفذ ملعون چنان حضرت را به گوشه ای از خانه اش پرت کرد که استخوان دنده و پهلوی حضرت شکست!

اما بی بی جان! در کربلا، سینه و پهلوی حسین نه این که شکست، بلکه خُرد شد چطور؟ وقتی عمر بن سعد ملعون بین لشکر صدا زد: «مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُؤَاطِي الْحَيْلَ ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ؟» (5) آیا کسی هست پشت و سینه حسین را زیر سم اسبان قرار دهد؟؛ ده

ص: 179

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 170.

2- حسن لطفی

3- علی آمره

4- طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 83.

5- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 134 و 135.

نفر آماده شدند بدن مطهر امام حسین علیه السلام را زیر سم اسبان قرار دادند آن قدر این بدن مطهر را زیر سم اسبان کوبیدند «حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ» (1) که استخوان های پشت و سینه آن حضرت خُرد شد!

نبی به سینه حسین، خورده لب مطهرش *** شرم کنید اسب ها نعل کجا و پیکرش؟!

چند نفر به یک نفر؟! لشکر بی حیا زن! *** خنجر و تیر و نیزه را جای حسین بزن به من! (2)

گریز 2

عرض کنم در مدینه دسته جمعی به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام حمله کردند. در مدینه چند نفری مادر را می زدند؛ قنفذ می زد مغیره می زد خالد بن ولید ملعون می زد عمر حضرت زهرا علیها السلام را می زد جای تعجب نیست دشمنان اهل بیت علیهم السلام کارشان همین است آن ها تک تک و نفر به نفر که حریف اهل پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شوند، لذا مجبورند با نامردی و دسته جمعی حمله کنند. کربلا هم همین طور بود؛ هر کجا کم می آوردند، دسته جمعی هجوم می آوردند. من فقط یک جایش را می گویم؛ وقتی حریف رشادت و قهرمانی قمر بنی هاشم ابا الفضل العباس نشدند عمر بن سعد ملعون دستور داد آن حضرت را تیر باران کنند از هر طرف آن حضرت را تیر باران کردند؛ تیری به سینه حضرت اصابت کرد تیر دیگری به چشم حضرت خورد. (3)

تیر سه شعبه بست به چشمان او دخیل *** آن گونه که ز چشم رئوفش جدا نشد (4)

مرحوم مقرر در کتاب العباس نوشته است وقتی مرحوم واعظ خراسانی، روضه اصابت تیر به چشم حضرت عباس علیه السلام را در حرم آن حضرت خوانده بود، مرحوم قزوینی

ص: 180

1- همان.

2- ناصر دو دانگه

3- موسوی مقرر، عبد الرزاق العباس مترجم: ناصر پاک پرور (سردار کربلا)، ص 289

4- یوسف رحیمی.

(امام جماعت حرم مطهر قمر بنی هاشم علیه السلام بسیار متأثر شده بود و گریه کرده بود و به او گفته بود: چنین مصیبت های سختی را که سند خیلی قوی ندارند، چرا می خوانید؟ اما همان شب مرحوم قزوینی در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف می شود. آقا به ایشان می فرماید:

«سید ابراهیم! آیا تو در کربلا بودی که بدانی روز عاشورا با من چه کردند؟ پس از آن که دو دستم از بدنم جدا گردید دشمن مرا تیرباران کرد در این میان تیری به چشم من رسید، هرچه سرم را تکان دادم که تیر بیرون بیاید تیر بیرون نیامد... زانوهایم را بالا آوردم و خم شدم که به وسیله دو زانو تیر را از چشم بیرون بکشم همین که سرم را پایین آوردم دشمن با عمود آهنین بر سرم زد» (1)

وَسَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ يُنَادِي عَلَيْكَ مَنِّي السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! (2) وقتی حضرت عباس علیه السلام از روی زین به زمین افتاد صدا زد: خدا حافظ یا اباعبدالله علیه السلام!

فرقت عمود خورد، عمود حرم شکست *** ارث سر شکسته حیدر به تو رسید

وقتی سر تو بند نشد روی نیزه ها *** بی معجری به خیمه و معجر به تو رسید

قبر تو کوچک است گناه رباب چیست؟! *** می گشت در پی علی اصغر، به تو رسید (3)

ص: 181

-
- 1- موسوی مقرر، عبد الرزاق العباس، مترجم: ناصر پاک پرور (سردار کربلا)، ص 289
 - 2- عطاردی، عزیز الله، مسند الإمام الشهيد أبي عبد الله الحسين بن علي، ج 2، ص 133.
 - 3- ناشناس.

کتیبه 21: پسر عمویم را رها کنید!

اشاره

ص: 183

فاطمه جلوه باقی ازل تا ابد است *** آی مردم! به خدای احد! او هم احد است
قامت سرو خودش را به علی داد و خمید *** راز زیبایی دریا به همین جزر و مد است
جامه نو به تن فضه و اسماء می کرد *** بانویی که به تنش پیرهنی از نمد است
به فدک کار ندارد هدفش نام علی ست *** نکند فکر کنی در طلب یک سند است
لال باد آن که ازو شاهد حرفش را خواست *** آن چه صادر بشود از لب او مستند است
نبی از خانه او دست به سینه می رفت *** تو بین خانه زهرا شرفش تا چه حد است!
بین دیوار و در خانه چه آمد به سرش! *** مدد از فضه گرفت آن که به عالم مدد است (1)

ص: 184

آن چنان در را فشار دادند که صدای ناله حضرت بلند شد اول صدا زد:

(يَا أَبَتَاهُ! يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَابْنَتِكَ!) (1) «بابا جان! یا رسول الله! بین با دختری چه می کنند!». بعد هم صدا زد: (يَا فَصَّةُ إِلَيْكَ فَخُذِيْنِي فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي مِنْ حَمَلٍ)؛ (2) فَصَّة! مرا دریاب! به خدا فرزندم کشته شد!»

چه روز سختی بود آن روز در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام چه کند اول مظلوم عالم؟ از یک طرف فاطمه اش روی زمین افتاده و نیاز شدید به کمک دارد اما دستان علی علیه السلام را بسته اند و ریسمان به گردن حضرت انداخته اند (3) و عده ای از خدا بیخبر او را می کشانند از طرف دیگر کودکان خردسالش گریه می کنند و ناله می زنند و بی پناه هستند. مرحوم قزوینی نوشته است:

همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام را می کشیدند و می بردند، حضرت گاهی نگاه به سمت راست می کرد و صدا می زد: «هان ای حمزه! (4) ای مرد غیور و دلیر! کجایی؟» و گاهی به سمت چپ نگاه می کرد و صدا می زد: «ای جعفر! (5) کجایی؟ برادرت علی تنهاست». آن گاه زیر لب می گفت: «امروز نه جعفری هست نه حمزه ای، دیگر تنهای تنها هستم!» (6)

آرزوهای مرا در پشت در آتش زدند *** کاش می بستند جای دست چشمان مرا

دست من بسته ولی دست مغیره، باز بود *** زد تو را تا که بگیرد زودتر جان مرا

از طرفی دیگر، فرزندان خردسال امیرالمؤمنین علیه السلام هم یک نگاه می کردند به مادر که روی زمین افتاده است و از آن طرف نگاه می کردند یک عده از خدا بی خبر، ریسمان به گردن بابا انداخته اند و بابای مظلومشان را می برند بچه ها به کدام یک پناه ببرند؟ به پدر یا مادر؟

ص: 185

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 30، ص 294

2- همان.

3- طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 83.

4- حمزه بن عبدالمطلب (حمزه سید الشهداء) عموی امیرالمؤمنین علیه السلام

5- جعفر بن ابیطالب علیه السلام (جعفر طیار) برادر امیرالمؤمنین علیه السلام

6- قزوینی، محمدکاظم فاطمه علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 383 - 385.

فاطمه علیها السلام که از شدت ضربات دشمنان و درد پهلوی و صورت و بازوی هوش شده، بود از صدای شیون و گریه فرزنداناش به هوش آمد چشمانش را باز کرد. اما اولین سؤالی که کرد این بود فَصَّه «أَيْنَ عَلِيٍّ؟» امیر مؤمنان کجاست؟ فَصَّه با چشم پر از اشک گفت: مولا را به مسجد بردند حضرت با همان حالت از جا بلند شد، دست به دیوار گرفت و به طرف مسجد حرکت کرد (1) گرچه از شدت درد نمی توانست راه برود، اما می دانست اگر دیر به مسجد برسد دیگر امامش را نخواهد دید. زن های هاشمیات دور و اطراف حضرت را گرفتند، حضرت گاهی می نشست و بلند می شد تا خود را به مسجد رساند. (2) به نزدیکی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله که رسید و آن حالت امیرالمؤمنین علیه السلام را که دید خطاب به جماعت داخل مسجد فریاد زد:

«خَلِّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي...! (3) پسر عمویم را رها کنید! به خدا قسم! اگر دست از او برندارید، موهای خود را پریشان می کنم و گریبانم را چاک می زنم و به پروردگار خود شکایت می کنم!»

سلمان می گوید: «علی علیه السلام به من فرمود: فاطمه علیها السلام را دریاب که اگر موهایش را پریشان کند و گریبانش را چاک بزند، مدینه با اهلش به زمین فرو خواهد رفت!» سلمان می گوید: خودم را به فاطمه علیها السلام رساندم و گفتم: ای دختر پیامبر! نفرین نکنید! حضرت فرمود: ای سلمان! (مگر نمی بینی) می خواهند علی را بکشند! می خواهند فرزندانم را یتیم کنند! من نمی توانم صبر کنم بگذار نزد قبر پدرم بروم و ناله کنم!» سلمان گفت: «یا فاطمه! من را علی علیه السلام فرستاده است تا بگویم نفرین نکنید و به خانه برگردید. همین که گفتم علی علیه السلام گفته است: نفرین نکنید فاطمه علیها السلام فرمود: حالا که علی علیه السلام می گوید، اطاعت می کنم، برمی گردم و صبر می کنم.» (4)

در روایتی آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام از جا حرکت کرد و بیرون مسجد آمد. هنگامی که چشم حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام افتاد خود را بر شانه های آن حضرت انداخت و گفت:

ص: 186

1- همان.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 28، ص 206؛ پورسید آقایی، سید مسعود چشمه در بستر، ص 159

3- طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 86

4- میر جهانی طباطبایی، سید حسن، جنة العاصمه، ص 451

(روحی لِرُوحِكَ الفداء، وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الوفاءِ يا ابا الحَسَنِ!) (1) «روحم فدای روح تو و جانم سپر بلای تو ای اباالحسن! اگر در سلامت و راحتی باشی، با تو هستم و اگر در زحمت و سختی باشی با تو هستم».

این جا بود که هر دو گریه کردند. گریه آن دو مظلوم تاریخ، دیدگان ملائک را هم به بارش درآورد.

خواستم دست تو را باز نمایم که نشد *** پا به پای تو در آن کوچه بیایم که نشد

همه همدست شدند دست خدا را بستند *** خواستم این گره کور گشایم که نشد

ریختند بر سر من دست ز تو بردارم *** هر چه کردم نکنند از تو جدایم که نشد

سعی کردم که به پیش تو نیفتم به زمین *** قنغذ آن قدر زد، انداخت زپایم که نشد

دست خود را به در سوخته حائل کردم *** جان شش ماهه خود حفظ نمایم که نشد

خواستم زودتر از این بروم نزد پدر *** زینب این قدر دعا کرد برایم که نشد

به همین پهلوی بشکسته حلالم کن علی *** خواستم دست تو را باز نمایم که نشد (2)

گریز 1

یا فاطمه! از شدت ضربات بین در و دیوار بی هوش روی زمین افتادی وقتی که به هوش آمدی اولین سؤالت از فضّه این بود: «فضّه! علی کجاست؟ تا شنیدی علی علیه السلام را به

ص: 187

1- رحمانی، همدانی، احمد فاطمة الزهراء عليها السلام بهجة قلب المصطفى، ص 771

2- عبدالحسین میرزایی

مسجد بردند دست به دیوار گرفتی با این که نمی توانستی راه بروی با زحمت خود را به مسجد رساندی یک نگاه کردی دیدی دستان امیرالمؤمنین علیه السلام را بسته اند، ریسمان به گردش انداخته اند شمشیر به دست بالای سر حضرت ایستاده اند. همان جا برای نجات جان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودی: «دست از او بردارید وگرنه می روم کنار قبر پدرم نفرین می کنم!» آن قدر ایستادی و دفاع کردی تا مجبور شدند امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کنند. اما کربلا تا حسین غریب صدای جوانش علی اکبر را شنید، با سرعت به میدان آمد. اما وقتی رسید دید بدن جوانش را «ارباباً اربا» کرده اند، طاقت نیاورد، روی زمین نشست. نوشته اند:

«صَاحَ الْإِمَامُ سَبْعَ مَرَّاتٍ آهَ وَ وَلَدَاهُ! آهَ وَ عَلِيًّا! وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ! وَلَدِي قَتَلُوكَ» (1)

امام هفت مرتبه فریاد کشید: وای پسر! وای علی! وای میوه قلبم! پسر! تو را کشتند.

در روایتی آمده: امام حسین علیه السلام کنار بدن علی اکبر علیه السلام «بَكَى عَلَيْهِ بُكَاءً شَدِيداً» (2) بلند بلند گریه می کرد! امام علیه السلام مظهر رأفت الهی است، اما آن قدر جگرش سوخت و اشکش جاری شد که همان جا به لشکر یزید نفرین کرد و صدا زد: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْماً قَتَلُوا (3) خدا بکشد کسانی که تو را کشتند!» و سپس فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ» (4) پسر! بعد از تو، خاک بر سر دنیا!

میهمان کن به نگه بار دگر بابا را! *** جمع کن از دل صحرا جگر بابا را

چند گامی به تنت مانده ز اسب افتادم *** پیش نعشت، علی اکبر بنگر بابا را

چه کنم تا که دوباره توز جا برخیزی *** ابر خون سخت گرفته قمر بابا

این چنین پیش رود پیش تنت می میرم *** عمه باید برساند خبر بابا را

ص: 188

1- اسماعیلی یزدی، عباس سحاب رحمت، ص 464

2- لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 118.

3- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد، مثير الاحزان، ص 69؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 110.

4- همان

دیدن پهلوی زخمیت، زمین گیرم کرد *** پاشو اکبر! به سوی خیمه ببر بابا را! (1)

گریز 2

یا فاطمه! تا به مسجد رسیدی دیدی دست های امیرالمؤمنین علیه السلام را بسته اند و شمشیر بالای سر حضرت گرفته اند. اراده کردی بروی و آن قوم ظالم را نفرین کنی، اما تا سلمان از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام پیغام آورد که حضرت می فرماید «نفرین نکن و به خانه برگرد گفتی: «چشم برمی گردم!». شما در مدینه گفتی: «چشم»! کربلا هم دخترت زینب علیها السلام گفت: چشم! کجا؟ وقتی که آمد کنار بدن برادرش حسین علیه السلام نگاه کرد دید حضرت با بدن مجروح در خون خود می غلطد، پاهای مقدس را گاهی جمع می کند و گاهی به زمین می کشد خون از زخم های بدنش جاری است روی زمین نشست خود را روی بدن آن حضرت انداخت با اشک و ناله صدا می زد:

آیا تو حسین منی؟ آیا تو برادر منی؟ آیا تو فرزند مادر منی؟ آیا تو نور دیده من هستی؟ برادرم تو را به حقّ جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله با من حرف بزن! تو را به حقّ پدرم علی مرتضی علیه السلام مرا صدا بزن تو را به حقّ مادرم فاطمه علیها السلام جواب مرا بده!.

در این لحظه حضرت با صدایی ضعیف به او فرمود: «خواهرم! آرام باش! با گریه و ناله ات قلبم را آتش زد.» (2) «ارجعی إلى الفسطاط و اجمعی العیالَ و الأطفالَ؛ (3) خواهرم! به خیمه برگرد! زنان و کودکان را جمع آوری و مواظبت کن! این جا هم حضرت زینب علیها السلام گفت «چشم» و به امر امام و مولایش به خیمه برگشت.

سینه پر داغ و پیکرم پُر درد *** یک نفر مرد و این همه نامرد

زینبا! سوی خیمه ها برگرد *** خواهرم ارجعی إلى الفسطاط!

شده از تیغ پاره پاره تنم *** می رسد زخم تازه بر بدنم

تا نبینی تو دست و پا زدنم *** خواهرم ارجعی إلى الفسطاط! (4)

ص: 189

1- عرفان ابوالحسنی.

2- قزوینی، سید محمد کاظم، زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 159 و 160.

3- یزدی، محمد حسن، انوار الشهادة، ص 206

4- سید رضا مؤید.

اما هنوز به خیمه نرسیده بود، زمین شروع به لرزیدن کرد و خورشید گرفت و هوا تیره و تار شد زینب علیها السلام به سوی خیمه امام سجاد علیه السلام دوید و صدا زد: «برادرزاده! مرا چه شده است؟ عالم را دگرگون می بینم خورشید گرفته است زمین می لرزد!» حضرت فرمود: «عمه جان! پرده خیمه را بالا بزن!» امام سجاد علیه السلام نگاهی کرد، دید ذوالجناح پدرش بدون سوار میان میدان سرگردان است. آن طرف نگاه کرد دید سر مقدس پدرش بالای نیزه است. در این لحظه بود که صدا زد: «عمه جان! زنان و کودکان را جمع کن که پدرم را کشتند.» آن گاه حضرت از حال رفت و با صورت به زمین افتاد! (1)

تا شاه بی رمق شد و افتاد روی خاک *** افسار گرگ های حرامی دریده شد

چون ماهی فتاده به صحرای خون، تنش *** بر روی خارهای مگیلان کشیده شد

می گفت تشنه ام جگرم سوخته ولی *** با سنگ و نیزه، ناز دهانش خریده شد

هر کس رسید، زخم به زخمش اضافه کرد *** اعمال کشتنش به درازا کشیده شد

وقتی سه شعبه بوسه به قلب حسین زد *** دنیا خراب قامت زینب خمی ده شد (2)

ص: 190

1- قزوینی، سید محمد کاظم زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 161.

2- حسن کردی

کتیبه 22: اذان بلال

اشاره

ص: 191

منم مؤذن شهر نبی، بلالم من *** منم که بعد نبی، مرغ بسته بالم من

منم که بعد پیمبر، چه غصه ها خوردم! *** منم که سر به بیابان بی کسی بردم

چو عقده ای به گلو بشکند نوایم را *** قرار بود کسی نشنود صدایم را

بلال حبشی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اعتراض، دیگر اذان نگفت و هرچه سراغش می آمدند قبول نکرد اذان بگوید (1) و زیر بار بیعت با خلیفه نرفت. لذا او را به سرزمین شام تبعید کردند. (2) در شام بود تا شبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید، حضرت از او گلیه کرد و فرمود: «چرا به زیارت ما نمی آیی؟» (3)

شبی به خواب دیدم که خواجه لولاک *** به دیده اشک و به دل خون و بر عذارش خاک

خطاب کرد: که ای همنشین دیرینم! *** بلال خیز و برو سوی جان شیرینم!

که روزگار غریبی نور عین من است *** ز جای خیز که دلتنگ تو، حسین من است

ص: 192

1- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 297 و 298.

2- پور سید آقایی، سید مسعود، چشمه در بستر، ص 196 و 197، به نقل از سفینه البحار، ج 1، ص 104 و 105.

3- ذهبی، شمس الدین، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 17، ص 67.

بلال از شام به شوق زیارت امام علی، حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام حرکت کرد. به مدینه که رسید دید اوضاع مدینه خیلی تغییر کرده است؛ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی غریب شده اند در و دیوار خانه زهرا علیها السلام سوخته است امیرالمؤمنین علیه السلام خانه نشین شده، زهرای اطهر علیها السلام در بستر بیماری است. امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با چشم گریان دید، آن ها را در آغوش گرفت (1)

ز درد و رنج غریبی ز پای افتادم *** دمی که پای به شهر مدینه بنهادم

چرا دگر سخنی از نبی نمی آید؟ *** چرا کسی به سرای علی نمی آید؟

چه روی داده؟ چرا بیت وحی غمبار است؟ *** نشان آتش هیزم به درب و دیوار است

چو کوبه در آتش گرفته کوبیدم *** به اهل خانه هراسی عجیب می دیدم

صدای در، دل اطفال را بلرزاند *** چه روی داده در این جا؟ خدای می داند!

صدا زدم که منم! من مؤذن بابا! *** سلام حق و درود خدا به اهل کسا

چنان که وقت غمش را زوال آمده است *** حسین گفت که مادر! بلال آمده است

حضرت فاطمه علیها السلام تا باخبر شد که بلال آمده، خوشحال شد و فرمود: «دلم برای اذان بلال تنگ شده است به بلال بگوئید یک بار دیگر اذان بگوئید»

برو به یاد پیمبر اذان دوباره بگو *** برو به خاطر این قلب پُرشاره بگو!

بلال گفت: «قصده نداشتم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر اذان بگویم اما حالا که جگر گوشه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید، چشم! یک بار دیگر اذان می گویم».

بلال آمد مسجد، رفت بالای مأذنه شروع کرد به اذان گفتن. صدای اذان بلال در مدینه پیچید، مردم مدینه از شنیدن دوباره صدای بلال تعجب کردند آخر، مدتی بود صدای بلال را نشنیده بودند همه به سوی مسجد آمدند به یاد ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتادند صدای گریه مردم مدینه بلند شد از یکدیگر سؤال می کردند: مگر بلال به مدینه آمده است؟ چرا تا به حال بلال اذان نمی گفت؟ چه شده که به درخواست دختر

ص: 193

پیامبر اذان می گوید؟ چرا زهرا علیها السلام گریه می کند؟ به یکدیگر نگاه می کردند و سپس سرها را به زیر می انداختند و از پیمان شکنی خود با اهل بیت علیهم السلام شرمنده می شدند.

ز مأذنه چو صدای مؤذّنش پیچید *** ز گریه، شانه مجروح فاطمه لرزید

همین که نغمه «الله اکبرش» آمد *** سرشک و خون دل از دیده ترش آمد

شنید «أشهد أن لا اله الا الله» *** کشید از دل پُر غصه اش مکرر آه

هنگامی که بلال گفت: «الله اکبر»، حضرت فاطمه علیها السلام به یاد روزگار پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد، شروع کرد به گریه کردن. اما وقتی که بلال گفت: «أشهد أن محمدًا رسول الله»، فاطمه صلی الله علیه و آله ناله ای زد و با صورت زمین خورد و غش کرد (سَقَطَتْ لَوَجْهِهَا وَغُشِيَ عَلَيْهَا). (1) شیخ صدوق نوشته است که مردم صدا زدند: «بلال! دیگر اذان نگو! فاطمه از دنیا رفت!»

چونام پاک پیمبر، بلال گفت به لب *** شنید ناله اطفال و گریه زینب

بلال! بانگ تو در قلب مادر آتش کرد *** بیا ز مأذنه پایین که مادرم غش کرد!

ز ماجرای اذان بلال دلگیرم *** نشسته بغض عجیبی به آه شبگیرم

یتیم و نام پدر، گر که این بلا برسد *** خدا به داد یتیم خرابه ها برسد

که رأس پاک پدر را به تشّت زر دیده *** سحر به کنج خرابه، سر پدر دیده (2)

گریز 1

عرض کنم: بی بی جان! صدای اذان مؤذّن پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدی، یاد پدرت افتادی، خاطرات بابا برایت زنده شد اشکت جاری شد. یا فاطمه! شما فقط نام مبارک پدر را شنیدی و طاقت نیاموردی ناله ای از دل کشیدی و با صورت به زمین خوردی و غش کردی اما بی بی جان! دختر نازدانه امام حسین علیه السلام در خرابه شام، سر بریده بابایش را دید به خدا این دختر حق داشت دق کند و بمیرد چون باور نداشت سر بریده بابا را برایش بیاورند کدام دختری طاقت دارد سر بریده بابا را ببیند و زنده بماند؟ لذا تا

ص: 194

1- ابن بابویه، محمد بن علی من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 298.

2- محمود قاسمی.

طَبَق را جلوی‌ش گذاشتند رو کرد به عمه و از روی تعَجَب گفت: «عمه جان! من که غذا نخواستم!» اما تا سرپوش را از روی طبق برداشتند نگاهش به سر بریده افتاد. با نگاه اول سر بابا را نشناخت! (چرا سر را نشناخت؟) سؤال کرد: «این سر کیست؟» گفتند: این سر پدر توست! تا فهمید این سر بریده سرِ بابایش امام حسین علیه السلام است سر را برداشت به سینه چسباند و چند جمله بیشتر نتوانست با سر بابا بگوید. صدا زد:

(یا أَبْنَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟ یا أَبْنَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ، یا أَبْنَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَى صِغَرٍ سِنِّي؟) [\(1\)](#)

«بابا! چه کسی تو را به خونت آغشته کرده؟ بابا! چه کسی رگ گردنت را بریده؟ پدر جان! چه کسی مرا به این کودکی یتیم کرده است؟»

ویرانه ام پر می شود از عطر گیسویت *** بابا کجا بودی چرا خاکی شده مویت؟

پرواز کردم سوی تو اما زمین خوردم *** تا بوسه ای برچینم از ما بین ابرویت

این است روز و شب دعایم کاش من را باز *** یک بار دیگر می نشاندی روی زانویت [\(2\)](#)

گزین 2

یا فاطمه! فقط صدای مؤذن بابا را شنیدی وقتی که گفت: (أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) از حال رفتی روی زمین افتادی ولی امیرالمؤمنین علیه السلام کنار تان بود، فرزندان شما کنار تان بودند، فَضَّه خادمه در محضر تان بود حتماً شما را به حال آوردند، آب به صورت تان زدند. اما من فدای آن دختر نازدانه ای که وقتی کربلا بدن بی سر بابا را دید، طاقت نیاورد خودش را روی بدن انداخت، بدن بی سر بابا را بغل کرد. سید بن طاووس می نویسد: (إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام). [\(3\)](#)

اما دشمنان نگذاشتند این دختر یتیم با بدن بابا درد دل کند، نگذاشتند کنار پیکر بی سر بابا بماند.

ص: 195

1- قمی، شیخ عباس نفس المهموم (معرب)، ص 416.

2- حسان نرگسی رضا پور

3- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 134.

فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِّنَ الْأَعْرَابِ حَتَّىٰ جَرُّوهُمَا عَنْهُ؛ (1) عِدَّة ای جمع شدند سکینه را از بدن بابا جدا کردند و او را می کشیدند

کشیده آتش از جانم زبانه *** پرو بالم اگر شد پر نشانه

مرا از تو جدا کردند بابا! *** چهل کوفی به ضرب تازیانه (2)

ص: 196

1- همانا سکینه علیها السلام بدن پدرش امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفت. (همان)

2- یوسف رحیمی

کتیبه 23: عیادت کنندگان فاطمه علیها السلام

اشاره

ص: 197

فاطمه تو شرف سوره کوثر هستی *** برکت ذریه آل پیمبر هستی

بی سبب نیست که تو علت خلقت باشی *** تو که هم شأن علی، فاتح خیبر هستی

نه فقط بر حسن و زینب و کلثوم و حسین *** فاطمه! بر همه خلق تو مادر هستی

نه فقط مریم و آسیه و حوا، بانو! *** بعد احمد و علی از همه برتر هستی

دور از ساحت تو هر چه پلیدی، زهرا! *** نور تطهیری و صدیقه اطهر هستی

چادر خاکی تو، جبل متین شیعه است *** نه فقط شیعه که تو ملجأ حیدر هستی

سوختی تا که نسوزد ثمر دین خدا *** گل یاس نبی و لاله پرپر هستی

آرزوی علی این است ببیند یک روز *** باز هم در زده و تو پس این در هستی (1)

بی بی آن قدر اذیت و آزار دید که دیگر نمی توانست راه برود؛ هم رحلت پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله، هم غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام و ضرباتی که بر پیکر بی بی وارد شده بود، حضرت را از توان انداخته بود. لذا در روایت است: (لَزِمَتِ الْفِرَاشَ وَ نَحَلَ جِسْمُهَا وَ ذَابَ لَحْمُهَا وَ صَارَتْ كَالْخِيَالِ) (2) حضرت بستری شد و جسمش ضعیف گشت و گوشت

ص: 198

1- وحید محمدی

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 78، ص 282.

بدنش آب شد و آن قدر لاغر شده بود که گویا شبحی از حضرت باقی مانده بود.»

از پیکرت تنها خیالی مانده مادر *** از قَدِّ و بالایت هلالی مانده مادر!

«الْجَارُ ثَمَّ الدَّارِ» اما در مقابل *** زخم زبان این اهالی مانده، مادر! (1)

کسی که بیمار است و بستری است با دیدن «ملاقات کننده» خوشحال می شود. وقتی فردی به عیادت بیمار می آید بیمار روحیه اش عوض می شود اما فدای این مادری که در شهر خودش هم غریب بود در محله خودش هم غریب بود، کسی به عیادتش نمی آمد

دیگر کسی نمی زند از بیتِ ما دری *** از من غریب تر نتوان یافت مادری

سلمان هم از عیادت من پا کشیده است *** ای مرگ، لا اقل توبه زهرا بزن سری

چون شمع، آب گشته ام از آتش فراق *** دیگر نمانده از من مظلومه پیکری

سلمان بعد از رحلت و شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر حوادث تلخ کودتای سقیفه و نیز کهولت سن نتوانسته بود به عیادت حضرت زهرا علیها السلام بیاید تا این که در روز دهم از شهادت رسول خدا که از منزل آمده بود امام علی علیه السلام او را دید و ضمن گلایه فرمود: «یا سلمان! فاطمه مایل است شما را ببیند» سلمان به دیدن فاطمه علیها السلام آمد. حضرت به او گلایه کرد و فرمود:

(یا سَلْمَانُ جَفَوْتَنِي بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي...!) (2) بعد از رحلت پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیگر سراغ ما را نمی گیری...!»

ای کاش بهر یاری ما بود حمزه ای *** ای کاش یار شیر خدا بود جعفری (3)

در روزهای آخر عمر حضرت، یک روز زن های مهاجر و انصار به عیادت آمدند، دور بستر حضرت نشستند و گفتند:

ص: 199

1- ناشناس

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 66.

3- غلامرضا سازگار

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ! (1) ای دختر رسول خدا! وضع بیماری ات چگونه است و با آن چه می کنی؟

حضرت به آن ها چنین فرمود: «حالم به گونه ای است که از دنیای شما، بسی بیزار و مردانتان را دشمن می دارم! حال و قالشان را آزموده ام و از آن چه کرده اند، بسی ناخشنودم...!»

اُمّ سلمه (همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز وقتی به ملاقات حضرت آمد و کنار بستر نشست، پرسید: «دختر! با این اندوه و رنج ها، شب را چگونه صبح کردی؟» حضرت فرمود:

(أَصَبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ، فَقَدْ النَّبِيُّ وَ ظَلِمَ الْوَصِيُّ...؛) (2) «شب را از داغ پیامبر صلی الله علیه و آله و ظلمی که به امیرالمؤمنین علیه السلام روا داشته اند با غم و اندوه شدید صبح کردم به خدا سوگند! شکوه و عظمت آزاد مردی مورد هجوم ظالمانه قرار گرفت...!»

یک روز هم دختر طلحه به عیادت حضرت فاطمه علیها السلام آمد و نگاه کرد، دید حضرت در بستر افتاده و اشک از چشمانش جاری است. گفت: «بِأَيِّ أَنْتِ وَ أُمِّي! مَا آذَى يُبْكِيكِ؟» (3) پدر و مادرم فدایت! چرا گریه می کنی؟» آن حضرت، بدین مضمون فرمود که: آن دو نفر (ابوبکر و عمر) هر چقدر کینه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند، آشکار ساختند و حق او را غصب کردند و فدک را مصادره کردند....

چون شمع آب شد تنم از بس گریستم *** ترسم که سیل اشک، کند سر به نیستم

این روزها کسی که عیادت کند ز من *** افتد در اشتباه و نداند که کیستم! (4)

حضرت یک ملاقات و دیدار دیگری هم داشت که با ملاقات های قبلی و بعدی فرق داشت. البته آن حضرت خودش راضی به این دیدار نبود، اما ابوبکر و عمر آمدند و امیرالمؤمنین علیه السلام را واسطه قرار دادند و گفتند: یا علی! برای ما از فاطمه اجازه ملاقات

ص: 200

1- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج 1، ص 108.

2- بحرانی اصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 829

3- ر.ک مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 29، ص 182 و 183.

4- محمد جواد غفور زاده (شفق).

بگیر! امیرالمؤمنین علیه السلام این موضوع را به اطلاع حضرت فاطمه علیها السلام رساند و فرمود: «این دو نفر (ابوبکر و عمر) از من تقاضا کردند برایشان اجازه بگیرم. آیا اجازه دیدار می دهید؟» حضرت فاطمه علیها السلام گفت: «به خدا سوگند! نه به آنان اجازه دیدار می دهم، نه حاضرم با آنان سخنی بگویم تا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ملاقات نمایم و شکایت این دو نفر را به آن حضرت بنمایم و به ایشان بگویم که این دو چگونه به من ستم کردند و چه حق کشی ها و ستم هایی را که روا داشتند!» علی علیه السلام فرمود: «فاطمه جان سخن شما بر حق و درست است اما من به این ها قول دادم که برای آن ها اجازه ملاقات بگیرم.» حضرت فاطمه علیها السلام عرضه داشت:

(فَالْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالنِّسَاءُ تَتَّبِعُ الرَّجَالَ لَا أُخَالِفُ عَلَيْكَ شَيْءٌ؛) (1) یا علی! حالا که این طور، است اختیار با شماست؛ خانه خانه شماست و زن [مسلمان] از همسر خود پیروی می کند و من در هیچ موردی با شما مخالفت نخواهم کرد» (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه داد آن ها وارد منزل شدند و مقابل حضرت فاطمه علیها السلام نشستند. شاید این سخت ترین لحظه برای بچه های حضرت زهرا علیها السلام بود. امام حسن و امام حسین علیهما السلام می دیدند همان کسی که سیلی به صورت مادرشان زده به بهانه عیادت و عذرخواهی وارد خانه شان شده است. زینب کبری علیها السلام می دید همان کسی که ریسمان به گردن پدرش انداخت و مادرش فاطمه علیها السلام را می زد امروز برای ملاقات به خانه شان آمده است. حضرت که در بستر بیماری بود روی خود را از آنان برگرداند. آن ها آمدند آن طرف دیواره مقابل حضرت نشستند حضرت به بانوانی که اطراف بسترش بودند فرمود: «حَوْلَنِي وَجْهِي؛ صورت من را از این ها برگردانید.» (حالا ببینید ضرباتی که آن روز به حضرت زده بودند چگونه بود که بعد از مدتی حتی بی بی نمی توانست صورت خود را برگرداند. لذا به زن ها گفت: روی من را از این ها برگردانید)

ص: 201

1- ابن بابویه محمد بن علی علل الشرایع، ج 1، ص 187

2- به نقل دیگر فرمود: «الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْحَرَّةُ زَوْجَتُكَ افْعَلْ مَا تَشَاءُ؛ این خانه منزل شماست و من نیز همسران هستم یا علی! هر طور که مصلحت می دانی انجام بده.» (مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج 43، ص 198 و 199).

ز بس بیزارم از دشمن عیادت چون کند از من *** کمک از فضّه گیرم تا رخم از او بگرداند (1)

هر بار که صورت حضرت را برمی گردانند این ها دوباره می آمدند و مقابل حضرت می نشستند (فَلَمَّا حَوَّلْنَ وَجْهَهَا حَوْلًا إِلَيْهَا). این بار فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «علی جان! این پارچه را روی صورت من بینداز!» (شاید دیگر دست حضرت هم از کار افتاده بود که از امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد پارچه رویش بیندازد). این جا بود که اولی (ابوبکر) گفت: ما آمدمیم که خشنودی شما را فراهم کنیم تا عملکرد ظالمانه ای را که بر شما روا داشته ایم به بزرگواری خود نادیده بگیری فاطمه علیها السلام فرمود: «من با شما بدون واسطه و مستقیم سخن نخواهم گفت تا پدرم را ملاقات کنم و شکایت خود را از ظلم هایی که به ما روا داشته اید به او بگویم.» آن گاه خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: «علی جان! من سوگند خورده ام که به طور مستقیم با آنان سخن نگویم تا حقیقتی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند، از آنان جويا شوم؛ اگر پاسخ صحیح دادند، آن گاه نظرم را در موردشان خواهم گفت و در مورد خواسته آنان تصمیم خواهم گرفت». آن دو گفتند: به خدا سوگند که راست خواهیم گفت. فاطمه علیها السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا به خاطر دارید که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر کاری فوری، شبانه شما را خواست و در آن جلسه بود که فرمود:

(فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهَا، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ أَذَى اللَّهِ وَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتٍ فَكَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي؟)

فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم هرکس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هرکس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیت کند مانند آن است که مرا در حال حیاتم اذیت کرده است و هر کس او را در

ص: 202

حال حیات من اذیت کند مانند آن است که مرا پس از مرگم اذیت کرده است؟» گفتند: «اللَّهُمَّ نَعَمْ؛ آری شنیدیم». فاطمه علیها السلام گفت:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَادِّكَ فَادِّ هَدُوا يَا مَنْ حَصَرَ رَبِّي أَنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي فِي حَيَاتِي وَعِنْدَ مَوْتِي ، وَاللَّهِ لَا أَكَلِمُكُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى أَلْقَى رَبِّي فَأَسْأَلُكَ كُوكُمَا بِمَا صَنَعْتُمَا بِي وَأَزْتَكَبْتُمَا مِنِّي؛ (1) خدا را حمد و سپاس. خدایا! من تو را گواه می گیرم و ای کسانی که در این جا حضور دارید، شما هم گواه و شاهد باشید که این دو نفر مرا در زندگی و در حال مرگم اذیت کردند. و به خدا سوگند که دیگر هیچ سخنی با شما نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما به سبب کارهایی که کرده اید، شکایت کنم. »

برای ضربه دیگر به دیدنت آمد *** که گفته دشمن تو، یت عیادت داشت؟(2)

گر عیادت می کند دشمن ز من، از مهر نیست *** قاتل است جان دادن من را تماشا می کند (3)

گریز 1

عرض کنم: یا فاطمه! از کسانی که به شما اذیت و آزار رساندند و حق شما را غصب کردند رو برگرداندی حتی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتی پارچه ای روی صورتت بیندازد تا آنان را نبینی و گفتی «خدایا! تو شاهد باش این دو نفر مرا آزار دادند و مرا اذیت کردند». اما بمیرم برای دخترت زینب علیها السلام که چهل منزل از کربلا تا کوفه، از کوفه تا شام، همان کسانی که حسینش را با نیزه و شمشیر زده بودند همان کسی که روی سینه حسینش نشسته بود و سر از بدنش جدا می کرد آری همان ها مقابل زینب علیها السلام و اهل بیت امام

ص: 203

1- ابن بابویه، محمد بن علی علل الشرایع، ج 1، ص 187

2- رضا جعفری

3- ناشناس.

حسین علیه السلام تازیانه به دست داشتند و شماتت می کردند آن ها سر اباعبدالله علیه السلام و شهدای کربلا را بالای نیزه زده بودند و در شهر شام هم زن ها و بچه ها را سنگ باران کردند.

یزید ملعون به شکرانه پیروزی اش در کاخش مجلس جشنی ترتیب داد که همه سفرا و بزرگان را دعوت کرده بود خودش بر تخت نشسته بود سر بریده امام حسین علیه السلام را در تشت طلا مقابلش قرار داده بود خودش شراب زهرمار می کرد و با حریفش قماربازی می کرد (1) یزید ملعون اهل بیت امام حسین علیهم السلام را پشت سر خود قرار داده بود تا جنایات و اهانت های او نسبت به سر مطهر امام حسین علیهم السلام را نبینند، اما دخترها قد می کشیدند تا سر مطهر پدر را ببینند. (2) ناگهان نگاه زینب کبری علیها السلام به سر بریده برادر در تشت طلا افتاد هنوز یزید با چوب به لب و دندان حضرت زده بود زینب کبری علیها السلام تا سر بریده را دید (وَ أَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَيْهَةِا فَشَقَّتْهُ) (3) دست برد گریبان پاره کرد و آن چنان ناله جانشوزی سر داد که اهل مجلس به گریه درآمدند و از سوز جگر می گفت:

(يَا حُسَيْنَا! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِني! يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى! (4)

یا حسین! ای حبیب رسول الله! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند فاطمه الزهراء سیده زنان! ای فرزند دخت مصطفی!

این جا بود که یزید (لعنت الله علیه) چوب خیزران خواست و با چوب به لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد. «ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةَ بِقَضِيْبٍ خَيْرُزَانٍ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (5).

تشت طلا و چوب و لب و آیه و شراب *** خاکستر و غبار ره و خون و آفتاب

ص: 204

1- ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 22 و 23.

2- سید بن طاووس علی بن موسی لهوف علی قتلی طفوف، ص 179

3- همان.

4- همان.

5- همان.

لب ها ترک ترک ز عطش روی هر لبی *** انگار نقطه نقطه نوشته است: آب! آب!

یا رب! یزید چوب زند بر لب حسین *** این صحنه را چگونه تماشا کند رباب؟ (1)

ملا مهدی مازندرانی می نویسد: فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام وقتی این صحنه را دیدند به عمه شان زینب علیها السلام پناه بردند و می گفتند: «عمه جان! ببین یزید با چوب دستی خود به دهان و دندان بابا می زند!» (2) در روایت است: یزید ملعون آن قدر با چوب به لب و دهان امام حسین زد که دندان های مقدس آن حضرت شکست! (3)

آتش به باغ سوخته خواهرش زن! *** طعنه به موی مملو خاکسترش زن!

باشد به گریه های حرم اعتنا نکن! *** باشد بزن! ولی جلوی مادرش زن!

این سر به جبر نیزه اشراز آمده *** با داغ دست های علمدار آمده

زخم زبان به پیری او می زنی چرا؟ *** همراه زینب از سر بازار آمده (4)

گزین 2

عرض کنم: یا فاطمه! اگر دشمنت برای مصلحت و اغراض سیاسی به دیدنت آمد، گرچه این ملاقات برایت خیلی سخت بود اما آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام کنارت بود، فضّه و دیگر زنهای کنار شما بودند به زن ها فرمودی «رویم را برگردانیدک». به علی علیه السلام گفتی «پارچه ای روی من بینداز». اما جان همه عالم به فدای حسین غریبت که وقتی قاتل بالای سرش آمد دیگر کسی را نداشت؛ علی اکبر و عباس و عون و جعفر و عبدالله و زهیر و بریر به شهادت رسیده بودند خودش تنهای تنها با بدن مجروح، لب تشنه و جگر سوخته از داغ عزیزانش روی زمین افتاده بود. در کتاب های مقتل نوشته شده است: وقتی شمر ملعون وارد قتلگاه شد، «فَرَفَسَهُ بِرِجْلِهِ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَبَضَ عَلَى شَيْبَتِهِ الْمُقَدَّسَةِ وَ ضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ضَرْبَةً....» (5) اول با پایش لگدی به پهلوی امام

ص: 205

1- غلامرضا سازگار.

2- مازندرانی، ملا مهدی، معالی السبطین، ص 838.

3- همان، ص 840.

4- وحید قاسمی

5- مقرّم، عبد الرزاق، مقتل الحسین علیه السلام، ص 298

حسین علیه السلام زد. امام که بر زمین افتاد روی سینه حضرت نشست و محاسن مقدسش را به دست گرفت و با دوازده ضربه شمشیر، سر از بدن آن حضرت جدا کرد!».

بر سینه ات شمر لعین با پا چه بد زد! *** آتش به قلب زینب تو تا ابد زد(1)

یک نفر زد لگد به پهلویش *** یک نفر پا گذاشت بر رویش

یک نفر آستین خود تا زد *** گوشه های رداش بالا زد

خنجرش را گذاشت زیر گلو *** وحده لا اله الا هو

این گلو جای بوسه نبی است *** حرز آن اشک های زینبی است

هر چه خنجر کشید و باز کشید *** جای لب های خواهرش نبрид

روضه را تا کنار عرش کشاند *** وای جسم حسین برگرداند

گیسوی مادری به هم می ریخت *** حالت خنجری به هم می ریخت

کار بالا گرفت! ای مردم! *** وای از ضربه دوازدهم! (2)

ص: 206

1- آرمین غلامی

2- قاسم نعمتی

کتیبه 24: وصیت های بانوی مدینه

اشاره

ص: 207

قلم کجا و قدم در حریم حرمت تو؟ *** کلام را نبود جوهر قداست تو

سخن به حسرت مدح تو از نفس افتاد *** که هیچ حرف نباشد حریف مدحت تو

چه هیجده غزلی داشت دفتر عمرت! *** قد کدام قصیده رسد به رفعت تو!

تو ناسروده ترین شعر خلقتی بانو! *** که شاعر تو همانا خدای خلقت تو

مگر به شأن تو جبریل آورد کوثر *** مگر به قدر تو قرآن کند تلاوت تو

مگر که خطبه حیدر شود به تفسیرت *** مگر که منطق احمد کند روایت تو

وگرنه وصف تو از ما و من نمی آید *** کجا مدیحه ما و کجا مدیحت تو؟ (1)

زبان الکن است، من کجا و مدح کسی که خداوند در سوره «کوثر» سخن از او گفته است سخن قاصر است من کجا و مدح کسی که خداوند مدح او و خاندانش را در سوره «هل اتی» بیان فرموده است سخن من کجا و کسی که اشرف مخلوقات، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله خدا او را «أُمُّ أَبِیْهَا»، (مادر پدر) خطاب می کند!

زهراى اطهر علیها السلام کسی بود که نور صورت او روزی سه بار بر امیرالمؤمنین علیه السلام می درخشید،

ص: 208

(لَا تَهَا تَزْهَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّهَارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ). (1) صبح به رنگ سفید، ظهر به رنگ زرد و غروب به رنگ سرخ اما چه زود امیرالمؤمنین علیه السلام را در ماتم خود عزادار کرد و قلب داغدار او را از مصائب زمانه شعله ورتر ساخت!

خون می رود ز چشم ترم پای رفتنت *** پشتم خمید پای تماشای رفتنت

ای با شتاب عزم سفر کرده، صبر کن! *** خانه هنوز نیست مهبیای رفتنت

یا از خدا بخواه بمانی و یا مرا *** زنده مخواه فاطمه، فردای رفتنت

نجوای سجده های تو «عَجَلِ وفاتی» است *** همواره از خداست تمنای رفتنت (2)

هر کسی می خواهد از دنیا برود وصیت می کند: «بدنم را با عزّت بردارید مرا در فلان مکان دفن کنید برایم مجالس عزا بگیرید...». اما بمیرم برای این مادر! آن قدر در شهر مدینه غریب بود که در لحظات آخر عمرش به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت می کند: (حَطُّنِي وَ غَسِّلْنِي وَ كَفِّنِّي بِاللَّيْلِ وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ اذْفِنِّي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعَلِّمْ أَحَدًا (3) یا علی! مرا شب حنوط کن! شب غسل بده و شب کفن کن! یا علی! مرا شبانه دفن کن! یا علی! هیچ کسی را از مرگ من باخبر مساز).

مرا به طور نهانی شبانه غسل بده! *** اگرچه آب شده مثل شمع، پیکر من

سیاهی بدن و صورت کبود مرا *** خدا کند که نبیند خدیجه، مادر من

از این به بعد شود خانه دار خانه تو *** به جای مادر خود، پنج ساله دختر من

هنوز حامی تو چشم خود نبسته علی! *** چرا غریب نشستی کنار بستر من؟ (4)

امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه علیها السلام در ساعات آخر عمر خود، به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد:

(1) یا علی! خودت بدنم را غسل بده و کفن کن!

ص: 209

1- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن محمد، علل الشرایع، ج 1، ص 180.

2- هادی ملک پور.

3- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 214

4- غلامرضا سازگار.

(2) خودت بر جنازه ام نماز بخوان!

(3) خودت مرا در میان قبر بگذار و لحد مرا بچین و بر قبرم خاک بریز و روی قبر را صاف کن و با زمین هموار کن!

(4) یا علی! وقتی مرا دفن کردی در کنار سرم مقابل صورتم بنشین (فَأَكْثِرُ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى أَنْسِ الْأَحْيَاءِ وَ أَنَا أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ تَعَالَى) (1) «و بسیار قرآن بخوان و دعا کن! چراکه آن ساعت ساعتی است که میت به مانوس گرفتن با زندگان نیاز دارد و من تو را به خدا می سپارم».

(5) تو را در مورد فرزندانم سفارش می کنم که مراقب آنان باش» (2)

در روایت مرحوم علامه مجلسی آمده، عرضه داشت: «یا علی!

إِبْكِنِي وَابْكِ لِيَلِيَّتَايَ وَ لَا *** تَسْ قَتِيلَ الْعِدَى بِطَفِ الْعِرَاقِ؛ (3)

برای من و یتیم های من گریه کن مخصوصاً کشته و قتل کربلا را فراموش نکنی!»

دم آخر، وصیتی دارم *** ای علی جان! به خاطرت بسپار

نیمه شب ها حسین دلبندم *** با لب تشنه می شود بیدار

بار سنگین این وصیت را *** از سر شانه های من بردار!

قبل خوابیدنش عزیز دلم! *** ظرف آبی برای او بگذار!

گریه کردم ز غربتش دیشب *** تا سحر سوختم برای حسین

با همین دست ناتوان امروز *** پیرهن دوختم برای حسین (4)

گریز 1

عرض کنم: یا فاطمه! دم آخر یک سفارش مخصوص برای امام حسین علیه السلام کردی، گفתי:

ص: 210

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 79، ص 27.

2- قمی شیخ عباس انوار البهیة، ص 68 و 69

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 178.

4- وحید قاسمی.

«یا علی! مراقب حسینم باش یا علی! حسینم را کربلا با لب تشنه می کشند». اما بی بی جان نبودی کربلا نه تنها با لب تشنه سر از بدن حسینت جدا کردند، بلکه دستور دادند بدن نازنیش را زیر سم اسبان لگدمال کنند. عمر بن سعد ملعون بین لشکر فریاد زد:

مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ... فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَيُْولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ (1)

چه کسی حاضر است اسب بر بدن حسین بتازاند؟ ده نفر آمدند، بدن آن حضرت را زیر سم اسبان قرار دادند به طوری که استخوان های پشت مبارکش در هم شکسته شد!

خوردی امروز نیزه فردا نعل *** نیزه هم چاره دارد، اما نعل

یک، دو، سه، چهار... ده تا اسب *** روی هم می شود چهل تا نعل

هرکسی از تن تو می گذرد *** شمر، با پا و اسب ها با نعل

سینه و پشت تو شکسته شده *** چقدر جلوه دارد این جا نعل

دهنت را خودت بگو چه شده؟ *** ضرب شمشیر خورده ای یا نعل؟ (2)

گریز 2

یا فاطمه! یکی از وصیت هایت این بود: «یا علی! وقتی مرا دفن کردی، مرا تنها نگذاری؛ در کنار سرم و مقابل صورتم بنشین، فَأَكْثِرُ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى أَنْسِ الْأَحْيَاءِ (3) برایم بسیار قرآن بخوان و دعا کن! زیرا آن ساعت، ساعتی است که میّت به مانوس گرفتن با زندگان، نیاز دارد».

بی بی جان! خوب بود که وصیتی برای کفن و دفنت داشتی، برای بعد از دفنت هم وصیت کردی که امام علی علیه السلام بالای سرت بنشیند و قرآن بخواند، اما بی بی جان! من به فدای آن غریبی که نه وصیتی برای دفنش داشت و نه کفنی به تن و نه سری در بدن!

ص: 211

1- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 113.

2- علی اکبر لطیفیان

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 79، ص 27.

وقتی زین العابدین علیه السلام بدن بی سر بابا را میان حصیر و بوریا پیچید (1) و داخل قبر گذاشت بنی اسد دیدند حضرت از قبر بیرون نمی آید آمدند بالای قبر، دیدند آن حضرت خم شده «وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى مَنْحَرِهِ الشَّرِيفِ؛ (2) صورت بر حلقوم بریده و مبارک پدرش گذاشته است!» همان گونه که حضرت زینب علیها السلام هنگام وداع بر گلوی بریده برادرش بوسه زد.

ای پیکر برهنه بی سر حسین من! *** آیا تویی عزیز پیمبر؟ حسین من!

پیدا نمی کنم به تت جای بوسه ای *** جز جای تیر و نیزه و خنجر، حسین من! (3)

ص: 212

1- ابراهیم دیزج نقل می کند: متوکل مرا به کربلا فرستاد تا قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنم من با غلامان خصوصی خود نزد قبر حسین علیه السلام رفتم و آن را نش کردم بوریا ی جدیدی یافتیم که جسد حسین بن علی روی آن بود. بوی مشک از آن به شامه من رسید. من آن بوریا را با جسد حسین به حال خود نهادم بعداً دستور دادم تا خاک روی آن ریختند. سپس آب بر قبر بستم و گاو را راندم تا آن قبر را شخم بزنم و زراعت نمایم. ولی گاو قدم روی آن قبر نهاد هرگاه آن حیوان نزد قبر حسین می رسید بر می گشت. (نجفی، محمد جواد زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص 383؛ قمی، شیخ عباس منتهی الآمال، ج 2، ص 395؛ مقرّم، عبد الرزاق علیه السلام مقتل الحسین علیه السلام، ص 137)

2- مقرّم، عبد الرزاق، مقتل الحسین، ص 337.

3- غلامرضا سازگار

کتیبه 25: وداع با امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

ص: 213

میر ز خانه حیدر، صدای گرم را *** علی بگو! شنوم آن نوای گرم را

ز چشم من مبری خنده های گرم را *** بخوان دوباره نماز و دعای گرم را

قیام نیمه شبانت عجب تماشایی ست!

در آسمان ز قنوت تو، شور و غوغایی ست!

بتاب در دل شب های تار من زهرا! *** بمان برای همیشه کنار من زهرا!

بین به حال دل بیقرار من زهرا! *** انیس بی کسی ام، غمگسار من زهرا!

به پای سفره خالی زنان من ماندی

در اوج غصه و غم هم زبان من ماندی

از آن زمان که دو دستت ز کار افتاده *** تمام خانه من از مدار افتاده

حسن ز داغ رخت بیقرار افتاده *** غریب و خسته کنار تو زار افتاده

مگو که می روم و می سپارمت به خدا!

که تا به روز ابد، دوست دارمت به خدا!

مرا دوباره صدا کن «اباالحسن!»، زهرا! *** سخن ز درد جدایی مزین به من، زهرا!

مگو که دختر تو آورد کفن، زهرا! *** به پیش چشم غریبم نفس نزن زهرا!

تن تکیده ز درد و غم تو آبم کرد

نماز خواندن نیمه شب، کبابم کرد

به خستگی وجود مطهرت سوگند *** به بغض چشم پر از اشک دختری سوگند

به محسن، آن گل نشکفته پرپرت سوگند *** به زخم گوشه ابروی اطهرت سوگند

که خاطرات تو از خاطر علی نرود

توسلات تو از خاطر علی نرود (1)

ساعت های آخر عمرش بود که صدا زد: «یا ابا الحسن! بیا کنار بسترم بنشین! می خواهم با شما سخنی بگویم امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و کنار بستر بی بی نشست و فرمود که همه از حجره بیرون بروند فقط خودش بود و فاطمه علیها السلام امیرالمؤمنین علیه السلام یک نگاه کرد، دید اشک از چشمان فاطمه علیها السلام سرازیر شده است گفت: فاطمه جان!

با صدای گریه ات هر بار هق هق می کنم *** راحت جان علی! با رفتنت دق می کنم (2)

امام علیه السلام پرسید: «يَا سَيِّدَتِي مَا يُبْكِيكِ؟ بانوی من! سرور من! چرا گریه می کنی؟» قَالَتْ: «أَبْكِي لِمَا تَلْقَى بَعْدِي؛ (3) عرضه داشت: برای آن چه بعد از من به سر شما می آید، گریه می کنم. حضرت فرمود: «لَا تَبْكِي! فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَصَغِيرٌ عِنْدِي فِي ذَاتِ اللَّهِ (4) گریه نکن! سوگند به خدا این مصائب در راه خدا در نزد من کوچک و ناچیز است.»

فاطمه زهرا علیها السلام گفت: «یا علی! من بار سفر بسته ام و به زودی از دنیا می روم. می خواهم چند جمله به شما وصیت کنم.»

حضرت فرمود: «فاطمه جان! آن چه را دوست داری بگو، عمل خواهم کرد». حضرت عرضه داشت: یابن عم (پسر عمو) شما می دانی در طول زندگی مشترکمان، دروغی

ص: 215

1- مجتبی روشن روان.

2- وحید محمدی

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 218.

4- همان

نگفته ام و با شما مخالفتی نکرده ام. هر چه گفتم گفتم چشم! خلاف میل شما انجام ندادم)» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پناه بر خدا! تو به احکام خدا داناتر و پرهیزکارتری. مفارقت و از دست دادن تو بر من بسیار سخت و گران است، ولی افسوس که از این جدایی چاره نیست و به خدا سوگند با مرگ تو مصیبت از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله برای من تازه می شود، اما چاره ای جز تقدیر الهی نیست. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). (1)

(ثُمَّ بَكِيَ جَمِيعاً سَاعَةً وَأَخَذَ عَلِيُّ رَأْسَهَا وَضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أَوْصِيَنِي بِمَا شِئْتَ فَإِنَّكَ تَجِدُنِي وَفِيّاً أَمْرَتِي بِهِ) (2) این جا بود که ساعتی هر دو گریه کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام سر فاطمه علیها السلام را به سینه چسباند و فرمود: هر چه می خواهی وصیت کن! به هر چه که وصیت کنی عمل خواهم کرد.»

تو که می توانی بمانی بمان! *** عزیزم! تو خیلی جوانی بمان!

تو هم مثل من نیمه جانی بمان! *** زمین گیر من! آسمانی بمان؟

اگر می شود می توانی بمان؟

چه شد با علی همسفر ماندنت؟ *** چه شد ماجرای سپر ماندنت

چه شد پای حرف پدر ماندنت *** پس از غصه پشت در ماندنت

ندارد علی همزبانی بمان (3)

با التماس گفت: مرو! پیش من بمان! *** زهرا اشاره کرد که دیگر نمی شود (4)

حضرت فاطمه علیها السلام گفت: «ای پسر عمو!... بعد از رحلتم با خواهر زاده ام امامه (5) ازدواج کن! زیرا او مثل من با فرزندانم مهربان است. برای تشییع من تابوتی درست کن. یا علی!

ص: 216

1- همگان از خداییم و به سوی او باز می گردیم. (بقره/ 156)

2- فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین، ج 1، ص 348.

3- مصطفی صابر خراسانی

4- علی شکاری

5- امامه دختر زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله .

راضی نیستم کسانی که به من ستم کردند در تشییع جنازه ام حاضر شوند، حتی اجازه مده پیروان آنان هم در تشییع جنازه ام شرکت کنند
علی جان! وقتی چشم های مردم به خواب رفت مرا در نیمه شب به خاک بسپار!»

در این لحظه بود که فاطمه علیها السلام دیده از جهان بست و از دنیا رفت. (1)

ای تکیه گاه شانه بی یاورم مرو! *** ای بوسه گاه زخمی بال و پرم مرو!

بر زندگی ساده نه ساله رحم کن! *** من التماس می کنم همسرم مرو!

دستم به دامن قسمم را قبول کن! *** زهرا به حق اشک دو چشم ترم مرو!

خیبر شکن ببین که به زانو درآمده! *** بی تو غریب می شوم ای همسرم مرو!

سنگ صبور من بروی بهر درد دل *** سر تا کمر به چاه فرو می برم مرو! (2)

گریز 1

(خدا نکند عزیزترین کس انسان سرش در بغل آدم باشد و از دنیا برود، آدم تا عمر دارد یادش نمی رود.) یا علی! سر فاطمه علیها السلام را به سینه گذاشتی فاطمه علیها السلام با شما سخن می گفت یک مرتبه نفس بی بی قطع شد حضرت زهرا علیها السلام در آغوش از دنیا رفت. یا علی! با این حال فاطمه علیها السلام دم آخرش با شما سخن گفت شما با فاطمه علیها السلام حرف زدی. اما در کربلا وقتی حسین غریب کنار بدن جوانش علی اکبر علیه السلام رسید، دید بدن، «ارباباً اربا» شده، فرق جوانش شکافته است صورتش غرق به خون است هر چه صدا می زد: «ولدی علی!»، علی اکبر علیه السلام جواب نمی داد. نوشتند: «فَصَاحَ الْإِمَامُ سَبْعَ مَرَّاتٍ آهَ وَآهَ وَلَدَاهُ! آهَ وَآهَ عَلِيًّا، وَآهَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ، وَلَدِي قَتُلُوا!» (3) امام هفت مرتبه فریاد کشید: وای پسر، وای علی، وای میوه قلبم! پسر تو را کشتند!»

ای کاش این همه صدا زد، علی اکبر جواب می داد نوشته اند: «فَجَعَلَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَلَى

ص: 217

1- فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین، ج 1، ص 348

2- قاسم نعمتی.

3- اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت، ص 464.

ثنايه» (1) حضرت با دست مبارک خون از لب های عزیزش پاک کرد. شاید فکر می کرد لخته های خون مانع شده، نمی گذارد علی سخنی بگوید! اما دید علی اکبر باز هم جوابی نمی دهد. این جا بود: «فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ؛ (2) صورت روی صورت جوانش گذاشت.»

دست بردم زیر جسمت تا در آغوشت کشم *** ناگهان دادم در آمد بر ملا این راز شد

بس که جسمت ارباً ارباً گشته زیر ضربه ها *** تا کمی دادم تکان، پیکر از هم باز شد

حالت ترکیب جسمت شد علی در فاطمه *** در شکاف فرق و پهلوی بغضشان ابراز شد

زیر دست و پای دشمن استخوان هایت شکست *** هر چه آمد بر سرت از کوچه ها آغاز شد (3)

گزین 2

عرض کنم: یا علی! دم آخر که سر فاطمه علیها السلام روی زانوی شما بود، نگاه کردی دیدی فاطمه علیها السلام دارد گریه می کند فرمودی: «فاطمه جان! برای چه گریه می کنی؟» عرضه داشت: «برای آن چه بعد از من به سر شما می آید، گریه می کنم.» فرمودی: (لَا تَبْكِي! فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَصَغِيرٌ عِنْدِي فِي ذَاتِ اللَّهِ) (4) «گریه نکن! سوگند به خدا این مصائب در راه خدا در نزد من کوچک و ناچیز است.»

امام حسین علیه السلام هم روز عاشورا در سخت ترین شرایط می فرمود: «این مصائب در راه خدا برای من آسان است. وقتی آمد مقابل خیمه، علی اصغر علیه السلام را گرفت و خواست با او وداع کند همین که خواست او را ببوسد نوشته اند: حرمله تیری به گلوی علی اصغر علیه السلام

ص: 218

1- لیب بیضون، موسوعة كربلا، ج 2، ص 119

2- قمی، شیخ عباس منتهی الآمال (معرب)، ج 1، ص 674.

3- قاسم نعمتی.

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 218

زد و او را به شهادت رساند. «فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ (1) آن تیر بر حلقومش نشست و او را به شهادت رساند» (چه غوغایی شد! چقدر سخت بود! مقابل خیمه ها، جلوی چشم زن ها و بچه ها همه دیدند گلوی علی اصغر علیه السلام هدف تیر شد.)

این گلو مثل ساقه گل بود *** قطع کردن نیاز نداشت

کس نپرسید: حرمله! این طفل *** به سه شعبه دگر نیاز نداشت (2)

همان جا قنداقه را به دست حضرت زینب علیها السلام داد (چه بر سر حضرت زینب علیها السلام آمد وقتی مقابل چشمش تیر به گلوی علی اصغر علیه السلام زدند و وقتی که امام حسین علیه السلام قنداقه خون آلود را به دست او داد؟) سپس امام علیه السلام دو دستش را زیر خون گلوی علی اصغر علیه السلام گرفت، خون ها را به آسمان پاشید و گفت: «هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ، (3) چون خدا می بیند این مصیبت برایم آسان است.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «از این خون قطره ای روی زمین نریخت!» (4)

این جا امام حسین علیه السلام خون گلوی علی اصغر علیه السلام را به آسمان پاشید و یک قطره از آن برنگشت. ساعتی بعد هم خون دیگری به آسمان پاشید قطره ای از آن خون هم به زمین برنگشت. وقتی تیر به سینه مبارک آن حضرت زدند حضرت نتوانست تیر را از جلو بیرون بیاورد آخر این تیر یک تیر معمولی نبود خوارزمی در کتاب مقتل الحسین علیه السلام نوشته: «فَأَتَاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ، مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ (5) تیری تیز، مسموم، سه شعبه به قلب حضرت زدند» حضرت تیر را از پشت سر بیرون آورد. خون مثل ناودان جاری شد، دستش را زیر خون ها گرفت، خون ها را به آسمان پاشید. دوباره دستش را از خون پر کرد، این بار خون ها را به سر و محاسنش مالید و می گفت:

ص: 219

1- همان

2- مهدی مقیمی

3- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 117.

4- فرشتگان خون های مقدس حضرت علی اصغر علیه السلام را برگرفته و برای روز قیامت ذخیره کردند. (همان)

5- خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 39.

(هَكَذَا وَاللّٰهُ اَكُوْنُ حَتّٰى اَلْقٰى جَلْدِيْ مُحَمَّدًا وَاَنَا مَخْضُوْبٌ بِدَمِيْ) (1)

«به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروم».

امام زمان (ارواحنا فداه) در «زیارت ناحیه» روضه این ساعتِ امام حسین علیه السلام را این گونه خوانده است:

(السَّلَامُ عَلٰى الشَّيْبِ الْخَضِيْبِ؛) (2) «سلام بر محاسنی که با خون رنگین شد.» (السَّلَامُ عَلٰى الْخَدِّ التَّيْبِ) (3) «سلام بر آن گونه و صورت خاک آلود».

ای که «شیب الخضیب» افتادی *** ای که «خَدُّ التَّيْب» افتادی

خواهرت زودتر بمیرد کاش! *** تا نبیند غریب افتادی (4)

ص: 220

1- همان.

2- مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ص 500.

3- همان

4- حامد جولازاده.

کتیبه 26: وداع با بدن بی جان مادر

اشاره

ص: 221

دلگیرتر از این شب غربت ندیده ایم *** امشب همه برای عیادت رسیده ایم
بی بی! سلام بر تو و آل غریب تو *** بی بی! سلام بر تو و «أَمَّنْ يُجِيبُ» تو
بی بی! سلام بر تو و اشک مدام تو *** برنده ها و نافله ناتمام تو
بی بی! سلام بر دل از شهر خسته ات *** بر چشم های بی رمق و نیمه بسته ات
بی بی! سلام بر نفس نیمه جان تو *** بر اشک های نیمه شب و بی امان تو
تو گریه می کنی و علی، آب می شود *** مانند چشم های تو بی تاب می شود
این خانه بوی غربت و هجران گرفته است *** حال و هوای شام غریبان گرفته است
در هر نفس، علی نگران تو می شود *** با اشک و آه مرثیه خوان تو می شود
دیگر توان گریه نمانده برای تو *** بگذار تا که گریه کنم من به جای تو
بی بی! کمی به حال حسینت نگاه کن! *** حرفی بزن که دق نکند مجتبیای تو!
امشب ببین که روضه گرفته است زینبت *** در پشت در، دوباره برای شفای تو
برخیز و باز فاطمه جان «یا علی» بگو! *** جان می دهد به قلب شکسته صدای تو
دیدم تو را که آرزوی مرگ می کنی *** آتش زده به جان علی، این دعای تو! [\(1\)](#)

ص: 222

ساعت های آخر عمرش بچه ها را از خانه بیرون فرستاد تا آن ها مرگ مادر را به چشم خود نبینند این هم از عاطفه مادری آن حضرت است. (آخر این بچه ها خیلی خردسال بودند امام حسن علیه السلام حدود هفت سال و امام حسین علیه السلام حدود شش سال داشتند. زینب کبری علیها السلام پنج ساله بود و امّ کلثوم حدود سه سال داشت. این عزیزان امید و آرزو داشتند که مادرشان خوب می شود) امیرالمؤمنین علیه السلام هم در مسجد بود.

در روایت است که حضرت زهرا علیها السلام خودش دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آورد ایستاد دو رکعت نماز خواند، سپس آنان را به سینه چسباند و فرمود: (يَا وَلَدَيَّ! اجْلِسَا عِنْدَ أَبِيكُمَا سَاعَةً!) «فرزندان من! ساعتی نزد پدرتان بنشینید» (1) زینب و امّ کلثوم را هم به منزل زنان بنی هاشم فرستاد. (2) خودش به خانه برگشت باقیمانده حنوط پیامبر صلی الله علیه و آله را برداشت غسل کرد و مابقی کفن پیامبر صلی الله علیه و آله را به تن پوشاند. سپس صدا زد: «اسماء! مراقب من باش! من داخل این حجره می خوابم، اگر ساعتی گذشت و بیرون نیامدم مرا سه بار صدا بزن! اگر جواب ندادم، بدان که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شده ام». آن گاه حضرت دو رکعت نماز خواند. سپس با گوشه ای از چادر، صورت خود را پوشاند و از دنیا رفت. نقل شده که حضرت در سجده از دنیا رفت.

ساعتی گذشت اسماء آمد پشت در حجره صدا زد: «يا فاطمة الزهراء!» جوابی نشنید. صدا زد: «يا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ!» جوابی نشنید. صدا زد: «يا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ!» جوابی نشنید آن گاه داخل حجره شد دید حضرت از دنیا رفته است. صدای ناله و شیون اسماء بلند شد گریان پاره کرد خودش را روی بدن حضرت انداخت و صورت فاطمه علیها السلام را می بوسید و می گفت: «سلام مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله خدا برسان! یا فاطمه! حالا با چه جرأتی خبر رحلت تو را به فرزندان بدهم؟!»

اما همین که از حجره بیرون آمد دید حسنین علیهما السلام آمدند. بچه ها تا اسماء را دیدند

ص: 223

1- خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 130؛ قزوینی، سید محمد کاظم فاطمة الزهراء علیها السلام از ولادت تا شهادت، مترجم: علی کرمی، ص 738.

2- قزوینی، سید محمد کاظم، فاطمة الزهراء علیها السلام از ولادت تا شهادت، مترجم: علی کرمی، ص 738

گفتند: «یا اَسْمَاءُ! اَیْنَ اُمَّنَا؟ ای اسماء! مادر ما کجاست؟» اسماء جوابی نداد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد اتاق شدند دیدند مادر دراز کشیده است. (1)

در روایت است که رو کردند به اسماء و گفتند: «اسماء! مادر ما هیچ گاه در این ساعت از روز نمی خواهید چه شده است؟!» اسماء با گریه گفت: «ای فرزندان دلبند پیامبر! مادران نخواستید است بلکه از دنیا رفته است!» بچه ها تا این جمله را شنیدند صدای ناله و شیونشان بلند شد خود را روی بدن مادر انداختند. امام حسن علیه السلام بدن مادر را حرکت می داد و می گفت: (یا اُمَّاهُ کَلِّمِیْ قَبْلَ اَنْ تَفَارِقَ رُوحِیْ بَدَنِی؛) (2) «مادر جان! قبل از این که روح از بدن من بیرون بیاید با من حرف بزن!» امام حسین علیه السلام چه می کرد؟ (وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ یُقْتَلُ رَجُلَهَا وَ یَقُولُ: یا اُمَّاهُ! اَنَا ابْنُكَ الْحَسَنِ، کَلِّمِیْ قَبْلَ اَنْ یَتَصَدَّعَ قَلْبِیْ فَأَمُوتِ!) (3) امام حسین علیه السلام پاهای مادر را حرکت می داد و می بوسید و می گفت: «مادر جان! من فرزند تو حسینم؛ قبل از این که قلبم از کار بیفتد و بمیرم با من صحبت کن!»

چون سوی حجره کودکانم رو نهادند *** یک باره روی جسم رنجورم فتادند

مگذار ساعت ها مرا در بر بگیرند *** مگذار آنان هم کنار من بمیرند

بفرست مسجد، آن دو طفل نازنین را *** کارند بالینم امیرالمؤمنین را (4)

اسماء بنت عمیس، حسنین علیهما السلام را از روی بدن مادر برداشت. آنان را دلداری داد و گفت: عزیزانم ای فرزندان پیامبر! بروید مسجد پدرتان امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر کنید! حسنین علیهما السلام با چشمان اشکبار به سوی مسجد دویدند نزدیک مسجد که رسیدند صدای گریه آنان بلندتر شد بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شدند، جلو آمدند و گفتند: چرا گریه می کنید؟ (امیرالمؤمنین علیه السلام از جا بلند شد جلو آمد، سؤال کرد: «عزیزان من! چرا گریه می کنید؟» گفتند: «بابا جان! قَدْ مَاتَتْ اُمَّنَا فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهَا، (5) مادر

ص: 224

1- خوارزمی، موفق بن احمد مقتل الحسین علیه السلام، ج 1، ص 131.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 186.

3- همان.

4- غلامرضا سازگار

5- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 43، ص 186

ما از دنیا رفت!»! امیرالمؤمنین علیه السلام تا این خبر را شنید، «فَوَقَعَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى وَجْهِهِ؛ (1) با صورت بر زمین خورد!» «فَغَشِيَ عَلَيْهِ حَتَّى رُشَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ ثُمَّ أَفَاقَ (2) از حال رفت، آب به صورت حضرت پاشیدند تا به هوش آمد!»

من علی ام که خدا، قبله نما ساخت مرا *** جز خدا و نبی و فاطمه نشناخت مرا

من که یک باره در از قلعه خیبر کندم *** داغ زهرا به خدا، از نفس انداخت مرا (3)

امام علی علیه السلام با همان حال ناتوان و به زحمت از جا بلند شد و دست حسنین علیهما السلام را گرفت و به طرف خانه حرکت کرد و جمله ای زیر لب زمزمه می کرد و می گفت:

(بِمَنْ الْعَزَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ! كُنْتُ بِكَ أَتَعَزَّى فَفِيمَ الْعَزَاءِ مِنْ بَعْدِكَ!؟) (4)

ای دختر حضرت محمد! من غم و اندوه خود را بعد از تو، به چه کسی بگویم؟ «من درد دل های خود را برای تو می گفتم اکنون با چه کسی درد دل کنم؟!»

گریز 1

یا علی! فقط یک خبر شنیدی، حسنین علیهما السلام گفتند «مادر ما از دنیا رفت»، با صورت بر زمین خوردی و از حال رفتی آب به صورتت پاشیدند اما یا علی! نبودی کربلا حسین غریبت بدن اربا اربای علی اکبر علیه السلام را دید همین که نگاهش به بدن پاره پاره افتاد، خودش را از مرکب به زمین انداخت. زانو به زانو خود را به جوانش رسانید. نگاه به آن بدن قطعه قطعه کرد دید آن افراد سنگدل و بی رحم، جای سالمی در بدن علی اکبرش نگذاشته اند، «صَاحَ الْإِمَامُ سَبْعَ مَرَّاتٍ: آه وَا لَدَاةُ! آه وَا عَلِيًّا! وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِهِ! وَلَدَيْ قَتْلُوكَ! (5) امام هفت مرتبه فریاد زد: وای پسر! وای علی! وای میوه قلبم! پسر! تو را کشتند!»

ص: 225

1- همان.

2- همان، ص 214.

3- ژولیده نیشابوری

4- مجلسی محمد باقر، بحار الأنوار، ج 43، ص 187.

5- اسماعیلی یزدی، عباس سحاب رحمت، ص 464.

در روایتی آمده: امام حسین علیه السلام کنار بدن علی اکبر علیه السلام «بکی عَلَیْهِ بُكَاءٌ شَدِيداً» (1) بلند بلند گریه می کرد.

مگر که قول ندادی عصای من باشی؟ *** بلند شو! پدر پیرت از کمر افتاد

تو نخل بودی و دستی به پیکرت که زدم *** ز شاخه های تمام تنت ثمر افتاد

الا شبابِ بنی هاشم از حرم آیید! *** که زانوان حسین از توان دگر افتاد (2)

گزین 2

این یک جا بود که حسنین علیهما السلام وقتی وارد خانه شدند با بدن بی جان مادر روبرو شدند و بی تابی می کردند یک جای دیگر آن وقتی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست بندهای کفن حضرت زهرا علیها السلام را ببندد به بچه ها نگاه کرد دید دارند اشک می ریزند. (انسان گاهی با نگاهی با طرف مقابل حرف می زند. شاید بچه ها و یتیمان زهرا علیها السلام با نگاهی به بابا می گفتند: «بابا جان! حالا که می خواهی بندهای کفن مادر را ببندی اجازه بده یک بار دیگر مادرمان را ببینیم».) لذا امیرالمؤمنین علیه السلام صدا زد: «هَلُمُّوا تَرَوْدُوا مِنْ أُمِّكُمْ!» (3) بیایید و مادر خود را برای آخرین بار ببینید و از ایشان توشه بگیرید! حسنین علیهما السلام گریه کنان دویدند خود را روی سینه مادر انداختند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَأَنَّتْ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ صَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا)

«من خداوند را شاهد می گیرم که فاطمه زهرا علیها السلام آه و ناله کرد، دست های خود را از کفن بیرون آورد، حسنین علیهما السلام را به سینه خود چسبانید!»

دوباره فاطمه جانم! خودت مشکل رو حل کردی *** برای آخرین دفعه یتیمات و بغل کردی (4)

ص: 226

1- لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 118

2- هانی امیر فرجی

3- بحرانی اصفهانی شیخ عبد الله عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 1070.

4- ناشناس

(یا الله! چه صحنه عجیبی بود! همه گریه می کردند) ناگاه هاتقی از آسمان ندا در داد:

(يَا أَبَا الْحَسَنِ! ازْفَعُهُمَا عَنْهَا! فَلَقَدْ أَبْكَيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ) (1)

«یا ابا الحسن! حسنین را از روی سینه مادرشان بردار! به خداوند سوگند که فرشتگان آسمان ها به گریه درآمده اند!»

ناگه ندا آمد: علی بشتاب بشتاب! *** دُرَدانه های وحی را دریاب دریاب!

مگذار زهرا علیها السلام را چنین در بر بگیرند *** مگذار روی سینه مادر بمیرند (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام با اشک و گریه فرزندان فاطمه علیها السلام را با آرامش از روی سینه مادر برداشت.

اما من یک دختر نازدانه ای را می شناسم که گوشه خرابه شام نیمه شب گریه می کرد و بهانه بابا گرفته بود. آه! به جای این که او را دلداری بدهند، سر بریده بابا را برایش آوردند! ای کاش سر سالم بود ولی پیشانی پر خون بود (3) لب ها چوب خورده بود، (4) دندان ها شکسته بود (5) حضرت رقیه علیها السلام همین که سر را با این وضع دید چند جمله بیشتر نتوانست بگوید جمله ای که گفت، این بود:

(مَنْ ذَا الَّذِي خَصَّبَكَ بِدِمَائِكَ؟ مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ مَنْ ذَا الَّذِي أَيَّمَنِي عَلَى صِغَرِ سِنِّي؟) (6)

بابا! چه کسی تو را به خونت آغشته کرده؟ چه کسی رگ گردنت را بریده؟ چه کسی مرا در این سنّ کودکی یتیم کرده است؟»

ص: 227

1- بحرانی اصفهانی، شیخ عبدالله عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 1070.

2- غلامرضا سازگار

3- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 120.

4- همان، ص 179.

5- مازندرانی، ملا مهدی، معالی السبطین، ص 840

6- قمی، شیخ عباس، نفس المهموم (معرب)، ص 416.

با سر رسیدی، پس چرا پیکر نداری؟ *** تو هم که جای سالمی در سر نداری!

این موی آشفته چرا شانه نخورده؟ *** بابا بمیرم من مگر دختر نداری؟

قرآن نخوان بر روی نیزه می زندت *** بنشین به زانویم، اگر منبر نداری

بابا نبودی بعد تو، بال و پریم ریخت *** آتش گرفتم، سوختم، برگ و برم ریخت

بابای خوبم تا تو بودی، خیمه هم بود *** تا چشم بستی، دشمنت سوی حرم ریخت

عمه صدا می زد: همه بیرون بیایید! *** جا ماندم و آتش به روی چادرم ریخت (1)

ص: 228

کتیبه 27: غسل شبانه

اشاره

ص: 229

ای در میان جامعه تنهای من، علی! *** شمع همواره سوخته در انجمن علی!

چاه غم تو سینه بشکسته من است *** با چاه ها چرا شده ای هم سخن، علی!

از لحظه ای که بهر دفاعت سپر شدم *** گرید به زخم سینه من پیرهن علی!

وقتی که تازیانه به دست مغیره دید *** دیدم پریده رنگ ز روی حسن، علی!

گرم به غربت که غریبانه، بی صدا *** بر یار خود شبانه بپوشی کفن علی!

هنگام غسل، بر تنم آهسته آب ریز! *** زیرا دوباره خُرد شده این بدن، علی! (1)

شب که تاریک شد طبق وصیت حضرت زهرا علیها السلام امیرالمؤمنین علیه السلام بدن مطهر همسر شهیده اش را برای غسل دادن در خانه آماده کرد اما چه ساعت سختی بود برای امیرالمؤمنین علیه السلام و بیچه های آن حضرت! (آخر کجای عالم دیده اید که جلوی چشم دختر خُردسال بدن مادر را غسل بدهند؟ معمولاً این طور است که اگر مادر جوانی از دنیا برود و فرزند خردسال داشته باشد فامیل و همسایه ها می آیند کودک را بغل می گیرند اشک های او را پاک می کنند او را مورد نوازش قرار می دهند اصلاً بچه

ص: 230

را از خانه بیرون می برند و می گویند: این صحنه ها را نبیند. این کودک، داغ مادر دیده، نگذارید صدمه بخورد و تنها باشد و اشک بریزد اما من به فدای آن بچه های معصوم و یتیمی که می دیدند جلوی چشمانشان بابا دارد بدن مادر را غسل می دهد. آرام آرام می سوختند و گریه می کردند).

حسن و حسین؟ عهما؟ آب می آوردند، (1) اسماء آب می ریخت، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بدن فاطمه علیها السلام را از زیر پیراهن غسل می داد اما یک مرتبه دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام دست از غسل دادن کشید. سر به دیوار گذاشت و بلند بلند گریه کرد. (معمولاً بابا به این زودی ها گریه نمی کند بابا، مظهر اقتدار در خانه است. اگر هزاران مشکل داشته باشد حداقل جلوی بچه ها گریه نمی کند ولی وقتی بابا گریه می کند همه بچه ها گریه می کنند.) اسماء گفت: «آقا جان، یا علی! حق دارید از این مصیبت عظمی گریه کنید، اما دیدم یک مرتبه بی اختیار صدای گریه شما بلند شد ممکن است بگویید چرا اینگونه گریه می کنید؟» حضرت با همان دیدگان پر اشک فرمود: «اسماء! آخر هنوز بازوی فاطمه ورم دارد!» (2)

غسل به زیر پیرهن باورم نشد *** زخمی که بود بر بدنت باورم نشد

دیدم هنوز هم اثر تازیانه ها *** مانده به جای جای تنت باورم نشد

دستم به بازویت که رسید، آه سوختم *** هرگز سکوت و سوختنت باورم نشد

این که چه کرد ضربه مسمار با تو، تا *** امشب که خون شده کفنت، باورم نشد (3)

ای وای از غم تو و احوال شوهرت *** یگی دو تا که نیست جراحات پیکرت

زنده شدند خاطره ها پیش چشم من *** وای از به خاک خوردن تو پیش دخترت

افتادی و زرد شدن آن چهل نفر *** می خورد بین شعله در خانه بر سرت

ص: 231

1- رحمانی همدانی، احمد، فاطمه علیها السلام سرور دل پیامبر صلی الله علیه و آله، مترجم: مهدی جعفری، ص 703.

2- یزدی حائری محمد حسن انوارالشهادة، ص 332 و 333.

3- علی صالحی

با ضربه ای که خورد به پهلویت عاقبت *** از دست رفت غنچه نشکفته پرپرت (1)

گریز 1

عرض کنم: یا علی! اگرچه شبانه بود اما بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل دادی، کفن کردی و به خاک سپردی اما مولا جان من به فدای آن بدنی که نه کسی او را غسل داد، نه کفنی بر بدن داشت.

مُلَقَى ثَلَاثًا بِالْغُسْلِ وَلَا كَفَنٍ *** تُرَبُّ الْفَلَا وَالدِّمَاءُ الْأُكْفَانِ وَ الْغَسْلُ (2)

سه روز او را بی غسل و کفن رها کردند آری، از خون بدنش او را غسل دادند خاک های بیابان به جای کفن بر او پوشیده بود.

تن ها به روی خاک مانده، سر نموده *** چیزی به غیر از خاک و خاکستر نموده

با احتساب آتش خیمه یقیناً *** چیزی برای دفن از اکبر نموده (3)

امام سجاده علیه السلام پس از سه روز بدن بی سر بابا را میان حصیر قرار داد (4) و دفن کرد اما هنگامی که می خواست بدن مطهر را دفن کند بدن بی سر را در آغوش کشید و بلند بلند گریه کرد. بنی اسد هم با آن حضرت گریه می کردند و به صورت خود لطمه می زدند.

هنگام خاکسپاری بدن مطهر امام حسین علیه السلام بنی اسد خواستند به امام سجاده علیه السلام

ص: 232

1- علی صالحی

2- محدثی، جواد موسوعة عاشوراء (تعریب)، ص 384

3- وحید محمدی

4- ابراهیم دیزج نقل می کند: متوکل مرا به کربلا فرستاد تا قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنم من با غلامان خصوصی خود نزد قبر حسین علیه السلام رفتم و آن را نبش کردم. بوریای جدیدی یافتیم که جسد حسین بن علی روی آن بود. بوی مشک از آن به شامه من رسید. من آن بوریای را با جسد حسین به حال خود نهادم بعداً دستور دادم تا خاک روی آن ریختند. سپس آب بر قبر بستم و گاو را راندم تا آن قبر را شخم بزنم و زراعت نمایم ولی گاو قدم روی آن قبر نهاد هرگاه آن حیوان نزد قبر حسین می رسید بر می گشت. (نجفی، محمد جواد، زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص 383؛ قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج 2، ص 395).

کمک کنند حضرت فرمود: «نیازی به کمک شما نیست با من کسانی هستند که کمک می کنند.» سپس بدن را در قبر نهاد بنی اسد دیدند حضرت از قبر بیرون نمی آید. آمدند بالای قبر دیدند امام سجاد علیه السلام صورت به گلوی بریده بابا گذاشته و می فرماید:

(طوبی لِأَرْضٍ تَصَدَّقَتْ بِجَسَدِكَ الظَّاهِرِ! فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُسَرِقَةٌ. أَمَّا اللَّيْلُ فَمُسَدَّ هَدْ وَالْحُزْنُ فَسَدَّ رَمَدٌ، أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَعَلَيْكَ مِئِي السَّلَامُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ) (1)

«خوشا به حال زمینی که پیکر پاکت در آن جای گرفت. جهان پس از تو، تاریک و آخرت به نور تو، روشن است. پدر جان! شب ها خواب نداریم و اندوهمان بی پایان است....»

سپس خشت لحد را چید و خاک روی بدن ریخت، آن گاه روی قبر این جمله را نوشت:

(هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا) (2) این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را با لب تشنه و غریبانه کشته اند.»

پیچید پیکر را میان بوریا و *** فرمود آقا! چیزی از پیکر نمانده

با احتساب ضربه های آخر شمر *** حتماً دگر چیزی از این حنجر (3)

گزین 2

یا علی! نیمه شب فقط دستتان رسید به ورم بازوی بی بی طاقت نیاوردید و بلند بلند گریه کردید اما جان همه عالم به فدای آقای غریبی که در کربلا دستهای بریده و فرق شکافته و چشم تیر خورده دید، تا نگاهی به بدن بی دست و فرق پر خون و شکافته برادرش ابا الفضل علیه السلام افتاد با قامت خمی ده روی زمین نشست، بلند بلند گریه کرد و

ص: 233

1- موسوی مقرر، عبد الرزاق مقتل الحسين عليه السلام، ص 337

2- همان.

3- وحید محمدی

«الآن انكسر ظهري وقلبت حيلتي (1) برادرم عباسم! الآن پشتم شکست، چاره ام کم شد»

تا که دیدم بدنت را کمرم درد گرفت *** خیز از جا و ببین پشت حسینت تا شد

از بلندای قدت جای دو لب باقی نیست *** این همه تیر کجای بدن تو جا شد؟

با چه بغضی زده این ضربه خدا می داند *** که ز فرق سر تو تا به دو ابرو وا شد (2)

ص: 234

1- قزوینی، کاظم زینب کبری علیها السلام من المهد الى اللحد، ج 1، ص 205 و 206؛ موسوی، مقرم، عبد الرزاق مقتل الحسين عليه السلام، ص 282.

2- قاسم نعمتی.

کتیبه 28: مراسم تشییع و تدفین

اشاره

ص: 235

گل های عالم را معطر کرده بویت *** ای آن که می گردد زمین در جست و جویت

یادش به خیر آن روزها، ریحان به ریحان *** می چید پیغمبر «بهشت» از رنگ و بویت

سیّاره ها را در نخی می چیدی آرام *** می ساختی تسییحی از خاک عمویت

برداشتند از سفره ات نان مردم شهر *** جرعه به جرعه آب خوردند از سبویت

درهای رحمت باز می شد با دعایت *** دردا که می بستند درها را به رویت

تاریخ می داند فدک، تنها بهانه است *** وقتی بهشت آذین شده در آرزویت

وقتی منزّه گشته خاک از سجده هایت *** وقتی مطهر می شود آب از وضویت

ص: 236

چادر حمایل می کنی از حق بگویی *** حتی اگر يك شهر باشد روبرویت

برخاستی با آن صفت های جلالی *** این بار آتش می چکید از خُلق و خویت

حتی زمان می ایستد از این تجسّم *** تو سوی مسجد می روی، مسجد به سویت

از های و هو افتاد دنیا با سکوت *** دنیا به آرامش رسید از های و هویت

از بانگ «بسم الله الرحمن الرحيم» -ت *** از آن نهیب «الذین آمنو»یت

تو خطبه می خواندی و می لرزید مسجد *** ذرات عالم یک صدا لَبَّیک گویت

خطبه به اوج خود رسید آن جا که می ریخت *** مدح علی حیدر به حیدر از گلویت

گفتم علی، او قطره قطره آب می شد *** آن شب که روشن شد سپیدی های مویت

آن شب که زخم تو دهان وا کرد آرام *** زخم تو آری زخم آن راز مگویت

هنگام دفن تو، علی با خویش می گفت: *** رفتی ولی پایان نمی یابد شروعت (1)

طبق وصیت حضرت فاطمه علیها السلام امیرالمؤمنین علیه السلام نیمه شب و مخفیانه بدن را برداشت فقط چند نفر از اصحاب مثل: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و عقیل و فرزندان فاطمه علیها السلام حضور داشتند. (2) بدن مطهر را غریبانه برداشتند. (معمولاً هر کسی اگر در شهر

ص: 237

1- سید حمیدرضا برقی

2- قالت: اذا توفيت لا تعلم احداً إلا أم سلمة وأم أيمن وفضة و من الرجال إني و العباس و سلمان و عمارا و المقداد و أبازر و حذيفة و لا تدفني إلا ليلاً و لا تعلم قبري أحداً. (دشتی، محمد، نهج الحیاة فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام، ص 317 و 318)

دیگری هم از دنیا برود، بدنش را می آورند و در شهر خودش تشییع می کنند. فرزندانِ متوفی می گویند: می خواهیم از مادرمان یا پدرمان تجلیل شود)، امّا فدای این مادری که در شهر خودش و در محلّه خودش هم غریب بود. آن قدر از این مردم اذیت و آزار دیده بود که گفت:

«یا علی! بدنم را شبانه بردار! بدنم را مخفیانه دفن کن! راضی نیستم آن هایی که به من ستم کردند در تشییع جنازه ام شرکت کنند یا علی! حتی اجازه مده پیروان آنان هم در تشییع جنازه ام شرکت کنند!» (1)

(نمی دانم با چه حالی تابوتِ مادر را جلوی چشم فرزندانِ خُردسالش، جلوی چشمان حسن و حسین، زینب و امّ کلثوم علیها السلام از خانه بیرون آوردند. معمولاً وقتی دارند تابوت مادر را از در خانه بیرون می آورند دختر مادر از دست داده شیون می کند، فریاد می زند اشک می ریزد و می گوید: مادرم را کجا می برید؟)

خدا، مادرم را کجا می برند؟ *** گمانم برای شفا می برند!

من و خانه داری...

من و سوگواری...

خدا مادرم!

زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام:

گل یاس حیدر کجا می روی؟ *** بگویی من آخر کجا می روی؟

غمّت حاصل من ربودی دل من *** غریبم غریب

به زخم دل من نمک می زدند *** تو را بین کوچه کتک می زدند

ص: 238

این یتیمان را نگفتی، کی پرستاری کند؟ *** با دل پر غصه در خاک آرمیدن زود بود

رنگ طفلانت پریده از غم بی مادری *** زینبت دنبال تابوتت دویدن زود بود

بدن را تشییع کردند اما اوج غربت امیرالمؤمنین علیه السلام آن جا نمایان شد که می خواست بدن فاطمه اش را دفن کند کسی نبود به مولا کمک کند بچه ها که کوچک بودند، نمی توانستند کمک کنند نامحرم ها هم به عقب رفتند علی علیه السلام خودش بود و بدن بی جان فاطمه علیها السلام (خدایا! چه کند علی علیه السلام؟ اگر داخل قبر برود، چه کسی بدن را به او بدهد؟ اگر بالای قبر بماند، چه کسی بدن را از او بگیرد؟) علی علیه السلام که همه جا یار پیغمبر بوده است، در جنگ احد مثل پروانه دور پیغمبر می گشت. (1) دشمن از هر طرف می آمد، می دید علی علیه السلام ظاهر است. در آن جنگ، بدن مطهرش نود زخم برداشت. (2) علی علیه السلام که در «لیلة المبیت» در بستر مرگ جای پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید. (3) حالا شب تنهایی مولا است، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هم او را تنها نمی گذارد؛ همان طوری که بدن فاطمه علیها السلام روی دست امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داشت و حضرت مانده بود که چه کند، چگونه بدن را داخل قبر بگذارد، یک مرتبه دید، (أَنَّهُ لَمَّا صَارَ بِهَا إِلَى الْقَبْرِ الْمُبَارِكِ خَرَجَتْ يَدٌ فَتَنَاولَهَا وَأَنَصَرَفَ (4) دستی از قبر بیرون آمد، بدن را از علی گرفت و ناپدید شد!)

ص: 239

1- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 1، ص 82.

2- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 826.

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 19، ص 94.

4- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 3، ص 365

زبان حال و گفتگوی پیامبر صلی الله علیه و آله با دخترش، این گونه بود:

دخترم! خوش آمدی جای تو در دنیا نبود *** بی وجود تو صفا در گلشن عُقبا نبود

جان بابا، بارها مرگ از خدا کردم طلب *** بی تو خوناب جگر در دیده زهرا نبود

دخترم! آن شب که من دست علی دادم تو را *** جای پنج انگشت سیلی در رخت پیدا نبود!

جان بابا، نقش این سیلی گواهی می دهد *** هیچ کس مثل من و مثل علی تنها نبود

دخترم، روزی که بر ماه رخت سیلی زدند *** هر چه می پرسم بگو! آیا علی آن جا نبود؟

جان بابا، بود اما دست هایش بسته بود *** چاره ای جز صبر بین دشمنان او را نبود

دخترم! آیا حسینم دید مادر را زدند؟! *** شاهد این صحنه آیا بود زینب یا نبود؟

جان بابا لرزه بر اندامشان افتاده بود *** ذکرشان جز «یا رسول الله» و «یا أمّا» نبود (1)

امام علی علیه السلام خشت لَحَدِ چید. با دستِ خودش خاک روی آن بدنِ مطهر ریخت. خاک قبر را هموار کرد وقتی دستش را از خاک قبر فاطمه علیها السلام تکان داد، شیخ مفید رحمه الله نوشته است:

«هَاجَ بِهِ الْحُزْنُ فَأَرْسَلَ دُمُوعُهُ عَلَى خَدَيْهِ، اندوه و غم همه وجود امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت، اشک از چشمان حضرت بر رخسارش جاری شد. وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ

ص: 240

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنِّْي وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَحَبِيبَتِكَ وَفَرَّةِ عَيْنِكَ؛) رو کرد به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و گفت: یا رسول الله! از من و از جانب دخترت و حبیبه ات و نور دیده ات بر تو سلام باد! (قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَصَفْعُ عَنْ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَدَّدي؛) یا رسول الله! صبرم در فراق دخترت کم شده و تاب و توانم از رحلت آن سیده بانوان به سستی گراییده است.

(لَقَدْ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ وَأُخِذَتِ الرَّهِيْنَةُ وَاخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ) امانتی که به من سپردید، بازگردانده شد و زهرا خیلی سریع از دستم ربوده شد. (يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ ، لَا يَبْرَحُ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ) (1) یا رسول الله! اما اندوهم همیشگی شده، شب ها خواب ندارم، غم و اندوه از قلبم بیرون نمی رود تا وقتی که به شما ملحق شوم. »

مثل ابر بهار می بارم رحم کن بر دل علی، زهرا! *** چاره لحظه های دشوارم، رحم کن بر دل علی زهرا!!

وقت غسلت چقدر لرزیدم خون تازه به پهلویت دیدم *** ای زمین گیر زخم مسمارم، رحم کن بر دل علی، زهرا!

فاطمه جان مُحَوَّلِ الأحوال، بازویت، بازویت، زبانم لال! *** چه شد آخر شریک اسرارم؟! رحم کن بر دل علی، زهرا!

غسل دادم تو را حسین افتاد، صورتت دیدم و حسن جان داد *** نظری کن بر این دل زارم رحم کن بر دل علی، زهرا!

به من مرده جان تازه بده! لا اقل لحظه ای اجازه بده! *** سر روی شانه تو بگذارم رحم کن بر دل علی، زهرا!

با قد خم قدم قدم رفتم، زیر تابوت همسرم رفتم *** کمرم تا شد ای هوادارم! رحم کن بر دل علی زهرا!

ص: 241

رکن من یار و یاورم زهرا، من چگونه به دست خود حالا *** هستی ام را به خاک بسپارم؟! رحم کن بر دل علی زهرا!

وسط قبر بین این گودال پدرت آمده است استقبال *** چه کنم می روی و ناچارم رحم کن بر دل علی، زهرا! (1)

ای خاک! مدارا کن با این بدن خسته *** أمّ الحسین آمد، با پهلوی بشکسته

ای ماه متاب امشب، بر انجمن خوبان *** چون ماه علی امشب، در خاک شود پنهان (2)

بر احوالم بیار ای ابر، اشک از آسمان امشب *** که من با دست خود سازم، گلم در گل نهان امشب

زمین با پیکر رنجیده زهرا، مدارا کن *** که این پهلوشکسته بر تو باشد میهمان امشب (3)

گزین 1

اهل بیت علیهم السلام در سخت ترین شرایط خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله درد دل می گفتند و گریه می کردند در مدینه امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام دفن بدن مطهر و کبود حضرت زهراء علیها السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و روضه خواند و از غمهای خود و فاطمه علیها السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی بیان کرد. کربلا هم دخترش زینب کبری علیها السلام وقتی رسید کنار بدن بی سر برادرش حسین علیه السلام همین طور اشک می ریخت و خطاب به جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روضه خواند:

ص: 242

1- محمد جواد شیرازی

2- ناشناس.

3- ناشناس.

(يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا الْحَسَنُ بْنُ مُرَّمَلٍ بِالِدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ... هَذَا حُسَيْنُ بْنُ مَجْرُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسَّ لُؤْبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ... بِأَيِّ الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى بِأَيِّ الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى بِأَيِّ مَنْ شَيَّبَتْهُ تَقَطُّرُ الدِّمَاءِ؛) (1) ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده. این حسین است که سرش از قفا بریده شده و عمامه و ردایش به غارت رفته است پدرم به فدای آن شخصی که با غم های بسیار جان سپرد پدرم به فدای آن لب تشنه ای که عطشان به شهادت رسید پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می چکد

چگونه از چه طریقی، بریده شد سر تو؟ *** که این چنین شده درهم رگ های حنجر تو

تو پیرهن به تنت بود رفتی از خیمه *** چرا برهنه شده پیکر مطهر تو؟

چقدر نیزه برای تبرک آقا جان! *** دخیل بسته شده بر ضریح پیکر تو (2)

گریز 2

یا علی! امانتی که پیامبر صلی الله علیه و آله شب عروسی به شما داده بود و فرمود: (هَذِهِ وَدِيعَةُ اللَّهِ وَ وَدِيعَةُ رَسُولِهِ؛) (3) این امانت خدا و امانت رسول خداست که به تو می سپارم» آن امانت را برگرداندی. (معمولاً کسی که امانتدار است موقعی که می خواهد امانت را به صاحبش تحویل دهد می خواهد امانت را سالم تحویل دهد) یا علی! اگرچه این امانت پهلوی شکسته بود، اگرچه بازویش ورم داشت اگرچه بدنش آزرده بود، ولی امانت را تحویل دادی اما فدای دخترت زینب علیها السلام وقتی اربعین رسید کنار قبر برادرش حسین علیه السلام، زبان حالش این بود: «برادر! همه امانتی هایت را سالم برگرداندم فقط شرمنده ام که رقیه ات گوشه خرابه جان داد!»

ص: 243

1- سید بن طاووس، علی بن موسی اللهوف علی قتلی طفوف، ص 133.

2- محسن مهدوی

3- سید بن طاووس، علی بن موسی طرف من الأنباء و المناقب، ص 379.

من زینبم شناختی آیا؟ بلند شو! *** ای نور چشم مادرم از جا بلند شو!

یا که بگیر جان مرا یا بلند شو! *** ای سر بریده ام! به روی پا بلند شو!

برخیز و خوب دور و برم را نگاه کن *** آوارگی اهل حرم را نگاه کن!

بین خرابه خاطره ها را گذاشتم *** شرمنده ام که یاس تو را جا گذاشتم

چل روز پیش بود که پیشانی ات شکست *** از لابه لای جمعیتی نیزه دار و پست

دیدم که شمر آمد و بر سینه ات نشست *** راه نفس نفس زدنت را به زور بست

خنجر کشید و آه! بماند برای بعد *** آهی شنید و آه! بماند برای بعد (1)

ص: 244

کتیبه 29: نبش قبر

اشاره

ص: 245

من با دم تیغم شهادت آفریدم *** در فتح خیبر، قلب مرحب را دریدم

چون کوه بنشستم به روی سینه عمرو *** مردانه آن خصم خدا را سر بریدم

یک روز در جنگ اُحد، خوردم نود زخم *** دریای لشکر را به خاک و خون کشیدم

یک لحظه زانویم نلرزید و به گوشم *** خود «لافتی إِلَّا علی» از حق شنیدم

یک دم نیاوردم ز محنت خم به ابرو *** یک عمر در کام بلاها آرمیدم

با آن همه وقتی که زهرایم زمین خورد *** جان دادن خود را به چشم خویش دیدم

آن شب زمین خوردم که دور از چشم مردم *** دنبال تابوت عزیز خود دویدم

با آن که هم چون آسمان بودم مقاوم *** مثل هلال از غصّه ما هم خمیدم

یا فاطمه! شرمنده ام از این که امشب *** با دست خود خشت لحد بهر تو چیدم (1)

مولا- نیمه شب و مخفیانه بدن زهرایش را دفن کرد طبق روایت صورت چهل قبر را در بقیع درست کرد تا قبر فاطمه اش شناسایی نشود و مخفی بماند. فردای آن شب، عده ای به سرکردگی اولی و دومی آمدند به طرف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام برای این که به اصطلاح به بدن بی بی جانمان نماز بخوانند و بعد بدن آن حضرت را دفن کنند در بین راه مقداد را دیدند به او گفتند مقداد! کجا می روی؟ بیا برویم برای نماز و تشییع بدن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداد گفت: «امیرالمؤمنین علیه السلام دیشب بدن فاطمه علیها السلام را به خاک سپرد» در روایت است که عمر تا این جمله را از مقداد شنید، سیلی به صورت مقداد زد بلکه نوشتند آن قدر به سر و صورت و بدن مقداد زد که جمعیت حاضر دلشان برای مقداد سوخت و آمدند او را از دست عمر نجات دادند مقداد با حال ناتوانش گفت:

(لَا عَجَبٌ مِنْ ضَرْبِكَ إِنِّي فَقَدْ ضَرَبْتُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّيْفِ وَهُوَ مَعْمَدٌ عَلَى جَنْبِهَا فَأَذْمَيْتُهُ وَالْهَبْتُ مَتْنِيهَا بِالسَّوِطِ حَتَّى مَاتَتْ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ...!) (2)

«تعجبی نیست از این که من را می زنی بدان، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دم مرگ به خاطر ضرب غلاف شمشیر و تازیانه هایی که توبه او زدی از سینه و پهلویش خون جاری بود...!»

عمر گفت: [حالا که علی، شبانه فاطمه را دفن کرده است] و الله بدن فاطمه را از خاک بیرون می آورم و بر او نماز می خوانم. (3) سپس با همان جمعیت به طرف قبرستان بقیع حرکت کردند تا قبرها را بشکافند و بدن مطهر فاطمه علیها السلام را از خاک بیرون بیاورند.

ص: 247

1- غلامرضا سازگار

2- طبری عماد الدین، کامل بهایی (معرب)، ج 1، ص 396-398.

3- طبری، عمادالدین، کامل بهایی (ترجمه)، ص 316

(این دیگر اوج مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.) به امیرالمؤمنین علیه السلام که در خانه بود خبر دادند: یا علی! آمده اند قبرستان، می خواهند قبرها را بشکافند و بدن فاطمه علیها السلام را بیرون بیاورند و بر او نماز بخوانند. (چه خبر سنگینی بود برای حضرت! آخر، علی علیه السلام داغدار بود مشغول یتیم داری و عزاداری بود)

زبان حالش با فاطمه علیها السلام این بود: فاطمه جان!

رفتی علی بدون تو، بی بال و پر شود *** بعد از تو کیست تا که برایم سپر شود؟

حالا برای نبش مزار تو آمدند *** تا زخم کاری جگرم بیشتر شود (1)

این جا بود که کاسه صبر امیرالمؤمنین علیه السلام لبریز گردید چشمان مبارکش سرخ شد رگ های گردنش متورم شد. لذا قبای زرد رنگی به تن کرد و شمشیرش را برداشت و از خانه بیرون آمد. (نمی دانم چطور خودش را به قبرستان رساند) در بین راه عمر را دید، یقه اش را گرفت و او را محکم بر زمین زد و فرمود:

«يَا ابْنَ السُّودَاءِ (ای پسر کنیز سیاه)! من درباره حقّ خودم (یعنی مقام خلافت و اذیت و آزارهایی که به فاطمه رساندی)، بدین جهت گذشتم که مبادا مردم از دین خود برگردند. اما درباره قبر فاطمه علیها السلام، به حقّ آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست، اگر تو و یارانت راجع به این قبرها عملی انجام دهید زمین را از خون شما سیراب خواهم کرد!»

این جا بود که ابوبکر جلو آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام را به خدا و پیامبر قسم داد تا حضرت، دست از عمر بردارد. در این حال علی علیه السلام آن مظهر رحمت و عطاوت الهی، او را رها کرد و مردم پراکنده شدند. (2)

گزیز 1

عرض کنم: یا علی! در مدینه اجازه ندادی حتی کسی به قبر فاطمه ات تعرّضی داشته

ص: 248

1- مهدی نظری.

2- مجلسی: محمد باقر زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه بحار الانوار)، مترجم: محمد روحانی علی آبادی، ص 594

باشد و به دشمنان فرمودی: «اگر کوچک ترین عملی نسبت به قبر فاطمه علیها السلام انجام بدهید زمین را از خون شما سیراب می نمایم!» اما مولا جان! نبودی کربلا پس از این که سر از بدن حسینت جدا کردند عمر بن سعد ملعون بین لشکر صدا زد:

«مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ؛ (1) کیست بدن حسین را با اسبش لگدکوب کند!»

ده نفر جلو آمدند، بدن مطهر حضرت را زیر سم اسبان قرار دادند.

فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ؛ (2) طوری بدن امام حسین علیه السلام را زیر سم اسبان کوبیدند که استخوان های سینه و پشت حضرت خرد شد.

چقدر ردّ پاست روی تنت *** چقدر وحشیانه می زدنت

قاری من چرا نمی خوانی؟ *** نکند نیزه خورده بر دهنت

با سُم اسب شد تنت تشییع *** خاک کرب و بلا شده کفنت (3)

گزین 2

یا علی! به شما خبر دادند «بیا که آمده اند قبرستان، می خواهند قبرها را بشکافند و بدن فاطمه ات را از قبر بیرون بیاورند» طاقت نیاوردی، کاسه صبرت لبریز شد شمشیر برداشتی با سرعت خودت را به بقیع رساندی که نکند کسی تعرض و جسارتی به قبر فاطمه ات داشته باشد اما یا علی! در کربلا وقتی حسین غریب صدای علی اکبر علیه السلام را شنید، «یا اَبَتَاهُ! عَلَیْكَ مَتَى السَّلَامُ؛ (4) بابا خداحافظ»، با عجله خودش را رساند تا او را کمکی کند شاید پسر جوانش را یک بار دیگر زنده ببیند. اما وقتی رسید کنار بدن نگاه کرد «فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ اِرْبَا؛ (5) از بآ بدنش را قطعه قطعه و متلاشی کردند!» نوشته اند: ابی عبدالله علیه السلام خودش را از مرکب به زمین انداخت، زانو به زانو خودش را کنار بدن

ص: 249

1- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 113.

2- سید بن طاووس، علی بن موسی اللهوف علی قتلی طفوف، ص 134.

3- مجید خانی.

4- قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج 2، ص 866.

5- همان، ص 865

علی اکبر رساند علیه السلام، دید دشمنان سنگدل هیچ جای سالمی در بدنش نگذاشته اند. لذا از سوز جگرش هفت مرتبه فریاد زد:

«آه وا وَلَدَا! آه وا عَلِیَّ! وا ثَمَرَةَ فُؤَادَا! وَلَدِی قَتْلُوكَ!» (1)

«وای پسر! وای علی! وای میوه قلبم! پسر! تو را کشتند!»

در روایتی آمده که امام حسین علیه السلام کنار بدن علی اکبر علیه السلام «بَكَی عَلَیْهِ بُكَاءً شَدِیداً» (2) بلند بلند گریه می کرد!

غرق خون است چرا این سر مه رو پسر! *** قطعه قطعه شده آن قامت دلجو پسر

نرسیده به تنت از سر زین افتادم *** قوت و تاب و توان رفت ز زانو پسر!

همه دشت به حال من و تو خندیدند *** تو بگو من چه کنم بین هیاهو؟ پسر!

چه کسی بر سر تو ضربه شمشیر زده؟ *** چه کسی نیزه فرو برده به پهلوی؟ پسر!

عمه ات آمده در بین حرامی، برخیز *** خیز تا دست نبرده است به گیسو پسر! (3)

ص: 250

1- اسماعیلی یزدی، عباس سحاب رحمت، ص 464.

2- لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 118

3- محمود اسدی

کتیبه 30: مولا کنار قبر همسرش

اشاره

ص: 251

بدون یار شدم رفت آن که یارم بود *** همان که وقت غم و غصه، غمگسارم بود

از این قنوت و از این دست های خالی من *** مشخص است که هم دار و هم ندارم بود

مرا به تیغ نیازی نبود تا او بود *** به ذوالفقار چه حاجت که ذوالفقارم بود

نکشت و کشت مرا، جان گرفت و هم جان داد *** تبسمش که تسلی قلب زارم بود

هزار گل پس از او روی بسترش جا ماند *** ولی مدینه نفهمید، او بهارم بود

منم پیمبر بعد از پیمبر خاتم *** که گریه، وحی من و چاه کوفه غارم بود

در آن زمان که عدو خواست تا مرا ببرد *** جواب محکم زهرا «نمی گذارم» بود (1)

ص: 252

از ظلم مردمان دیاری که داشتم *** از دست رفت دار و نداری که داشتم

نه سال با تو بودم و یک عمر با نبی *** یادش به خیر! ایل و تباری که داشتم

نه سال با تو آب در این دل تکان نخورد *** رفتی و رفت با تو قراری که داشتم

قَدَّتْ شکست جای امامت مرا ببخش! *** افتاد روی دوش تو باری که داشتم

پامال گرگ های خزانی شهر شد *** در پشت درب خانه بهاری که داشتم

دیدم تو را زدند ولی آن میان مرا *** شرمنده تو کرد حصاری که داشتم

من فکر می کنم که همان بازوی کبود *** از من گرفت فاطمه، یاری که داشتم

امروز تازه در پی تشییع آمدند *** آتش زدند بر دل زاری که داشتم (1)

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام شب ها می آمد کنار قبر آن حضرت زبان حالش این بود:

«مَالِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّمًا *** قَبْرِ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي»

«چه شده کنار قبرها می ایستم و به قبر دوست سلام می کنم، اما او جواب مرا نمی دهد؟»

آن حضرت با دل شکسته و چشم اشک بار با فاطمه اش این گونه درد دل می کرد:

«أَحَبِّبُ مَالَكَ لَا تَرُدُّ جَوَابَنَا؟ *** انْسَيْتَ بَعْدِي خِلَّةَ الْأَحْبَابِ؟»

«ای دوست (فاطمه جان)! چه شده که جواب ما را نمی دهی؟ آیا بعد از من صفا و محبت دوستان را فراموش کرده ای؟»

آن گاه خود آن حضرت از طرف فاطمه علیها السلام جواب می داد:

«قَالَ الْحَبِيبُ: وَ كَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ؟ *** وَأَنَا رَهِينُ جَنَادِلٍ وَ تُرَابٍ» (2)

ص: 253

1- محمد علی بیابانی

2- شافعی ابراهیم بن سعد الدین، فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطین و الأئمة من ذريتهم عليهم السلام، ج 2، ص

«دوست می گوید: چگونه جواب می خواهی از کسی که زیر خروارها خاک خوابیده است؟»

گاهی هم این شعر را زمزمه می کرد:

«نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ *** يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا *** أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي» (1)

«جان من با ناله هایم در سینه ام حبس شده است ای کاش جانم با ناله هایم از سینه ام خارج می شد!

پس از او خیری در زندگی در دنیا نیست. گریه می کنم از ترس این که زندگی ام در دنیا طولانی شود.»

حضرت زهرا علیها السلام نیز به امام علی علیه السلام چنین دلداری می دهد:

در کنار قبر پنهانم بمان! *** تا صدایت بشنوم قرآن بخوان!

گر چه رفت از دست یار و یاورت *** فاطمه، تنهاترین هم سنگرت

غم مخور، داری یگانه یآوری *** تربیت کردم برای دختری

او تو را مردانه یاری می کند *** مثل زهرا خانه داری می کند

شب که خاموشی و جانت بر لب است *** چاه غم های تو قلب زینب است! (2)

گریز 1

یا علی! اگر چه شبانه هم که بود می آمدی کنار قبر همسرت درد دل می کردی و اشک می ریختی به همین مقدار هم دل خوش بودی که بعد از شهادت فاطمه علیها السلام لا اقل شب ها کنار مزارش می آیی و با فاطمه ات درد دل می کنی اما جان ها به فدای دخترت زینب علیها السلام که نه تنها بدن بی سر حسیش را دفن نکردند بلکه حتی روز یازدهم محرم به هنگام وداع کنار بدن هم نگذاشتند با برادرش سخن بگویند و درد دل کنند. عده ای آمدند

ص: 254

1- بحرانی اصفهانی، شیخ عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 572.

2- علی انسانی

آن خواهر را با تازیانه زدند نمی دانم چطور آن حضرت را می زدند که وقتی سکینه بنت الحسین علیها السلام بدن بی سر بابا را در آغوش گرفت، صدا زد:

«يَا أَبَتَاهُ أَنْظِرْ إِلَى رُؤُوسِنَا الْمَكْشُوفَةِ ... وَإِلَى عَمَّتِي الْمَصْرُوبَةِ» (1)

«بابا جان! ببین چادر از سر ما کشیدند... بابا جان! ببین عمه ام را می زنند.»

بگذارید نگاهی به سویش اندازم *** لا اقل چادر خود را به رویش اندازم (2)

بگذارید کنار بدنش گریه کنم *** بر تن زخمی بی پیرهنش گریه کنم

تا که سر داشت، نشد خون سرش پاک کنم *** بگذارید به زخم بدنش گریه کنم

چه غریبانه فغان کرد: مرا آب دهید! *** بگذارید به سوز سخنش گریه کنم

بگذارید گلم را که فتاده است به خاک *** کنم از چادر مادر کفنش گریه کنم

ساربانان! مزیدم! به خدا خواهم رفت *** اندکی صبر، کنار بدنش گریه کنم (3)

گریز 2

یا علی! با آن همه ظلم «اهل سقیفه» باز هم توانستی بدن فاطمه را دفن کنی و شب ها کنار قبرش بیایی و با فاطمه ات درد دل کنی اما فدای آن آقای غریبی که کسی بدن بی سرش را دفن نکرد سه روز بدنش بی غسل و بی کفن روی زمین گرم کربلا ماند. آن قدر به بدن نازنینش بی حرمتی و جسارت کردند که وقتی دخترش سکینه علیها السلام آمد کنار قتلگاه، دید عمه اش با بدن بی سری درد دل می کند سؤال کرد: «عَمَّتِي! هَذَا نَعَشُ مَنْ؟ عمه جان! این بدن چه کسی است؟» حضرت زینب علیها السلام فرمود: «نَعَشُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ! این بدن پدر مظلومت حسین علیه السلام است!» «ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (4) سکینه علیها السلام تا فهمید این بدن بابایش است خودش را روی بدن پدر انداخت، بدن را در آغوش گرفت

ص: 255

1- لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 259.

2- محمد جواد شیرازی

3- سید محمد جوادی

4- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 134.

و این گونه درد دل گفت:

(يَا أَبَتَاهُ! أَنْظِرْ إِلَى رُؤُوسِنَا الْمَكْشُوفَةِ، وَ إِلَى أَكْبَادِنَا الْمَلْهُوفَةِ، وَ إِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ، وَ إِلَى أُمِّي الْمَسْحُوبَةِ! (1)

بابا! بین چادر از سر ما کشیدند، به دل های پر از غم و اندوه ما نگاه کن! عمه ام را کتک زدند و مادرم را اسیر کردند»

ولی کوفیان نگذاشتند این دختر کنار بدن بابا بماند عمر بن سعد ملعون دستور داد او را از بدن بابایش جدا کنند (2) «فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرَّوْهَا عَنْهُ: (3) جماعتی از اعراب آمدند و سکینه علیها السلام را کشان کشان از پیکر پدرش جدا کردند»

سیلی مزین به صورتم ای شمر بی حیا! *** من از کنار کشته بابا نمی روم!

من با علی اکبر و عباس آمده ام *** از این دیار، بی کس و تنها نمی روم! (4)

پایان: 1402/03/15 مطابق با 16 ذی القعدة 1444

ص: 256

1- لبیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 259

2- محمدی اشتیاردی، محمد، غم نامه كربلا (ترجمه لهوف، ص 158)

3- سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی طفوف، ص 134.

4- ناشناس.

1. ابن اثیر جزری، عزالدین، الكامل فی التاریخ بیروت: دارالصادر، 1385 ش.
2. ابن المغازلی، علی بن محمد الجلابی، مناقب اهل بیت علیهم السلام تهران: مجمع تقریب مذاهب اسلامی، 1385 ش.
3. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، علل الشرائع، قم: داوری، چاپ اول، بی تا.
4. -، الأمالی، تهران: کتابچی، 1376 ش.
5. -، الأمالی، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، 1413 ق.
6. -، عیون اخبار الرضا علیه السلام، محقق: لاجوردی، مهدی، تهران: جهان، 1378 ق.
7. -، من لا یحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، 1404 ق.
8. -، ابن جوزی، سبط، تذکرة الخواص، قم: منشورات الشریف الرضی، 1418 ق.

9. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب، قم: علامه، 1379 ش.
10. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الصادر، چاپ سوم، 1414 ق.
11. ابی مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطف، محقق: یوسفی غروی، محمد هادی، قم: جامعه مدرسین، 1417 ق.
12. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الاثمه علیهم السلام، قم: رضی، 1421 ق.
13. اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله، المعیار و الموازنة فی فضائل الإمام أمير المؤمنين علی بن أبي طالب علیه السلام، بیروت: بی نا، 1402 ق.
14. اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت، قم: مسجد جمکران، 1383 ش.
15. امینی گلستانی، محمد، از مباحله تا عاشورا
16. بحرانی اصفهانی، شیخ عبد الله، عوالم العلوم و المعارف الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، قم: الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، بی تا.
17. بحرانی، سید هاشم، مدینه المعاجز، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول 1413 ق.
18. بیضون، لیب، موسوعة كربلاء، ج 2، بیروت: اعلمی، 1427 ق.
19. پور سید، آقایی، سید مسعود، چشمه در بستر، قم: حضور، چاپ پنجم، 1387 ش.
20. جزایری، سید نعمت الله ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت: التاريخ العربي، 1427 ق.
21. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، مترجم: روحانی، احمد، قم: دار الهدی، 1380 ش.
22. حلّی، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر البصائر، قم: جامعه مدرسین، 1421 ق.
23. خصیبی، حسین بن حمدان، هداية الكبرى، بی جا: البلاغ، 1419 ق.

24. خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، قم: انوار المهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف 1423 ق.
25. دواني، على، مهدي موعود عجل الله تعالى فرجه الشريف، (ترجمه بحار الانوار)، تهران: اسلاميه، 1378 ش.
26. ذهبي، شمس الدين، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، بيروت: دار الكتاب العربي، 1409 ق.
27. رحمانى همدانى، احمد فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى عليه السلام، تهران: منير، بى تا.
28. -، فاطمه زهراء عليها السلام سرور دل پیامبر صلى الله عليه وآله، تهران: دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، بى تا.
29. سماوى، محمد بن طاهر، ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، قم: شهيد محلاتى، 1419 ق.
30. سيد بن طاووس، على بن موسى طرف من الأنباء والمناقب، مشهد: تاسوعا، 1420 ق.
31. -، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ترجمه: الهامى، داوود، قم: نوید السلام چاپ دوم، 1374 ش.
32. - اللهوف على قتلى طفوف، تهران: جهان، 1348 ش.
33. شافعى ابراهيم بن سعد الدين فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطین و الأئمة من ذريتهم عليهم السلام، بيروت: مؤسسة المحمود، بى تا.
34. شريف قريشى، باقر، حياة الإمام الحسين عليه السلام، قم: مدرسه ايروانى، 1413 ق.
35. شهيد ثانی، زين الدين بن على، مُسَكَّنُ الْفُؤَادِ عِنْدَ فَقْدِ الْأَحَبَّةِ وَالْأَوْلَادِ، قم: بصيرتي، بى تا
36. طبرسى، احمد بن على الاحتجاج على أهل اللجاج، مشهد: مرتضى، 1403 ق.

37. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح: یزدی طباطبائی، رسولی محلاتی، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم، 1372 ش.
38. طبری، عمادالدین، کامل بهائی (معرب)، تعریب: محمد شعاع فاخر، قم: المكتبة الحیدریة، بی تا.
39. -، کامل بهائی (ترجمه)، مصحح: اکبر صفدری قزوینی، تهران: مرتضوی، 1383 ش.
40. -، بشارة المصطفی الشیعة المرتضی، نجف اشرف: المكتبة الحیدریة، 1383 ق.
41. طبری، محمد بن جریر، دلائل الإمامة، قم: بعثت، 1413 ق.
42. طوسی، ابن حمزه الثاقب فی المناقب، قم: انصاریان، 1419 ق.
43. العاملی، سید جعفر مرتضی، مأساة الزهراء علیها السلام، بیروت: دارالسیرة، 1418 ق.
44. -، رنج های حضرت زهرا علیها السلام، مترجم: محمد سپهری، قم: تهذیب، 1382 ش.
45. عطاردی، عزیزالله، مسند الامام الشہید أبی عبد الله الحسین بن علی علیه السلام، تهران: عطارد، بی تا.
46. قتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة)، قم: رضی، 1375 ش.
47. قاضی نعمان مغربی، ابوحنیفه، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، قم: جامعه مدرسین بی تا.
48. قزوینی، سید محمد کاظم فاطمة الزهراء علیها السلام از ولادت تا شهادت، مترجم: علی کرمی، قم: سلمان فارسی، چاپ اول، 1375 ش.
49. قزوینی، سید محمد کاظم زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت، مترجم: محمد

اسکندری، تهران مهریاس شمیم، چاپ چهارم، 1387 ش.

50. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، تعریب: سید هاشم میلانی، قم: جامعه مدرسین، 1422 ق.

51. -، منتهی الآمال، فارسی، قم: دلیل ما، 1379 ش.

52. -، نفس المهموم (معرب)، نجف اشرف: مکتبه الحیدریه، بی تا.

53. قمی، شاذان بن جبرئیل، الفضائل، قم: رضی، 1363 ش.

54. کرکی حائری، سید محمد تسلیة المجالس و زینة المجالس، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، 1418 ق.

55. کلینی، محمد یعقوب، الکافی، محقق: غفاری و آخوندی، تهران: اسلامیه، 1407 ق.

56. مازندرانی، ملا مهدی معالی السبطین، مترجم: کوشاری، رضا، تحقیق: اسدزاده، یوسف، قم: تهذیب، چاپ اول، 1390 ش.

57. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران اسلامیه، 1363 ش.

58. -، زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه بحار الانوار)، مترجم: محمد روحانی علی آبادی، تهران: مهام، چاپ اول، 1379 ش.

59. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا (فارسی)، قم: معروف، 1417 ق.

60. -، موسوعة عاشورا (تعریب)، بیروت: دار الرسول الاکرم صلی الله علیه و آله، 1418 ق.

61. محمدی اشتیاردی، محمد، غم نامه کربلا (ترجمه لهوف)، تهران: مطهر، بی تا.

62. مرعشی تستری، قاضی نورالله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، 1409 ق.

63. مشهدی، محمد بن جعفر المزار الکبیر، قم: قیوم، 1419 ق.

64. مطهری، مرتضی مجموعه آثار، ج 17، تهران: صدرا، بی تا.

65. مفید، محمد بن محمد ارشاد، قم: کنگره شیخ مفید، 1413 ق.
66. -، الاختصاص، قم: کنگره شیخ مفید، 1413 ق.
67. مقرم، عبد الرزاق، سردار کربلا (ترجمه العباس) مترجم: پاک پرور، ناصر، مصحح: حسین استاد ولی، قم: مولود کعبه، 1416 ق.
68. -، مقتل الحسين عليه السلام، بيروت: مؤسسة الخرسان للمطبوعات، 1426 ق.
69. میر جہانی طباطبائی، سید حسن، جنة العاصمہ، مشهد: بیت الزہراء علیہا السلام، 1426 ق.
70. ہلالی عامری کوفی، سلیم بن قیس اسرار آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ، قم: ہادی، 1405 ق.
71. یزدی حائری، محمد حسن، انوار الشہادۃ، قم: حق بین، چاپ اول، 1374 ش.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

